رودکی، ابوعلی ابن سینا، شیخ عطّار، عمر خیّام، ابوالفضل بیهقی، حافظ، سنایی غزنوی و ده‌ها چهرهٔ ادب هزارسالهٔ فارسی را به تحقیق گرفته است و رساله‌های علمی‌ـ‌ادبی به تعداد ۸۰۰ عنوان را در اختیار اهل ادب و فرهنگ گذاشته است، شهرت دارد.[۸] آثار ادبی استاد عینی نیز به همین صورت است: دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او (۱۹۳٤م.)، یک سیمای نامشهور ادبیات تاجیک‌ـ واصفی (۱۹٤۰م.)، استاد رودکی (۱۹٤۰م.)، شیخ مصلح‌الدّین سعدی شیرازی (۱۹٤۱م.)، علی‌شیر نوایی (۱۹٤۱م.)، میرزا عبدالقادر بیدل (۱۹٤٦م.) و غیره. آغاز فعالیّت علمی صدرالدّین عینی را می‌توان به خلق اثر تاریخ انقلاب فکری در بخارا (۱۹۱۸م.) نسبت داد. متعاقب آن، صدرالدّین عینی رساله‌های علمی تاریخ انقلاب بخارا (۱۹۲٦م.) و غیره را در سال‌های بیست قرن ۲۰ نوشته است. امّا کتاب علمی که استاد عینی آن را از سال‌های مذکور آغاز کرده و تا هنوز مشهور مانده، تذکرهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک می‌باشد که تاریخ انتشار آن سال ۱۹۲٦م. است. به واسطهٔ همین اثر بود که صدرالدّین عینی مورد توجّه حوزه‌های ادبی فارسی ایران، افغانستان و هم مکتب‌های فیلولوژی پیتربورگ و مسکو و پاریس و آلمان می‌گردد.

سعید نفیسی در یکی از مقاله‌های خود با نام «گفتگو با یک انسان بزرگ» دربارهٔ صدرالدّین عینی و تذکرهٔ نامبردهٔ او چنین می‌نگارد: «من مدّت‌ها پیش از آن که با صدرالدّین عینی ملاقات کنم، با آثار او آشنا بودم. اوّلین کتاب او که به دستم افتاد، کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک بود. بیش از همه آن فصل کتاب توجّه مرا جلب کرده که به شعرای آسیای میانه در دورهٔ بعد از تیمور اختصاص داشت، زیرا ما در ایران دربارهٔ شعرای این دوره کوچکترین اطلاعی نداشتیم.»[۳و٤]

وقتی که نثر علمی سعید نفیسی مورد مطالعه قرار می‌گیرد، مشاهده می‌شود که برخی از این شخصیت‌های ادبی را او بعد از مطالعهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک و رسالهٔ استاد رودکی صدرالدّین عینی کشف کرده است. البته، سعید نفیسی با رودکی و سینا و امثال آنان کاملاً آشنایی داشت، ولی تحقیق ادبی صدرالدّین عینی باعث شد که جنبه‌های دیگر شخصیت و



• روی جلد نخستین چاپ تذکرهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک، ۱۹۲۶م

آثار نمایندگان سده‌های ۱۰ و بعد از آن را مورد بحث ادبی قرار دهد. مخصوصاً رودکی با آثار و منزلتش در دنیای فارسی‌زبان، سعید نفیسی را با صدرالدّین عینی آشناتر و قرین‌تر ساخته است. در این رابطه سعید نفیسی خود چنین اظهار می‌کند: «در همان زمان‌ها دست به تألیف کتاب خود دربارهٔ رودکی زدم و از دوستانی که در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی دارم، خواستار شدم، آن‌چه در این زمینه آماده شده است، برای من بفرستند. کتاب کوچکی در بارهٔ رودکی را که صدرالدّین عینی به خطّ لاتین چاپ کرده بود، برایم فرستادند. مطالب تازه‌ای که در آن کتاب یافتم، در کتابی که در بارهٔ رودکی نوشتم، آوردم. از آن روز پیوند روحانی من با صدرالدّین عینی که هنوز به دیدارش کامیاب نشده بودم، بیش از پیش برقرار شد. تدریجاً کتاب‌های دیگر او در بارهٔ ابن سینا و سعدی به دستم افتاد و دیگر صدرالدّین عینی از آشنایان دیرین من شده بود. چه‌بسا از مردان بزرگ که ندیده و ناشناخته به ما چنان انس معنوی می‌گیرند که گویی سال‌ها با ایشان نشست و برخاست داشته‌ایم».[۱۴]

خوشبختانه آن «نشست و برخاست»ها که سعید نفیسی آرزو می‌نمود، ۱٤ اکتبر سال ۱۹٤٤م که بیستمین سالگرد جمهوری سوسیالیستی ازبکستان بود، اتفاق افتاد. از کشورهای مختلف هیئت‌های علمی و ادبی در این سمینار شرکت کردند و از ایران نیز هیئتی علمی و ادبی که سعید نفیسی هم جزو آنها بود، شرکت کردند. طبیعی است که استاد عینی هم در این جشن باشکوه اشتراک داشت و بار نخست این دو شخصیت فرهنگی با هم از نزدیک یکدیگر را دیدند و هم‌صحبت شدند.

سعید نفیسی در خاطراتش آن لحظهٔ تاریخی را این‌گونه توصیف می‌کند: «در اوّل روز اقامتم در تاشکند من با چهره‌ای که تمام این مدت در آرزوی دیدارش بودم، برخورد کردم. این انسان با قد متوسط و سیمای الهام‌بخش و چشمان نورانی مرا مفتون خود نموده بود. من مشاهده کردم که او عیناً همان قیافه‌ای دارد که پیش خود مجسم کرده بودم...»[۱۲و٤]

مطالعهٔ آثار علمی و ادبی این دو چهرهٔ همگون ثابت می‌سازد که آنها به این دنیا برای آمیزش نثر علمی به ادبی آمده‌اند. نثر علمی هر دو از دایرهٔ عربی‌زدگی جملات و معانی غریب عاری می‌باشد. به‌عنوان نمونه سعید نفیسی وقتی سیمای صدرالدّین عینی را توصیف می‌کند، «... قد متوسط و بیشتر کوتاه، جثّهٔ ظریف و باریک، صورت کشیدهٔ لاغر، چشمان درشت، بینی پهن، لبان کلفت، چانهٔ برجسته، موهای جوگندمی داشت، همیشه لباس مخصوص تاجیکان و ازبکان، یعنی لبّادهٔ بلند آستین‌گشاد راه‌راه رنگ می‌پوشید و شب‌کلاه قلّاب‌دوزی‌کردهٔ سفید و سیاه بر سر می‌گذاشت و چکمهٔ ساق‌نازک به پا داشت. حتی سر تا پای او مظهر تاجیکان آن سوی مرز ایران بود...»[٤] این اقتباس که از دفتر یادداشت‌های سعید نفیسی می‌باشد، بیانگر آن هم است که او نویسندهٔ بامهارتی در ادبیات داستانی ایران سدهٔ ۲۰ می‌باشد. هرچند سعید نفیسی با شعر به صحنهٔ ادبیات معاصر ایران وارد گردیده است، واقعیت جامعهٔ ایران سال‌های ٤۰ـ ۵۰م او را وادار ساخت که به ایجاد نثر ادبی بپردازد و به تعبیر محقّق ایرانی عبدالغفّار طهوری که از اندیشه‌های سعید نفیسی برداشته شده است: «... گویی عصر ۲۰ عصر



• سعید نفیسی، همراه با دیگر اساتید در جشن استقلال ازبکستان، ۱۹٤٤م

شعر نیست، بلکه عصر نثر است و آن‌چه که در این زمینه گفتنی بود، در شعر کلاسیکی گفته شده است...» (۱۳، ص. ۱٦۰) محقّق دیگر ایرانی عبدالحمید خلخالی چنین ابراز داشته است: «نفیسی نخواسته است شاعری را هنر خود بداند و عقیده دارد که قرن بیستم، قرن شعر نیست و شعر جای خود را به نثر داده است.»[۱۷] سعید نفیسی خود تصریح کرده که آن طرزی که بزرگان شعر کلاسیکی فارسی در طول بیش از هزار سال واقعیت جامعهٔ موجود را هنرمندانه انعکاس دادند، او نخواهد توانست به آن درجه شعر ایجاد نماید. از سویی دیگر، قرن ۲۰ را قرن نثر نامیدن هم درست است، زیرا تا این دم در همهٔ ادبیات جهان شعر نسبت به نثر برتری داشت و بعضاً در ادبیات اروپا و غرب نثر را به نمونه‌های جدّی ادبیات بدیعی شامل نمی‌کردند. از این‌جاست که ایجاد انواع نثر بدیعی، اساساً از سال‌های ۹۰ سدهٔ ۱۹ آغاز یافته، بعدها سال‌های بیستم قرن ۲۰ رو به رشد واقعی می‌آورد. در آثار سعید نفیسی، نثر واقعی در سال‌های ۳۰ عرض وجود کرده است که مانند دیگر ادیبان با داستان کوتاه آغاز می‌شود... محصول ده سال داستان کوتاه نویسی

سعید نفیسی در مجموعهٔ ماه نخشب (۱۹۴۹م.) جمع‌آوری گردیده است. در این ده سال همچنین او نخستین رمان خود فرنگیس را می‌نویسد. بعداً رمان‌های دیگر سعید نفیسی با نام‌های نیمه‌راه بهشت (۱۹۵۳م.) و آتش‌های نهفته (۱۹۶۰م.) روی چاپ می‌آیند.

رمان فرنگیس را همچون آثار تغزّلی شناخته‌اند. در سوژهٔ آن سرنوشت عاشقانهٔ جوانی است که به فرنگیس دختر زیباپیکر و خوش‌اندام و بانزاکت دل بسته است.[۸]

محقّق معروف ایرانی، شادروان عبدالحسین زرّین‌کوب، در خصوص این رمان بر این عقیده است که «آن‌چه رمان خوانده می‌شود، داستان فرنگیس است... این رمان چیزی بود بین مقالهٔ تاریخی و داستان کوتاه. حکایت تاریخی از سرنوشت اشخاص تاریخی است...»[۵] در همین زمینه عبدالحسین زرّین‌کوب، سعید نفیسی را «از معماران واقعی نثر جدید ایران» می‌داند.[۵]

می‌توان گفت که در میان آثار نثری سعید نفیسی، رمان نیمه‌راه بهشت او جایگاهی ویژه دارد. این رمان تا اندازه‌ای جنبهٔ طنزآمیزی پیدا نموده، از واقعه‌گرا بودن نویسنده‌اش گواهی می‌دهد، یعنی رمانی است رئالیستی و دارای ماهیت شرح حالی. رمان در طول سال‌های ۱۹۵۱ـ۱۹۵۳م. ایجاد شده واقعیت آن از حرکت‌های ملّی‌ـ آزادی‌خواهی مردم ایران مقابل رژیم شاهنشاهی و دخالت‌های کشورهای امپریالیستی انگلستان و آمریکا سرچشمه گرفته است. یعنی، در اثر چنین مبارزه ثروت اساسی ایران ـ نفت ملّی اعلام شد و در ماه آوریل سال ۱۹۵۱م. «جبههٔ ملّی» با رهبری مرد وطن‌دوست مصدَق حکومت را به دست گرفت.[۸]

باید گفت که سعید نفیسی از جملهٔ آن دانشمندان ایرانی بود که به کشور شوراها احترام می‌گذاشت و بی‌سبب هم نبوده است که با بد شدن وضع سلامتی‌اش، برای طبابت خود به شفاخانهٔ سفارت شوروی رفت، هرچند که شفا نیافت و همان‌جا در گذشت.

اگر به فهرست هیئت‌های ادیبان و فرهنگیان ایرانی که به کنفرانس‌ها و جشن‌های جمهوری‌های ازبکستان و تاجیکستان دعوت شده‌اند نظر



• گزارش سعید نفیسی از سفر به ازبکستان، چاپ‌شده در مجلۀ پیام نو، شمارۀ ٤، ۱۳۲۳ش

اندازیم، می‌بینیم که سعید نفیسی از عزیزترین مهمانان شوروی بوده است. به همین سبب است که در خط سوژۀ رمان نیمه‌راه بهشت شخصیت پزشکی را قرار می‌دهد که به هر واسطه کوشش می‌نماید از رفت و آمد ایرانیان به سفارتخانه شوروی ممانعت کند و عموماً هر نوع رابطۀ ایران با شوروی را گناهی عظیم می‌داند و به هیچ وجه به صلح‌دوستی این کشور اعتقاد ندارد. سعید نفیسی در ایجاد شخصیت پزشک زحمت زیادی می‌کشد، تا که او را همچون انسان دارای سرشت بغرنج، شخصی فریب‌گر و مبهم معرفی نماید.

سعید نفیسی در دو دیداری که با استاد عینی داشته، بیشتر به افکار علمی، اجتماعی و سیاسی صدرالدّین عینی دقت نموده است و به بزرگی او به آن خاطر معترف شده که ختم‌کردۀ مدرسه‌های بخارا بوده است. سعید نفیسی در دفتر خاطرات خود در زمینۀ سفرهایش به سرزمین شوروی، از برخی شخصیت‌های این کشور تمجید می‌کند. یکی از این شخصیت‌ها، صدرالدّین عینی است. وی در خصوص شخصیت عینی چنین اظهار نظر می‌نماید: «... در

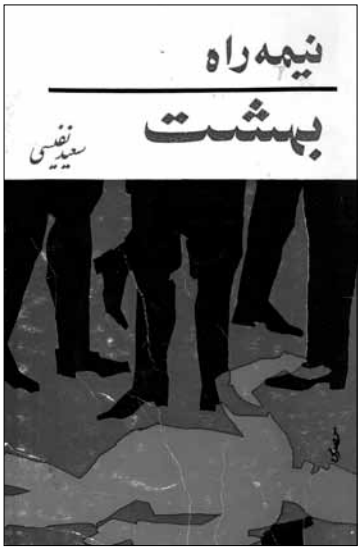

هر سفر از آشنایی و مصاحبت با دانشمند معروف تاجیک مرحوم صدرالدّین عینی برخوردار شدم. این مرد از بزرگان دیار خود بود...»[٤] سعید نفیسی، سال ۱۹٦۲م. در نامه‌ای که به اتّفاق (اتّحادیهٔ) نویسندگان تاجیکستان فرستاد، ص. عینی را چنین توصیف می‌کند: «... اندام لاغر و قد متوسط و سیمای پُر از هوش و فراست و چشمان پُرفروغ صدرالدّین عینی مرا گرفت. دیدم صورت آن مرد بزرگ که در برابر من است، با سیرتی که از مؤلفات وی در ذهن من نقش بسته بود، کاملاً یکسان است...»[١٤] استفاده از تعبیر «مؤلفات وی» بیانگر آن است که سعید نفیسی تا این دیدار از تألیفات دیگر استاد عینی، یعنی آثار نثری او ـ آدینه، داخونده، غلامان، مرگ سودخور و غیره آگاهی عمیق داشته است که سیرت استاد را با آثارش یکسان می‌بیند. در بخشی دیگر از همین نامه سعید نفیسی، صدرالدّین عینی را چنین توصیف می‌نماید: «... در نظرم صدرالدّین عینی هم هست و هم نیست. آری، آن سیمای سرشار از ذوق و قریحه و دانش، آن بیان شیرین دل‌انگیز، آن چشمان پُرفروغ آرامبخش دیگر در این جهان نیست. اما آثار مردی که سراسر زندگی را وقف خدمت به

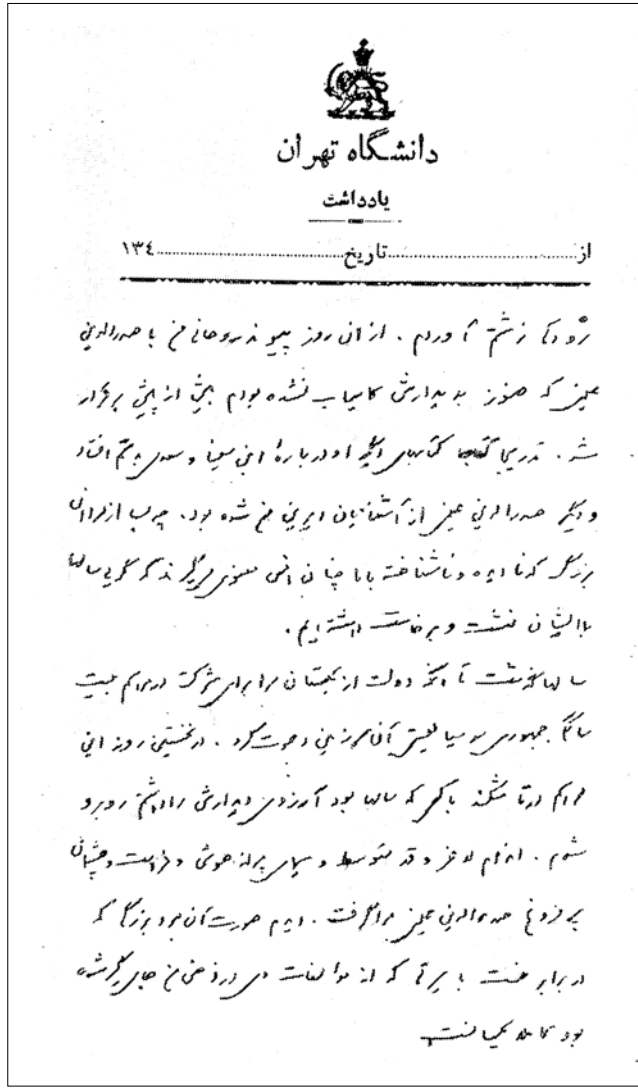

دانشگاه تهران

یادداشت

از ..... تاریخ ۱۳۴

• صفحه‌ای از یادداشت سعید نفیسی دربارهٔ صدرالدّین عینی

آدمی‌زادگان کرد و پرتویی بر جهان معرفت تافت، هرگز فرو نخواهد نشست. در میان ما هست و خواهد بود و جاودانی خواهد شد...».[۱۴]

استاد عینی به تعبیر سعید نفیسی «سراسر زندگی را وقف خدمت به آدمی‌زادگان» کردن را بعد از مطالعهٔ نوادرالوقایع احمد مخدوم دانش، در آغاز قرن ۲۰، هنگام تحصیل در مدرسه‌های بخارا کشف نموده بود. به همین مناسبت استاد عینی آن ایّام را به خاطر آورده در اثر خود یادداشت‌ها چنین می‌نویسد: «شناسایی (آشنایی) من با نوادرالوقایع در من تنها انقلاب فکری را بیدار کرده نماند، بلکه به سرم سودای نثرنویسی را هم انداخت. در همان وقت‌ها من آرزو می‌کردم که باید کس نثرنویس شود و اگر این مقصد به دست درآید، مانند احمد مخدوم نثرنویس شود که واقعه‌ها را در پیش خواننده نشان داده تواند.»[۱]

سعید نفیسی، هرچند که به‌عنوان «یکی از معماران نثر نوین ایران» شناخته شده است، اما از اولین نثرنویسان در محیط ادبیات نوین ایران به شمار نمی‌رود. اما استاد عینی که اولین بار به میدان ادبیات نوین تاجیک به‌عنوان یک علاقه‌مند به عرصهٔ شعر وارد می‌شود و با همین واسطه راه ترقی را می‌پیماید، نخستین نثرنویس ادبیات شورایی تاجیک می‌باشد. استاد اقرار می‌کند که تا پیش از انقلاب اکتبر هیچ پارهٔ ادبی نثری به میدان نیاورده است.[۲]

ورود استاد عینی به عرصهٔ نثرنویسی همان را می‌ماند که در روزگار نثرنویسی سعید نفیسی مشاهده می‌کنیم. صدرالدّین عینی هم یکی از علل نثرنویس شدن خود را در آن می‌بیند که گویا چارچوب وزن و قافیه برای افادهٔ مضمون‌هایی که انقلاب تقاضا می‌کرد، تنگی می‌نماید و یا این که قابلیّت شعری او از افادهٔ آن مضمون در لباس شعر عاجز می‌آید و باعث می‌گردد که صدرالدّین عینی نثرنویس شود.[۲]

در اصل اقرار استاد همان معنی را هم می‌دهد که سعید نفیسی گفته است. یعنی، حوزهٔ ادبی تاجیکستان سال‌های بیستم سدهٔ ۲۰ به نوع نثری احتیاج داشت که این نیاز را پیش از همه صدرالدّین عینی درک کرد.



• احمد مخدوم دانش (نفر نشسته، وسط) در سفارت بخارا در سن‌پترزبورگ، ۱۸۷٤م

صدرالدّین عینی احساس کرد که واقعیت سوسیالیستی را در نثر بهتر می‌تواند منعکس کند تا شعر. استاد عینی هم مانند سعید نفیسی، بر این باور بود که آن‌چه می‌خواهد به واسطهٔ شعر بگوید، بهتر از رودکی و فردوسی و حافظ و سعدی و امثال آنان نمی‌تواند. واقعاً، صدرالدّین عینی قابلیت ایجادی خود را بیشتر در نثر احساس می‌نماید. می‌توان گفت که شعر در سدهٔ ۲۰ در آثار استاد عینی، جای خود را به نثر می‌دهد.

چنان‌که گفتیم، سرچشمهٔ اولیه نثر بدیعی صدرالدّین عینی نوادرالوقایع احمد دانش است. صدرالدّین عینی واقعه‌نویسی احمد مخدوم را از سال‌های بیست سدهٔ ۲۰ آغاز کرده، ترقی می‌دهد. در این راه نثر سنتی و کلاسیک فارسی هم به صدرالدّین عینی در نثر نویسی تأثیر مثبت گذاشت. از این‌جاست که استاد در همهٔ آثار نثری خود از اسلوب و سبک کلاسیک حکایت اندر حکایت استفاده کرده و به این واسطه تأثیربخشی اثرهای نثری خویش را تأمین نموده است. ده‌ها نمونهٔ نثر فارسی پیشین را می‌توان برشمرد که هم بر صدرالدّین عینی و هم بر سعید نفیسی در نثرنویسی تأثیر

گذاشته‌اند. همچنین استاد عینی، خود اقرار کرده که در جادهٔ نثر از مکتب ایجادی (خلّاق) ماکسیم گورکی بهره‌مند شده است.[۱۶]

سعید نفیسی که چند زبان اروپایی می‌دانست، البته از نمونه‌های برجستهٔ آن استفاده کرده است. یعنی، چه نثر نو فارسی ایران و چه تاجیک، از نثر کلاسیکی و اروپایی متأثر شده‌اند. گذشته از این، تأثیر نثر ترکی را نیز در آثار صدرالدّین عینی نباید نادیده گرفت، زیرا او ترکی ازبکی را نیک می‌دانست و از احتمال دور نیست که با نمونه‌هایی از آثار این زبان آشنا بوده است.[۱۶] نکتهٔ جالب اینجاست که هر دو بعد از حوادث عظیم سیاسی و اجتماعی محیط خود ـ انقلاب مشروطه در ایران و انقلاب اکتبر در روسیه و آسیای مرکزی ـ رو به نثرنویسی آورده‌اند. در آثار نثری سعید نفیسی، موضوع‌های عدالت‌خواهی، آزادی و حبّ وطن، که برآیند انقلاب مشروطهٔ ایران است، پیوستگی دارد. صدرالدّین عینی نیز در نخست اثرهای نثری خود جلادان بخارا (۱۹۲۰م.) و تاریخ امیران منغیتیهٔ بخارا (۱۹۲۲م.) کشتار انسان‌ها در ساختار امیرسالاری را برملا ساخته و با تأسیس جمهوری مختار سوسیالیستی تاجیکستان (۱۹۲٤م.) بر اساس سرنوشت تاجیکان کوهستان، پاوست [داستان] آدینه را نوشت که این موضوع را در رمان داخونده (۱۹۳۰) ادامه داده، به این واسطه واقعیت حزن‌انگیز دوران امیرسالاری را به تصویر کشید و توانست مرحله به مرحله تاجیک کوهستانی را که از آدینه‌ها و داخونده‌ها عبارت بودند، در مسیر انقلاب نشان دهد. اما استاد عینی با این تصویری که از نگاه تاریخی چندان طولانی نیست، بلکه سرنوشت تاجیک را در ٤۰ ـ ۵۰ سال اواخر سدهٔ ۱۹ و اوایل سدهٔ ۲۰ در بر گرفته، قانع نمی‌کند و وظیفهٔ خود می‌داند که به روزگار یکصدسالهٔ تاجیکان مراجعه نماید و از نظر تاریخی و علمی زندگی واقعی، رنج و آلام و آرمان‌های آنان را اثبات نماید. او می‌خواست از ظلمی که بر تاجیک رفته بود و در دوران استبداد امارت، غلامی بیش نبود و در پشت خود زخم مُهر این یا آن ثروتمند را داشت و در بازارها فروخته می‌شد، تا زمان طغیان و رهایی از اسارت را به تصویر بکشد.



• روی جلد کتاب غلامان



• روی جلد کتاب داخونده

این همه را صدرالدّین عینی در رمان معروف خود غلامان (۱۹۳۵م.) منعکس کرده، غلام سابق را به درجهٔ منصب‌دار کشاورزی تربیت کرد. وی همچنین پدیدهٔ نامطلوب سودخوری را در شهر و روستاهای بخارا در پاوست [داستان] مرگ سودخور (۱۹۳٦م.) مورد بحث قرار می‌دهد، موضوعی که در دهـ پانزده سال آغاز قرن ۲۱م جوامع فروپاشیدهٔ شوروی سابق را نیز فرا گرفته است.

بدین ترتیب، پیوند روحانی نثر ایران و تاجیکستان، سعید نفیسی و صدرالدّین عینی هنوز هم پایدار است و می‌سزد که این موضوع در قالب تیپولوژی (ریخت‌شناسی) ادبی مورد تحقیق قرار گیرد و به این واسطه صفحه‌ای تازه از اشتراک ادبیات فارسی‌تاجیکی کشف گردد، زیرا تحلیل مستقل ادبیات سدهٔ ۲۰م. ایران و تاجیکستان و افغانستان نارواست و این وظیفه‌ای است بر دوش اصحاب علم و ادب که ادبیات این سه حوزه را در ارتباط با هم تحلیل و بررسی نمایند.

منابع

۱. عینی، صدرالدّین. یادداشت‌ها، ج. ۱۵. استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیک، ۱۹۵۵.
۲. عینی، صدرالدّین. یک‌ـ دو سخن یادگاری (مجموعهٔ شعرها)، ۱۹۳۵.
۳. عینی، صدرالدّین. آثار برگزیده، در دو جلد، ج. ۱، دوشنبه: عرفان، ۱۹۷۸.
۴. عینی، صدرالدّین. بیست گفتار از معنویت، دوشنبه: ادیب، ۲۰۰۴.
۵. ادبیات نوین ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۳.
۶. عصازاده، خدای‌نظر. ادبیات فارسی و سه شاخهٔ آن، دوشنبه: معارف، ۱۹۹۱.
۷. عصازاده، خدای‌نظر. ادبیات سدهٔ ۲۰ فارسی تاجیکی، ج. ۲، دوشنبه، ۱۹۹۶.
۸. ادبیات ایران در سدهٔ ۲۰، دوشنبه: پیوند، ۱۹۹۷.
۹. عصازاده، خدای‌نظر. علاوه‌ها به شرح حال استاد عینی، دوشنبه: دیوشتیچ، ۲۰۰۴.
۱۰. عصازاده، خدای‌نظر. صادق هدایت و دنیای ایجادی او، دوشنبه: دیوشتیچ، ۲۰۰۷.
۱۱. نفیسی، سعید. گفتگو با یک انسان بزرگ ـ «اخبار»، مجلهٔ خبرنگاری اتفاق ساویتی (شوروی) ش ۹ـ۱۰، دسامبر ۱۹۶۸.
۱۲. نفیسی، سعید. نُه روز در ازبکستان، پیام نو، سال اوّل، شمارهٔ ۴، ص. ۶ـ ۸؛ ۶۰ـ۶۳.
۱۳. نفیسی، سعید. گلچینی از دیوان استاد سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۳.
۱۴. صدرالدّین عینی در خاطرات دوستان و شاگردان، دوشنبه: عرفان، ۱۹۶۸.
۱۵. تبراف صاحب. زندگی‌نامهٔ صدرالدّین عینی (۱۸۷۵ـ۱۸۹۹)، دوشنبه: مطبوعات، ۲۰۰۹.
۱۶. تبراُف صاحب، رمان غلامان عینی همچون رمان تاریخی، دوشنبه: ادیب، ۲۰۰۵.
۱۷. خلخالی، عبدالحمید. تذکرهٔ شعرای معاصر ایران، ج. ۱، تهران، ۱۳۳۳.

فردوسی و شاهنامه از نظر صدرالدّین عینی

عبدالخالق نبوی*



استاد صدرالدّین عینی نه‌تنها از پایه‌گذاران ادبیّات معاصر، بلکه بنیان‌گذار علم و فرهنگ نو تاجیکی به شمار می‌آید. یکی از بخش‌های مهمی که استاد در فرهنگ نو تاجیکان بنیاد گذاشت، علم ادبیّات‌شناسی و نقد ادبی دانسته شده است. نیاز به چُنین عمل به زمان شکل‌گیری جمهوری نو تاجیکستان ارتباط دارد که در شرایط پیچیده مبارزه‌های سیاسی و ایدئولوژی شکل می‌گرفت. عینی برای جمهوری تازه‌تأسیس تاجیکان با ایجاد اثرهای ادبی، روزنامه‌نگاری، زبان‌شناسی، تحقیقات تاریخی و در نهایت نگارش اثرهای ادبیّات‌شناسی، فعّالانه شرکت داشت. در این جریان، پژوهش تاریخ ادبیّات فارسی‌تاجیکی جایگاهی مهم کسب کرد که تا بدین‌وسیله بومی بودن تاجیکان و ریشه‌دار بودن زبان و ادبیّات آنها به اثبات رسد. به همین سبب است که استاد به سفارشِ حکومتِ تاجیکستان کتاب مشهور خود نمونهٔ ادبیّات تاجیک (۱۹۲۶) را در مدّت کوتاه (شش ماه) تدوین کرد.

---

* پژوهشگر ارشد پژوهشگاه زبان و ادبیّات به نام ابوعبدالله رودکی آکادمی ملّی علوم جمهوری تاجیکستان.

استاد با تقاضای زمان و مبارزه‌های سیاسی برای تأیید و تصدیق قوم و ملّت بومی، خلّاق و متمدّن منطقهٔ آسیای مرکزی بودن مردم آریایی‌تبار تاجیک تنها با ذکر و بررسی ادیبان زادهٔ ماوراءالنّهر[1] محدود ماند، امّا پژوهش ادبیّات کلاسیک فارسی همیشه در ذهن استاد بوده است. وی در اثر مشهورش یادداشت‌ها با نهایتِ شوق یادآور می‌شود که شریف‌جان مخدوم صدر ضیاء[2]، از دانشمندان معروف ماوراءالنّهر و قاضی‌القضات بخارا به او و دوستش عبدالواحد مُنظِم[3] از داستان‌های شاهنامه می‌خواند و بیت‌ها را شرح و توضیح می‌داد. در ضمن، این دلیل بازگوی آن حقیقت است که جایگاه فردوسی و شاهکار او در طول صدساله‌ها در حافظهٔ ادبی مردم این دیار حضور همیشگی داشته است. تأثیر و نفوذ فردوسی

۱) ماوراءالنّهر سرزمین پهناوری در شمال شرقی ایران بوده است که امروزه به آن، «آسیای مرکزی»، «فرارود» یا «ورارود» نیز گفته می‌شود. این منطقه پس از فتح توسط مسلمانان، به ماوراءالنّهر شهرت یافت.

۲) شریف‌جان مخدوم صدر ضیاء: محمّدشریف‌جان مخدوم، متخلص به «صدر ضیاء» (۲ فوریهٔ ۱۸۶۷ بخارا ـ ۱۹۳۲)، نویسنده، شاعر، تذکره‌نویس، تاریخ‌نگار و از روشنفکران پایانِ سدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔ بیستم میلادی. از بنیادگذاران انجمن‌های ادبی روشنفکری در بخارا و مکتب اصول جدید در ادبیّات فارسی‌تاجیکی. از ۲۹ مارس تا ۹ آوریل ۱۹۱۷، کلاً ۱۲ روز قاضی‌القضات امارت بخارا شد و سپس برکنار گردید. وی به پیروی از احمد مخدوم دانش، با جریان معارف‌پروری که به نام «جنبش جدیدان» مشهور بود، همراه شد و با برخی از روشنفکران روزگار خود مکتب اصول جدید را بنیاد نهاد و برای برپا کردن انقلاب علمی به چاپ کتاب و روزنامه اهتمام ورزید. در ۱۹۳۲، پس از چند بار دستگیری و محکومیّت، به سببِ شکنجهٔ بُلشویک‌ها درگذشت. اشعار او ساده و روان و نثرش از نمونه‌های برجستهٔ نثر فارسی تاجیکان در نخستین سال‌های سدهٔ بیستم میلادی است. میراث باقی‌ماندهٔ صدر ضیاء یازده جلد است. مهم‌ترین این اثرها عبارت‌اند از: نوادر ضیاییه (تهران، ۱۳۷۷)، تذکرهٔ منظومه (تهران، ۱۳۸۰)، تذکرةالخطاطین، تاریخ امیران مَنغیتیّه، رسالهٔ اسباب انقلاب بخارا، رسالهٔ تذکارالاشعار و روزنامهٔ صدر ضیاء (تهران، ۱۳۸۲).

۳) عبدالواحد مُنظِم: میرزا عبدالواحد برهان‌زادهٔ بخارایی (۱۸۷۷ بخارا ـ ۵ مارس ۱۹۳۴)، شاعر و خوشنویس تاجیک و دوست قدیمی عینی و از شاعرانی است که در ادبیّات شوروی تاجیک نیز خدمت کرده است. ذکر او در یادداشت‌ها بارها آمده است. برای آگاهی بیشتر، نک: حسن انوشه، دانشنامهٔ ادب فارسی؛ ادب فارسی در آسیای میانه، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰، ص۸۷۲.

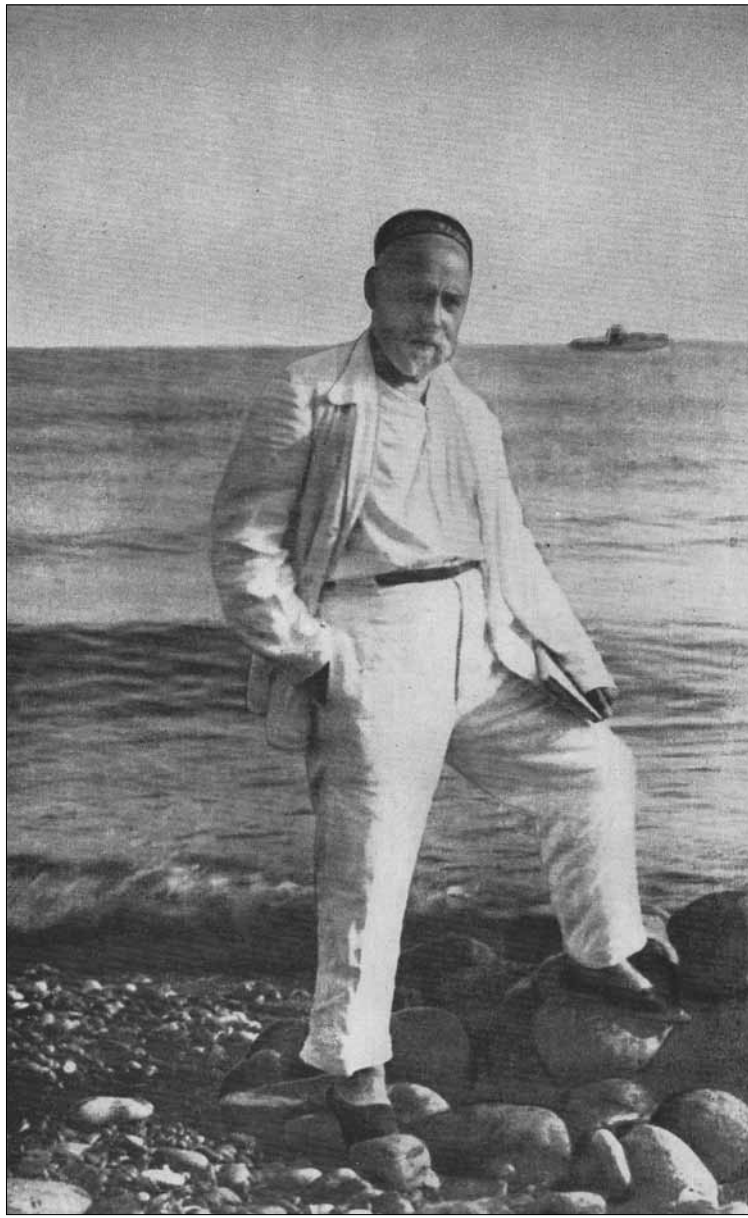

• صدرالدّین عینی در ساحل سوچی، سال ۱۹۳۷م

در اثرهای عینی، به‌ویژه شعر او نیز روشن احساس می‌شود. بیان روایتی و حماسی به شعرهای او بیگانه نبوده‌اند. مثلاً در مورد نوشتن منظومهٔ «داستان سَیر شیربدن» که از آثار دوران تا انقلابی او بوده و در شکل مختصر در کلیّات اوّل[۱] نشر شده است، آمده که عینی همراه با دوستان در ایّام نوبهار به موضع شیربدن که در آنجا معمولاً محل گشت‌وگذار ساخته و بزم، شادی و اسباب تفریح آماده می‌شد، تأثرات خوبی برداشته و آن را به صورت داستان در می‌آورد. وی در این مورد نوشته است: «ازبس‌که[۲] در آن وقت‌ها من شاهنامه‌ی فردوسی را بسیار می‌خواندم، شکل و اسلوب وی به آن داستان بی‌تأثیر نمانده است».[۳] در واقع منظومهٔ مذکور در قالب (فَعولن/ فَعولن/ فَعولن/ فَعل) که وزن متقارب مثمّن محذوف یا مقصور که وزن شاهنامه نیز هست، ایجاد شده بود:

زمستان گذشته شده نَو بهار فلک بی‌غبار و زمین سبزه‌زار

این همه را می‌توان به عنوان بیانگر توجّه استاد عینی به شکل، لحن و آهنگ سخن فردوسی به شمار آورد که همیشه با او همراه بوده است. بی‌گمان عینی هنگامی که به نوشتن نمونهٔ ادبیّات تاجیک مشغول بود، در ذهنش ادبیّات خراسان بزرگ، از جمله فردوسی نیز حضور داشت. بی‌دلیل نیست که وی در مورد زبان ادبی فارسی‌تاجیکی از آرمینیوس وامبری[٤]، مستشرق مجاری مثال می‌آورد که به قرابت زبان فردوسی و

---

۱) «داستان سیر شیربدن» منظومه‌ای ۸۴ بیتی است که در ۱۸۹۹م. سروده شده است. برای مطالعهٔ این منظومه، نک: صدرالدّین عینی، کلیّات، ج ۷، دوشنبه: نشریّات دولتی تاجیکستان، ۱۹۶۳، صص۵۰۲ ـ ۴۹۸.

۲) ازبس‌که: زیرا، زیراکه، از سبب آنکه، در نتیجهٔ آنکه، چون‌که، بنابر، بنابرآنکه.

۳) همان، ص ۴۸۹.

۴) آرمینیوس وامبری: (۱۹ مارس ۱۸۳۲ سِنت‌دْیوردْی اسلُواکی ـ ۱۵ سپتامبر ۱۹۱۳ بوداپست)، شرق‌شناس و زبان‌شناس نامور مجارستانی. اثرهای وامبری دربارهٔ زبان، فرهنگ، تاریخ، جغرافیا و سیاست در شرق، بسیار متنوع و گسترده‌اند. از میان آنها می‌توان به این موارد اشاره کرد: واژه‌نامهٔ آلمانی‌ـ ترکی، سفرنامهٔ آسیای مرکزی، سیر و سیاحت در ایران، طرح‌هایی از آسیای مرکزی، تاریخ بخارا، اسلام در قرن نوزدهم، آداب

زبان فارسی امروز تاجیکان اشاره کرده بود: «لهجهٔ فارسی آسیای میانه که با وی تاجیکان گپ می‌زنند، تا امروز از طرف دانشمندان زبان فارسی تفتیش نشده است. در این لهجه از جهت لغت و از جهت اِعراب بسیار خاصیّت‌ها هستند که اسلوب فردوسی را به یاد می‌آرند...»[۱].

بنابراین، چون برای استاد شرایط خاصّی فراهم آمد، اوّلین رساله‌ای که در سلسلهٔ کلاسیکان ادبیّات فارسی نوشت، پژوهش دربارهٔ فردوسی با عنوان دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او (۱۹۳٤) بود. رسالهٔ مذکور به مناسبت «جشن هزارهٔ فردوسی» که آن زمان در تمام جهان اعلام شده بود، نوشته می‌شود. باید گفت که سال ۱۹۳٤ قَرار[۲] ریاست کمیتهٔ اجرایی مرکزی جمهوری شوروی سوسیالیستی تاجیکستان به شمارهٔ ٦۲ از ۱۱ ژوئن سال ۱۹۳٤ اعلام می‌شود که در آن از جمله تأکید شده است:

«۱. برای برگزاری جشن ۱۰۰۰ سالگی تولّد شاعر فردوسی عبارت از رفیقان زیرین، کمیسیون جشن تشکیل شود:

۱. شاه‌تیمور (رئیس)، ۲. لاهوتی، ۳. عینی، ٤. فطرت، ۵. ناصراُف، ٦. خدیراُف، ۷. دیلمی، ۸. رسولی، ۹. بِرتلِس، ۱۰. هاشم‌اُف (دبیر)، ۱۱. وَسیلوف، ۱۲. کاملی و ۱۳. بِکتاش.

۲. به کمیسیون سفارش شود که در مدّت ده روز مسألهٔ نشر آکادمیک قسمت‌های جداگانهٔ شاهنامه‌ی فردوسی را کار کرده برآید[۳]»[٤].

و رسوم در آسیای میانه، مردم ترک، داستان مجارستان، سفرها و ماجراهای آدمیرال سیدی علی رئیس در هند، افغانستان، آسیای مرکزی و ایران در سال‌های ۱۵۵۳ تا ۱۵۵۶، فرهنگ غربی در سرزمین‌های شرقی، موقعیت روسیه در آسیا، آسیای میانه و مسألهٔ مرزهای انگلیس و روسیه، کشمکش آینده بر سر هند و زندگی‌نامهٔ خود در دو جلد با عنوان: آرمینیوس وامبری (۱۸۸۳)، زندگی و ماجراهای او و نبرد زندگی من (۱۹۰۴).

۱) صدرالدّین عینی، «در اطراف زبان فارسی و تاجیکی»، مجلهٔ رهبر دانش، ۱۹۲۸، ش۴ و ۵.

۲) قَرار: فرمان، حُکم، دستور.

۳) کار کرده برآید: بررسی نماید.

۴) مجلهٔ برای ادبیّات سوتسیالیستی، ۱۹۳۴، ش۵ و ۶، ص۲۹.

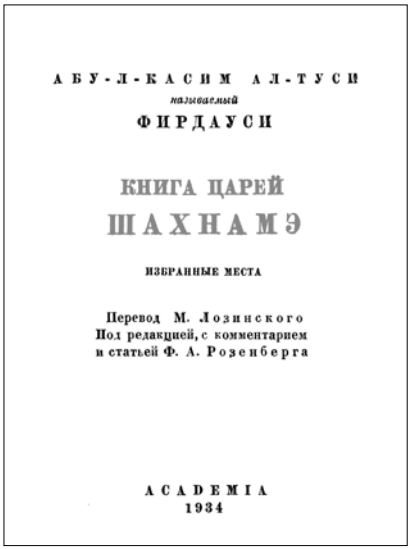
АБУ-Л-КАСИМ АЛ-ТУСИ
называемый
ФИРДАУСИ

КНИГА ЦАРЕЙ
ШАХНАМЭ

ИЗБРАННЫЕ МЕСТА

Перевод М. Лозинского
Под редакцией, с комментарием
и статьей Ф. А. Розенберга

ACADEMIA
1934

• شاهنامه، به مناسبت هزارمین زادروز فردوسی ـ مسکو، ۱۹۳٤م

در آغاز دهۀ ۱۹۳۰ میلادی در تمام نهادهای علمی و فرهنگی قلمروی شوروی سابق به این جشن آمادگی می‌رفت و سلسله مقاله، تدابیر و رساله‌های متعددی دربارۀ فردوسی به میان آمدند. در تاجیکستان تحقیقات بکتاش، عبدالرئوف فطرت، استاد عینی و یوگنی برتلس[۱] و دیگران در زمان «جشن هزارۀ فردوسی»، یعنی اساساً از سال ۱۹۳٤ به بعد چاپ شدند. این نکته نیز لازم به یادآوری است که طبق نوشتۀ سعید نفیسی در ایران هم تنها از سال ۱۹۳٤، یعنی از زمان برگزاری «جشن هزارۀ فردوسی» بدین سو با روش تحقیق جدید به آموزش این ادیب بزرگ آغاز کردند و پیامد آن نشر مخصوص مجلۀ مهر با عنوان «فردوسی‌نامه» گردید.[۲] بنابراین، در همین سلسله، رسالۀ استاد صدرالدّین عینی جایگاهی ویژه دارد.

۱) بکتاش، «ابوالقاسم فردوسی»، مجلۀ برای ادبیّات سوتسیالیستی، ۱۹۳۲، ش۵؛ بکتاش، «فطرت، فردوسی»، مجلۀ برای ادبیّات سوتسیالیستی، ۱۹۳۴، ش۵ و ۶ ؛ صدرالدّین عینی، «دربارۀ فردوسی و شاهنامۀ او»، مجلۀ برای ادبیّات سوتسیالیستی، ۱۹۳۴، ش۸ و یوگنی برتلس، دربارۀ فردوسی و آثار او (به زبان روسی)، مسکو ـ لنینگراد: انتشارات ام. ال، ۱۹۳۵.
۲) تئودور نولدکه، حماسۀ ملی ایران، مترجم: بزرگ علوی، با مقدمۀ سعید نفیسی، تهران: مرکز نشر جامی سپهر، ۱۳۶۹، ص۴.

امّا مزیّت‌های رسالهٔ مذکور از چه عبارت است؟

پیش از همه، استاد دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او با تکیه به اصول پژوهش دانشمند آلمانی‌تبار، تئودور نولدکه از متن شاهنامه کار گرفته، دربارهٔ زندگی، شخصیّت، روزگار و آثار فردوسی و حقیقت تاریخ نگارش شاهنامه، اندیشه‌های سالم و مهم اظهار نموده و فرض، تخمین‌ها و شایدوبایدهای غیر علمی را اصلاح کرده است. عینی نیز از این اصول تحقیق کار می‌گیرد و در موضوع مورد پژوهش، روزگار فردوسی و تاریخ تألیف شاهکار او ملاحظه و اندیشه‌های ارزشمند علمی ارائه می‌کند. استاد در مجموع می‌نویسد که بر اثر زمان اندک جهت انجام چُنین کار بزرگی «.... من مجبور شدم به قدری که وقت می‌گنجاند از شاهنامه جاهایی را که به خود فردوسی، به طرز نوشته شدن شاهنامه دَخل[۱] دارند و پارچه‌هایی[۲] را که به سلطان محمود عاید است[۳]، خوانده برآیم[۴]؛ به‌ضمِّ این[۵] از تذکره و ترجمهٔ‌حال‌ها، جاهایی را که به فردوسی مناسبت دارند، باز یک‌بار از نظر گذرانم».

وی بر این اساس معلومات سرچشمه‌های تاریخی، علمی، تذکره‌ها، روایت و اخبار را به تحلیل کشیده و مسائلی بحث‌انگیز را دربارهٔ فردوسی و شاهکار او مورد بررسی قرار می‌دهد.

مسألهٔ اوّل در مقالهٔ مذکور مشخص نمودن نَسَب، محل تولّد، زمان و مکان فوت فردوسی است که در سرچشمه‌ها، مشخصاتِ دقیق نداشته است. وی از طبقهٔ دهقان دیهۀ[۶] پاژ توس بود و در آن مکان شوکت تام داشته، از مشکلات مالی بی‌نیاز بود. زندگی فردوسی به‌دوران رشد دولت سامانیان و انقراض آن و نهایت به قدرت رسیدن غزنویان و بر تخت

۱) دَخل: ارتباط.
۲) پارچه: بخش، قِسم.
۳) عایدند: مربوط‌اند.
۴) خوانده برآیم: مطالعه کنم.
۵) به‌ضمِّ این: افزون‌براین، علاوه‌براین.
۶) دیهه: دِه، روستا.

نشستن سلطان محمود سبکتگین راست آمد[1] که از دوره‌های پیچیده به شمار می‌آمد. فردوسی در همین شرایط زبان‌های عربی، فارسی، پهلوی و کلِّ دانش‌های زمانش را فرا گرفته و سزاوارِ عنوان دانشمند زمان «حکیم» گردیده بود.

نکتهٔ دیگر که عینی دربارهٔ فردوسی و شاهکار وی روشنی انداخته است، چگونه و در چه شرایط نوشته شدن شاهنامه بوده است. استاد در زمینهٔ گفته‌های مؤلّف، اثر راستی و درستی آنها را مشخص نموده است. درواقع در سرچشمه‌های تاریخی و نیز اثرهای علمی تا زمان نگارش مقالهٔ استاد عینی سبب‌ها و عوامل تألیف شاهنامه، رنگ افسانه، روایت و معلومات دروغین یا مغرضانه را گرفته بود که به اصل و ماهیّت تاریخی ارتباط نداشت، بلکه در برخی موارد به شخصیّت فردوسی خِلَل وارد می‌کرد. از جمله، دست زدن او به نظم شاهنامه به احتیاج مادّی مربوط بودن آن و یا با سفارش محمود غزنوی نَوشته شدن اثر و عاقبت فجیع این معاهده‌ها و غیره.

استاد عینی کوشیده است مسألهٔ چگونه نوشته شدن شاهنامه را بررسی کرده و در ضمن، بخش‌هایی از زندگی‌نامهٔ فردوسی را نیز روشن می‌نماید. معلوم می‌شود که در زمان باستان نوشتن شاهنامه سنّتی بوده است و خیلی از داستان‌ها دربارهٔ شاهان نوشته شده، ولی عرب‌ها پس از تصرّف ایران آنها را با خود برده و حتّی به زبانِ حبشی هم برگردان کردند. درنتیجه، مواد مذکور از حبشه به هندوستان می‌رسد و با ارادهٔ یعقوب لیث صفّاری ایرانی‌نژاد، آن نسخه به خراسان آورده و به پهلوی برگردان و به آن وقایع تا انجام پادشاهی یزدگرد افزوده می‌شود. نگارش ادبی فارسی آن به صفّاریان دست نمی‌دهد و تنها در زمان حکومت سامانیان چون زبان و ادبیّات فارسی شکل گرفت و چهره‌های ادبی چون رودکی، دقیقی، مرادی و سرانجام فردوسی به میدان می‌آیند، کار شاهنامه‌نویسی رونق تازه گرفت.

---

۱) راست آمد: مصادف شد.

طبق معلومات استاد عینی، سامانیان در این زمینه یک اثر بزرگی به نام شاهنامه که خدای‌نامه هم یکی از جزءهای مهم آن بوده است به وجود می‌آید و فردوسی این اقدام را در مقدمهٔ شاهنامه یادآور شده است. نهایت، سامانیان دقیقی را به نظم درآوردن آن مأمور می‌کنند که پس از نوشتن یک هزار بیت کشته می‌شود و ایجاد شاهنامه ناتمام می‌ماند. این واقعهٔ مؤثّر در نهاد نویسندهٔ ملّت‌گرایی همانند فردوسی، خواهشی را زنده کرد که:

این نامه را دست پیش آورم زِ دفتر به گفتار خویش آورم

البته این کاری ساده نبود: زمانهٔ ناآرام و نیز امکان اندک مالی مانع پیش می‌آورد. در همین ایّام دوست مهربانی دستگیر[1] فردوسی می‌شود: هم شاهنامه‌ی منثور را منظوم می‌کند و هم وعدهٔ معاونت والی توس منصوربن محمّد را خبر می‌دهد. در زمینهٔ نوشته‌های خود فردوسی، استاد عینی به این نتیجه می‌رسد که شاهنامه به هیچ وجه نه به دستور محمود، نه به نام وی و نه با راهنمایی دیگران به نام سلطان نوشته نشده، این عمل پیش از جلوس او آغاز و انجام شده بود، امّا چون سامانیان رو به فروپاشی نهاد و احتمال از میان رفتنش نزدیک بود، فردوسی باید شاهنامه را به شاهی تقدیم می‌نمود. پس از بیست سال محمود به تخت شاهی نشست و فردوسی که در انتظار «پادشاه سزاوار» بود، با امید ناگزیر اثر تیّار[2] را بازبینی کرد و در موردهایی با ستایش شاه به نام وی گردانید. به قول استاد عینی سرانجام، شاهنامه شکل نهایی خود را می‌گیرد.

همین‌طور فردوسی شاهنامه را در ظرف ۳۵ـ۳۰ سال نوشته و بیست سال در انتظار شاه سزاوار و پس از ۱۲ـ۱۰ سال باز زحمت کشیده، به محمود تقدیم می‌نماید، امّا او به سبب‌های گوناگون گویا آن را نمی‌پسندد. یکی از این سبب‌های دور از منطق، گویا رافضی، شیعی، معتزلی، فلسفی،

۱) دستگیر: پشتیبان.
۲) تیّار: آماده.

دَهری بودن شاعر بوده است که خیلی مُغلق[1]، بی‌منطق و باورنکردنی است. عینی پیشنهاد می‌نماید که در این مورد «احوال سیاسی و اجتماعی آن زمان را به نظر گرفته، بیان فکر نماییم!» از این معیار، به قول استاد عینی، سبب نپسندیدن شاهنامه از جانب محمود آن بوده است که «شاهنامه سر تا پا مناقب شاهان ایران بود. شاهنامه همهٔ بزرگی، همهٔ شرف و همهٔ بزرگواری را به سلالهٔ شاهان ایران مخصوص می‌کرد. سلطان محمود که از عِرق[2] غیر ایران بوده پدر و بابایش[3] شاه نگذشته بود و به‌ضمّ این غلام‌زاده هم بود، از شاهنامه‌ای که همهٔ شرف را به سلالهٔ شاهان ایران تخصیص کرده است، خشنود شده نمی‌توانست». استاد عینی سبب بخشیده شدن فردوسی از جانب سلطان و علما را در محبوبیّت او در میان مردم و به سر زبان‌ها افتادن هجو مشهور شاعر می‌داند.

در مقاله دو بخش دربارهٔ اولاد فردوسی، ترجمه و چاپ شاهنامه به زبان‌های دیگر، پیروان و خاصّه‌مقلّدان آن، نهایت اثرپذیری شاعران ایران و ستایش آنان از فردوسی اختصاص داده شده است.

همین نکته را باید گفت که تا اینجا بحث‌ها همه از قِسم اوّل رسالهٔ مذکور است. ولی استاد عینی پس از چند مدّت، یعنی ۳۰ سپتامبر ۱۹۳٤ آن را دوباره بازبینی کرد و بخش‌های تازه بر آن افزود. این بخش‌ها اساساً به مسائل زبان شاهنامه اختصاص یافته‌اند. این بازبینی و افزوده‌های استاد از دو جهت جالب دقّت می‌باشند: اوّلاً، به صورت کلی دربارهٔ زبان اثر و کاربرد کم واژه‌های عربی در آن و دیگری ارتباط زبان شاهنامه با زبان فارسی‌تاجیکی می‌باشند. ضمناً از نمونه و مثال‌های آوردهٔ استاد چُنین پیامی بیرون می‌آید که فردوسی با آن همه پیوند به زبانِ معاصر فارسی‌تاجیکی و شهرتی که در ایران و میان دیگر فارسی‌زبانان دارد، بیانگر یگانگی زبان و ادبیّات این مردم به شمار می‌آید. همین‌طور، می‌توان گفت

---

۱) مُغلق: پیچیده، مبهم.
۲) عِرق: ریشه، اصل، نژاد.
۳) بابا: پدربزرگ، جد.



که رسالهٔ استاد عینی دربارهٔ فردوسی‌بَرین[۱] «یک دَهای[۲] بزرگ و دانشمند معظّم» و شاهنامه‌ی او از نخستین پژوهش‌های علمی چه در تاجیکستان و چه در ایران بوده، با اصول خاص علمی و استفاده از سرچشمه‌ها، به‌ویژه اثرِ فردوسی و با بررسی و آوردن دلیل‌های قوی نگارش شده و صفحه‌ای تازه را در فردوسی‌شناسی باز نموده است.

در پایان یادآوری می‌شود که کتاب دربارهٔ فردوسی و شاهنامهٔ او را دوست عزیز و گرامی، محسن فرحبر که این نوشته به درخواست ایشان آماده شد، با کوشش و تلاش زیاد و در خور توجه آمادهٔ چاپ کرده است. توضیحات کامل او دربارهٔ نام شخصیّت‌ها و افرادی که در متن کتاب و مقدمه‌ها بدان اشاره شده و نوشتن معانی واژگان نامأنوس برای خوانندهٔ ایرانی، بر غنایِ کار افزوده و کتابِ خواندنی و درخورِ توجهی را ارائه کرده است.

---

۱) بَرین: برین در دنبال اسم، مفهوم همانندی و شباهت را می‌رساند و معادل است با مانندِ، مثلِ، از قبیلِ، در حدودِ؛ فردوسی‌بَرین: مانندِ فردوسی.
۲) دَها: هوشمند، زیرک.

جایگاه استاد عینی در جامعهٔ تاجیک

عبدالنّبی ستّارزاده*



در تاریخ بسیارهزارسالهٔ علم و ادب و فرهنگ ما مردان بسیارفن کم نبودند، مانند ابوعلی‌ابن سینا، عمر خیام، ناصر خسرو، خواجه نصیرالدّین طوسی، عبدالرّحمان جامی، احمد مخدوم دانش و دیگران. استاد صدرالدّین عینی این سنّت را در دوران نو تاریخی ادامه داد. او نه‌تنها نویسنده، بلکه شاعر، عالم ادبیات‌شناس، زبان‌شناس، موسیقی‌شناس و تاریخ‌نگار، معرفت‌پرور، منقّد، روزنامه‌نگار، خطابه‌نویس (پوبلیتیست)، لغت‌نویس، ترجمان، محرّر (ویراستار) و مرتّب، مدرّس، معلّم، مؤلف کتاب‌های درسی، بنیادگذار مکتب‌های اصول نو به زبان [فارسی] تاجیکی، اصلاحات‌پرور مکتب و معارف، راهبر نهاد علمی مثل آکادمی علم‌های تاجیکستان بود.

با شاخه‌های گوناگون علم و ادب و فرهنگ همزمان مشغول شدن بزرگانمان در گذشته و استاد عینی در دوران معاصر، بدون شک، تقاضای زمانه و جامعه بود. محض همین تقاضا است، که در مرحله‌های معیّن تاریخ قوم‌ها و ملّیّت‌ها فردهایی ظهور می‌کنند، که این خواسته‌ها را قانع می‌گردانند

* عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

و با همین باعث تحوّل و تکامل و رشد جامعهٔ خویش و سرزمین خویش می‌شوند. و این رسالت نجیب تنها نصیب آنهایی خواهد شد، که توان درک سروقتی چنین تقاضای زمان و جامعه و جواب گفتن به آن را دارا می‌باشند.

آغاز سدهٔ ۲۰، سال‌های ۲۰ و ۳۰ـاُم، طوری که معلوم است، در قلمرو جغرافیایی که «قوم معظّم تاجیک» (عینی) می‌زیست، یعنی در ماوراءالنهر، درست‌ترش در ترکستان و امارت بخارای آن دوران گردش‌های کلّی اجتماعی و سیاسی به وجود آمدند. ازجمله نظام دولت‌داری امارت بخارا برهم زده شد و در حدود آن و ترکستان حکومت‌های شورایی تأسیس یافتند. ولی نیروهای سیاسی و ملّی‌گرای «پان‌ترکیزم بالشویکی و پان‌ازبکیست‌های ملّت‌گرای مغول‌مزاج»[۱]، از آن‌جمله از حساب بعضی از تاجیکان خودباخته و گمراه نیز، ظهور نمودند و به‌شدّت کوشش کردند، که از ثمره‌های این دگرگونی‌های انقلابی قوم تاجیک، جامعهٔ آن را بی‌نصیب گردانند: از مکتب و معارف، نشر روزنامه و مجلّه و کتاب‌ها به زبان [فارسی]تاجیکی، داشتن دولت مستقل و حکومت مستقل و غیره. بنا به شهادت استاد عینی، «بعد از انقلاب اکتبر در ترکستان و بخارا حکومت‌های شورایی از بس که به نام ازبک تأسیس یافت، روزنامه‌ها، فرمان‌ها، دستورعمل‌ها، کتاب‌های مکتبی و کتاب‌های سیاسی همه به زبان ازبکی نشر شدند، قوم تاجیک، که صاحب مدنیّت قدیمه و دارای ادبیات نفیسه بود، از ادبیات نو انقلابی، از مکتب‌های شورایی و از گزارش احوال داخلی و خارجی و از تربیّت سیاسی و بالجمله از تمام میوه‌های انقلاب محروم ماند»[۲].

ما تاجیکان، طوری که استاد عینی در یک خطابه‌اش آن سال‌ها نوشته بود، «انقلاب مقدّس را به‌حالتی استقبال کردیم، که نه علم داریم، نه ادراک، نه خط داریم، نه سواد، نه فکر داریم، نه خیال، نه آرزو داریم، نه آمال...»[۳].

---

۱) محمّدجان شکوری بخارایی؛ پان‌ترکیزم و سرنوشت تاریخی تاجیکان، دوشنبه: ادیب، ۲۰۱۲، ص۷۳.

۲) صدرالدّین عینی؛ نمونهٔ ادبیات تاجیک، دوشنبه، ۲۰۱۰، ص۷.

۳) صدرالدّین عینی؛ «تنویر افکار»، آثار برگزیده در دو جلد، ج۱، دوشنبه، عرفان، ۱۹۷۷، ص۱۰۳.



• صدرالدّین عینی، سال ۱۹۲۵م

در چنین شرایط نامساعد زمانه و جامعه تقاضا می‌کرد، که، پیش از همه، موجودیّت یک قوم معظّمی با نام تاجیک در ماوراءالنهر به اثبات رسد، حق و حقوق قانونی وی به داشتن مکتب و معارف، روزنامه و مجلّه و کتاب‌ها به زبان خود، ادبیات، علم و فرهنگ خود، تشکیل دولت مستقل خود و حکومت خود برقرار کرده شود. اجرای این رسالت ملّی را استاد عینی به زیمهٔ خود گرفت. او کتابِ برای ملّتِ ما مقدّسِ نمونهٔ ادبیات تاجیک (۱۹۲۶) تألیف نمود و به اثبات رساند، که «از بازی که وقایع را تاریخ قید می‌کند، تا امروز در دیار ماوراءالنهر و ترکستان چنان که یک قوم معظّم به نام «تاجیک» یا که «تازیک» استقامت دارد، همچنان زبان و ادبیات ایشان هم رواج یافته آمده است»[1]. و این موجودیّت قوم معظّم تاجیک و زبان و ادبیّات آن در این سرزمین تاریخی‌اش، طوری که او می‌نویسد، «مخصوص به عصری یا تسلّط پادشاهی و امیری نیست»،

۱) نمونهٔ ادبیات تاجیک، دوشنبه، ۲۰۱۰، ص۷.

زیرا «ادبیات تاجیک در این سرزمین در عهد سامانیان، که عرقاً فارسی‌زبان هستند، چه‌قدر رواج داشته باشد، در زمان اولاد چنگیز، تیمور، شیبانی، استرخانی و منغیت، که عرقاً مغول، ترک و ازبک هستند، همان‌قدر رواج یافته است. پس، معلوم می‌شود، که رواج زبان و ادبیات تاجیک در این جاها محض به سبب تسلّط سامانیان یا که مهاجرت ایرانیان نبوده، سبب حقیقی موجودیّت یک قوم بزرگ به نام «تاجیک»، که منسوب به عِرق عاری است، در این‌جاهاست»[1].

ثانیاً، استاد عینی همچون خادم مجلّه‌های معروف شعلهٔ انقلاب و محتکشلر تاووش مقاله، خطابه و بیان‌نامه‌ها می‌نویسد و حق و حقوق قانونی قوم تاجیک و جامعهٔ تاجیک را برقرارکردنی می‌شود. به زبان تاجیکی به ایجاد اثرهای ادبی و علمی و ترغیباتی شروع می‌نماید، مانند تاریخ انقلاب فکری در بخارا (۱۹۱۸)، جلّادان بخارا (۱۹۲۰) ، متریال‌ها عاید به تاریخ انقلاب بخارا (۱۹۲۰ـ۱۹۲۱)، تاریخ امیران منغیتیهٔ بخارا (۱۹۲۱ـ۱۹۲۲)، آدینه (۱۹۲٤) و غیره.

شاعر بزرگ تاجیک شادروان لایق شیرعلی در شعری ماهیّت پدیدهٔ مذکور را بهتر و گویاتر از دیگران گفته است:

ز لوح گورها، از مرمر سرد مزارستان
ز خاک مُردگان زنده‌تر از زنده در گوران
ز نقش هر کتیبه، نقش ناخن در تن زندان
ز ساحل‌های بی‌دریا، ز دریاهای بی‌جریان
تو ما را کافتی استاد
تو ما را یافتی استاد!
ز اعماق فراموشخانه‌های تیرهٔ تاریخ
ز خاکی، که شده آماجگاه تیر بدخواهان
چو ابیات پریشانی، که ماند از رودکی میراث

۱) همان‌جا.

تو ما را جمع آوردی ز هر مجموعه و دیوان
تو ما را زنده گرداندی
با ما ما را شناساندی.
(«عینی»)

زنده‌یاد آکادمیک باباجان غفوراُف، مؤلف کتاب مشهور تاجیکان که یکی از حمایتگران و قدردانان استاد عینی بود، در موردی فرموده است: «کمینه پدر ملّت نیستم، فرزند ملّت هستم. پدر ملّت استاد عینی بود، که برای عمر دوباره یافتن تاجیکان بیشتر از هر کسی مبارزه کرده است و به غلبه رسیده است»[1]. در فعالیّت بزرگوارانی چون استاد عینی تاریخ دور و جامعهٔ تاجیک چنان به هم توأم افتاده است، که «تاریخ از روی فعالیّت آنها، از روی افکار، احوال و دستاوردهای آنها از بسیار جهت‌ها مضمون اصلی آن زمان را معیّن می‌کند»[2].

استاد عینی در اکثریّت مطلق ساحت‌هایی، که زمانه و جامعه رسالت انجام کارها را بر دوشش گذاشته بودند، آغازگر و نخستین بود.

ـ مؤلف نخستین شعر نو تاجیکی «مارش حرّیت» (۱۹۱۸)، که ادبیات معاصر تاجیکی با آن شروع می‌گردد؛

ـ مؤلف نخستین حکایه، داستان و رمان رئالیستی تاجیکی، از قبیل داستان آدینه (۱۹۲٤)، رمان داخونده (۱۹۲۷ـ۱۹۲۹) و غیره؛

ـ مؤلف نخستین کتاب‌های تعلیمی، مثل تهذیب‌الصبیان (۱۹۰۹)، ترتیل‌القرآن (۱۹۰۹) و ضروریات دینیه (۱۹۲۷)؛

ـ مؤلف نخستین «الفبا» برای مکتب‌های تاجیکی اصول نو (با همکاری میرزا عبدالواحد منظم)؛

ـ مؤسس نخستین مکتب اصول نو به زبان [فارسی]تاجیکی؛

---

۱) صدرالدّین عینی، بزرگی از دنیای فارسی‌زبانان، دوشنبه، ۲۰۱۰، ص۱۹۱.
۲) م. شکوراُف؛ صدرالدّین عینی، دوشنبه، عرفان، ۱۹۷۸، به الفبای عربی‌اساس فارسی، ص۳.

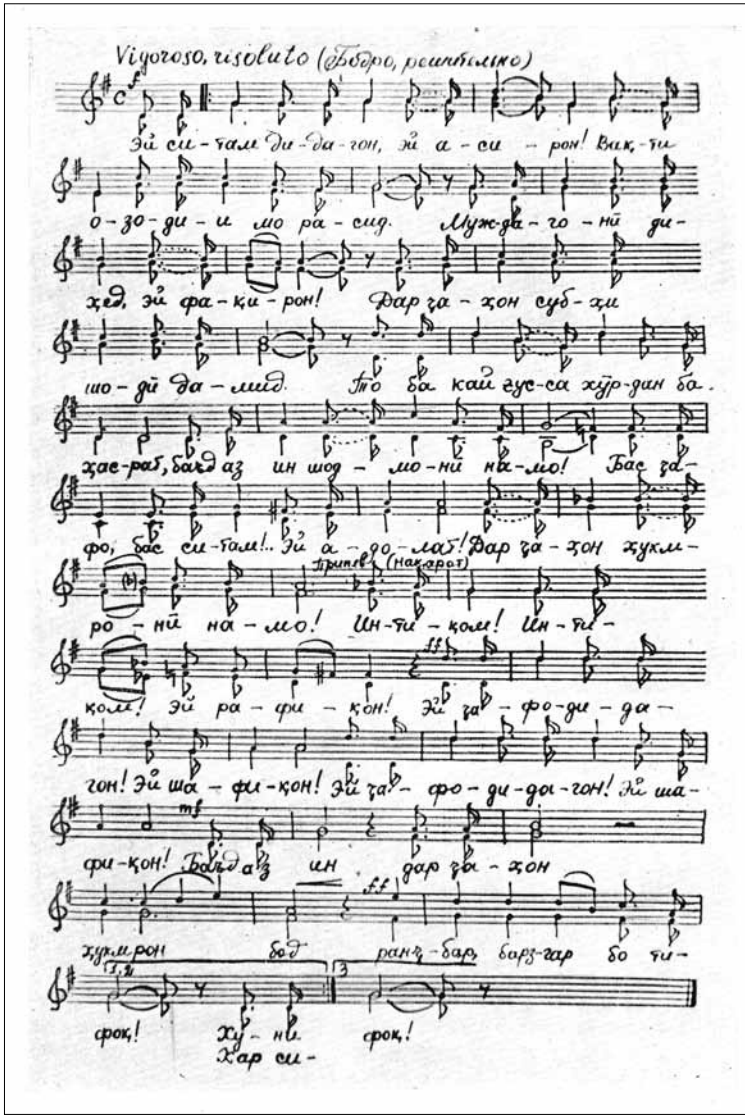

• «مارش حریّت»، سرودهٔ صدرالدّین عینی، ۱۹۱۸م

ـ مؤلف نخستین تحقیقات علمی معاصر، مانند نمونهٔ ادبیات تاجیک (۱۹۲٦)، استاد رودکی (۱۹٤۰)، دربارهٔ فردوسی و شاهنامه (۱۹۳٤)، شیخ‌الرّئیس ابوعلی‌سینا (۱۹۳۹)، شیخ مصلح‌الدّین سعدی شیرازی (۱۹٤۱)، کمال خجندی (۱۹٤۰)، علیشیر نوایی (۱۹٤۸)، واصفی و خلاصهٔ «بدایع‌الوقایع (۱۹٤٦)، میرزا عبدالقادر بیدل (۱۹٥٤)، که هر یکی از این اثرها، بی‌محابا، زمینهٔ بااعتماد تشکّل شاخه‌های رودکی‌شناسی، فردوسی‌شناسی، سیناشناسی، سعدی‌شناسی، کمال‌شناسی، نوای‌شناسی، واصفی‌شناسی و بیدل‌شناسی در تاجیکستان و در قلمرو زبان فارسی‌تاجیکی گردیدند؛

ـ مؤلف نخستین اثر کلان‌حجم ترجمه‌حالی در ادبیات معاصر تاجیک، یادداشت‌ها، که در ذات خود بی‌نظیر است؛

ـ مؤلف نخستین تاریخ‌نامه‌ها در تاریخ‌شناسی تاجیک، مانند تاریخ انقلاب فکری در بخارا (۱۹۱۸)، تاریخ امیران منغیتیهٔ بخارا (۱۹۲۰ـ۱۹۲۳)، متریال‌ها عاید به تاریخ انقلاب بخارا (۱۹۲٦) و غیره؛

ـ مؤلف نخستین فرهنگ تفسیری معاصر، لغت نیم‌تفصیلی تاجیکی برای زبان ادبی تاجیک (۱۹۳۸)؛

ـ نخستین رئیس آکادمی علم‌های تاجیکستان (۱۹٥۱)؛

ـ و نهایت نخستین قهرمان تاجیکستان (۱۹۹۷).

لازم به تأکید است که استاد عینی به‌تنهایی، طوری که یکی از شاگردان او غنی عبدالله در خاطراتش درست به مشاهده گرفته است، «کار ده‌ها نویسنده، ده‌ها ادبیات‌شناس و زبان‌شناس، ده‌ها مورّخ و منقّد را ادا کرده‌اند»[1].

استاد عینی برای ما نام‌بردارانش و میراث‌خورانش تنها یک ادیب برجسته یا یک عالم زبردست یا یک فرهنگی نامی، یا یک روزنامه‌نگار و خطابه‌نویس معروف و یا یک راهبر باتدبیر علم و ادب و مکتب و معارف نیست، بلکه بالاتر و فراخ‌تر از این همه می‌باشد. او هستی ملّت ما، شأن و شرف آن، رمز هنر و استعداد والای ملّت ما، نمونهٔ خرد و فراست ملّی

۱) غنی عبدالله؛ آرمان در خاطرات دوستان و شاگردان، دوشنبه: «عرفان»، ۱۹۶۸، ص ۱۰۰.



• تندیس صدرالدّین عینی و ماکسیم گورکی در شهر دوشنبه

ماست. از این سبب نمی‌توان هستی ملّت تاجیک را و جامعهٔ تاجیک را بدون هستی، شخصیت خارق‌العاده و اثرهای علمی و ادبی ماندگار او، فعالیّت سودمند و فداکارانهٔ معارف‌پروری و معرفت‌پروری‌اش تصوّر نمود.

حق به جانب استاد بازار صابر است که گفته:

تا به او از شاعران دیوان و دفتر مانده است

او به ما دیوان و دفتر، هم وطن، هم خلق ماند.

سیر ادبی صدرالدّین عینی و مرحله‌های آن**

محمدجان شکوری*

(بخشی از مقاله)

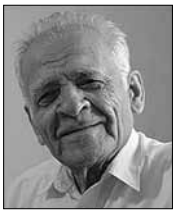

صدرالدّین سیدمرادزادهٔ عینی (۱۲۹۵ـ۱۳۷٤ق/ ۱۸۷۷ـ۱۹۵٤م)، نویسندهٔ بزرگ تاجیکان ماوراءالنهر، زندگیی پرجوش به سر برده است. او در زمانی زندگی کرده است که روند تاریخ به غایت سرعت گرفته زیاد پیچ و تاب خورد و در حیات اجتماعی و سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور دیگرگونی‌های کلی، یکی از پس دیگری، روی دادند. صدرالدّین عینی به‌رفتِ تاریخْ فعالانه شرکت ورزیده و گاه در مرکز رویدادهای اساسی بوده است. از بعضی نوشته‌های او آشکار است که در دیگِ تاریخ چه‌طور جوشیده بود. نوشته‌های ویژه‌ای دارد که سرگذشت خود را، در آنها، به تفصیل بیان کرده است، ازجمله مختصر ترجمهٔ حال خودم (۱۹٤۰) در ۹۰ صحیفه و یادداشت‌ها (۱۹٤٦ـ۱۹۵۳) در متجاوز از ۱۰۰۰ صحیفه. معنی‌دادِ زندگی‌نامهٔ استاد عینی در نوشته‌های برخی از پژوهشگران شوروی، مثلاً در کتاب‌های ایوسف براگیسنکی، صاحب تبروف، نگارندهٔ این سطرها و دیگران امده است. نقشی

* ادیب و نویسندهٔ فقید تاجیک و از اعضای فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
** این یادداشت، بخش کوتاهی است از مقالهٔ بلند استاد محمدجان شکوری که در مجلهٔ نامهٔ فرهنگستان، شمارهٔ ۱۱، سال ۱۳۷۶ش منتشر شده است.

که آن همه تغییرات تاریخی در افکار اجتماعی و ادبیِ عینی گذاشته بود نیز در نگاشته‌های پژوهشگران بررسی شده است. آخرین نتیجهٔ این بررسی‌ها کتاب بنده، به نام نویسنده، خلق و تاریخ می‌باشد که سال ۱۹۸۷ در شهر دوشنبه به چاپ رسید. در این کتاب، کوششی در راهِ دوره‌بندیِ تحولات فکریِ استاد عینی پیش گرفته بودیم. اما تحقیق دربارهٔ خلاقیتِ ایجادی او ادامه دارد، و بی‌شک، مِن‌بعد بیشتر گسترش خواهد یافت، به‌ویژه، پس از پاش‌خوردِ امپراتوری شوروی و فرارسیدن استقلال ملی تاجیکستان، ضرور است که به نگاشته‌های این استاد بزرگ با نوبینی نگاهی اندازیم، و ازجمله، تحولات دید اجتماعی و ادبی او را از بینشگاه امروزی به اندیشه بگیریم.

۱

صدرالدّین عینی، چنان‌که چندین بار تأکید کرده است، از سال ۱۳۱۳ق/ ۱۸۹۵م به میدان ادبیات قدم گذاشته و فعالیتش را از شعر آغاز کرده است. فعالیت ایجادی او، از نخست، هم‌بسته به تأثیر پرثمرِ آموزه‌های اندیشه‌پردازِ بزرگ تاجیک، احمد دانش (وفات: ۱۳۱٤ق/ ۱۸۹۷م)، و مکتبِ ادبیِ صدر ضیاء (۱۲۸۳ـ۱۳۵۱ق/ ۱۸٦۷ـ۱۹۳۲م) بود. احمد مخدوم دانش پایه‌گذارِ ادبیات روشنگری فارسیِ ماوراءالنهر است که آن را در تاجیکستان ادبیاتِ معارف‌پروری می‌نامند. مهم‌ترین خصوصیت معارف‌پروریِ تاجیکی این است که، چون در نیمهٔ دوم قرن نُزده امید رستگاری تاریخیِ ملت پیدا شد، احمد دانش ترتیبات اجتماعی و سیاسیِ امارت بخارا و عقب‌ماندگی فرهنگی آن را سخت زیر تازیانهٔ تنقید گرفت و راه‌های رشدِ زمانیِ کشور را جست و، با این مقصد، تاریخ معنویتِ جهان اسلام را اندیش‌مندانه مطالعه و جمع‌بست نمود، تجربهٔ اجتماعی روسیه و اروپا را تحقیق کرد و، بر اساس مقایسهٔ دست‌آوردهای فرهنگی شرق و غرب، برنامه‌های اصلاحات همه‌جانبهٔ کشور را پیش گذاشت. احمد مخدوم دانش این‌چنین در ادبیات به طرفداریِ ساده‌نویسی برخاست. با تشویق و ترغیب او، بسیاری از شاعران و نثرنویسان از پیرویِ سبک عبدالقادر بیدل دست کشیدند و به ساده‌نویسی گذشتند.

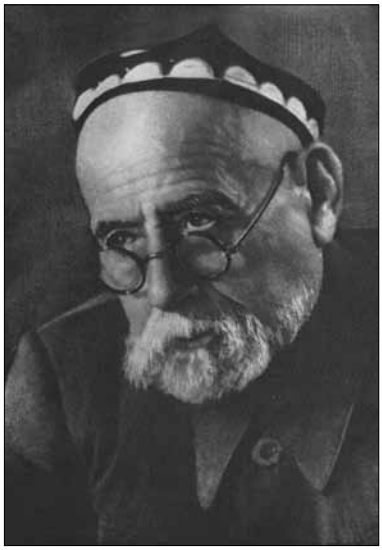

• صدرالدّین عینی

اگرچه، در سده‌های یازده و دوازده هجری/ هفت ده و هژدهِ عیسوی، از رابطه‌های بیرونی کم بهره‌مند شدنِ ماوراءالنهر و در حالت دربستگیِ فئودالی زیستن آن، که به نهایت درجه اوج گرفته بود، و جنگ‌های داخلی و استیلای قبیله‌های ترک، که کشور را به‌کلی خراب کرده بود (تا درجه‌ای که چند گاه سمرقند و بخارا به تمام بی‌آدم ماند)، باعث این شد که ادب و فرهنگ رو به انقراض آورد و در قرن سزده و چارده هجری/ هژده و نُزده میلادی، در ادبیات، پست‌طبعی و سخنِ آب‌شسته بیشتر شد و بلاغتِ سخن زیان دید، با وجود اینها، به بعضی شاعران، به‌ویژه در بخارا، میسر شد که متانتِ کلاسِکی سخن را حفظ کنند و یکی از آنها عینی بود.

صدرالدّین عینی، از نخستین قدم‌ها، در شعرْ ساده‌گویی پیشه کرد؛ ولی ساده‌سرایی او باعث عادی‌گویی و کاستن متانت سخن نگردید. سروده‌های او، با وجود نهایتِ سادگی، از لطافت و سلاست سخن محروم نیست. چنانچه:

ا(ی) همه شیرین‌لبان افتاده در بندِ شما
یعنی از جان بندهٔ لعلِ شکرخندِ شما

از خرامی دوش در دعوایِ رعنایی به باغ
بند کرده نیشکر را قامتِ قندِ شما
ا(ی) قد و رخسار و زلف و چشم و ابرو، رحمتی!
یک دلِ مسکین چه خواهد کرد با چندِ شما
گرچه رفت از یادتان یادِ دلِ غمگین ما
دور باد از غم الهی طبعِ خرسندِ شما
کارِ صد خروار مشک و صد چمن سنبل کند
تاری از زلفِ سیاهِ مشک‌آگندِ شما
سروِ آزاد از چه رو هرگز نمی‌جنبد ز جا
می‌توان فهمید گردیدست پابندِ شما
کی بود از لطفتان بر آرزوی دل رسد
عینیِ بیچاره یعنی آرزومندِ شما
(۸۸)[1]

اکثرِ نخستین شعرهای عینی عاشقانه بود. خود او، پس از چندین سال، در زمانِ شوروی، آن شعرهای خود را «تماماً تقلید بی‌موفقیتانهٔ اسلوب فئودالی» دانسته بود (۹، ۳۲۸). این عقیدهٔ او چندان به حقیقت راست نمی‌آید. درست است که برخی از آن شعرها، مثلاً غزل بالا، گویا تازگیی ندارد، لکن سادگی و روانی و طبیعیت آنها، که از اصالت و سلاست سخن برخوردار است، مهم بود و در شعر فارسی تاجیکی راه نو می‌گشاد. راه نو از آن‌جا باز شد که این شعر طبیعی و صمیمی گاه نشانه‌های مشخصِ واقعیت و عنصرهای خاصِ گفتارِ مردم عادی را در بر می‌گیرد و منظره‌ای را از زندگانیِ واقعی پیش نظرِ ما به جلوه می‌آرد. چنانچه به این طرز:

---

۱) از شماره‌های میان قوس، رقم سمت راست شمارهٔ جلد کلیّات صدرالدین عینی و رقم سمت چپ صحیفهٔ آن جلد را نشان می‌دهد.

لبِ آمویه عجب جایِ بجایی[1] بودست
دلنشین منزلِ خوش‌آب‌وهوایی بودست
فَرُخا قلعهٔ کَرْکی به جوارِ جیجون
به لبِ آب توان گفت که جایی بودست
سایهٔ بید و شمالِ طرفِ قیر خطب
چه بلا خوب چه خوش روح‌فزایی بودست
این چه شهرِ طرب‌افزاست که در هر منزل
موزیکالیّ و رباب و دف و نایی بودست
یک طرف نغمهٔ موزیک طرفی نالهٔ نی
هر کسی در رهِ خود خوش به هوایی بودست
پیش هرکس به دکان‌های قلندرخانه
دلبرِ سیمبرِ ماه‌لقایی بودست
برد افغان‌پسری هوشِ من از بانگِ رباب
بارک‌الله عجب نغمه‌سرایی بودست
به کس از جور و جفاهاش مگویم عینی
تا نگویند که بی‌مهر و وفایی بودست

(۸، ۱٤)

لوحه‌ای از زندگی روزمرهٔ عادی، در بعضی شعرهای عینی، خیلی برجسته تصویر شده است. ازجمله در این شعرِ سال ۱۳۱۹/ ۱۹۰۱ که از سلسلهٔ بزم‌گردی است، یعنی سال‌هایی که ملابچهٔ مدرسه بود به «بزم‌های دایرهٔ خبر» می‌رفت (یعنی به بزم‌های بزرگ که صاحبان بزم از روی عادت در سر کوچه دف می‌زدند و اهل محله و رهگذران را به بزم دعوت می‌نمودند، شرکت می‌ورزید) و تأثرات این بزم‌ها در شعرش عکس می‌یافت، چنانچه به این طریق:

۱) بجا، خوب.

شبِ دوشینه که در گوشهٔ صحنم[۱] جا بود
سر پر از غلغله و سینه پر از غوغا بود
در برِ من به نشست آمده مخدوم سراج
آن که در هر بدی و نیکی من همرا بود
گفت برخیز اگر طالبِ بزمی برویم
به مکانی که همه اهلِ طرب آنجا بود
... الغرض هردویمان خیسته جای رفتیم
که همه خانه مصفّا همه جا زیبا بود
... صد دو صد استول[۲] و کت[۳] بود مرتّب آنجا
غیرِ اسبابِ طرب هرچه بوَد پیدا بود
گولکی چند نشسته همه بر استول‌ها
این چه طو[۴] بزمِ نکو گفته دهانشان وا بود
خوب جا بود ولکن ز طرب خالی بود
بزمکی بود خنک یا کورهٔ سرما بود
بعد یک چاینِک[۵] از چای به مخدوم گفتم
حجرهٔ تنگِ تو صد بار از این اولی بود...
(۸، ۵۶۲ـ۵۶٤)

کلمه و عباره و جمله‌هایی که بر آنها تأکید کردیم از گفتار اَوام [= وام] گرفته شده‌اند. ولی، نه‌تنها از این عنصرهای گفتارِ عادیِ معمولی، نه فقط از بعضی مصرع‌ها و بیت‌ها، بلکه از تمام این شعرْ آهنگ سخن‌رانیِ عرفی [= لحن محاوره] شنیده می‌شود. از همه مهم [= مهم‌تر] این است که این

۱) صحن مدرسه در نظر است.
۲) اُسْتُول: کرسی، صندلی.
۳) کَت: چارپایه‌ای بزرگ برای نشست و خوابیدن.
۴) چه‌طو: چه‌طور.
۵) چاینِک: ظرفی که در آن چای دم کنند، قوری.

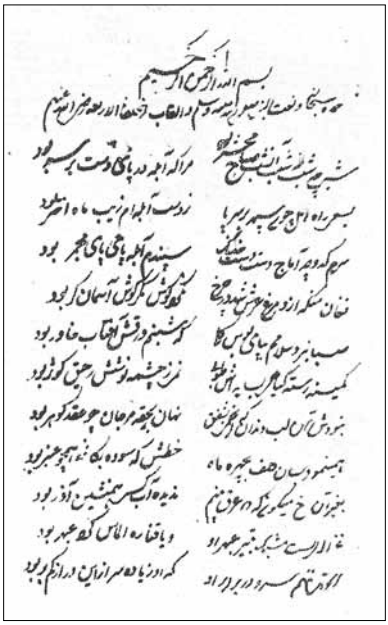

• دستخط صدرالدّین عینی ـ شعر «شاهین»، از مجموعه اشعار او

طبیعیّتِ گفت‌وگوی معمولی یک وسیلهٔ نمودار کردن بعضی خصلت‌های قهرمان شعر است. ما از این شعر به خوبی می‌بینیم که قهرمان یک جوان سبک‌روح خوش‌طبعی است؛ اندک عیاشی و ماجراجویی هم دارد (سر پر از غلغله و سینه پر از غوغا بود)؛ از سخن هزل‌آمیزش اندکی نیش زبان هم به نظر می‌رسد. غیر از این، بعضی تفصیلاتِ رفتار (در پهلوی قهرمان آمده نشستنِ [= آمدن و نشستن] مخدوم) و جزئیات مکان نیز از این شعر نمایان است و چگونگی بزم خانه را می‌بینیم. یعنی، در این شعر، تصویر هست و تصویرْ پایه بر یک چند جزئیاتِ مشخص دارد. درنتیجه، نه‌تنها بعضی خصلت‌های انفرادیِ شخصیت قهرمانِ اساسی بلکه منظره‌ای [= منظرهٔ] وضعیت و موقعیّتی را نیز می‌بینیم. از این‌جا می‌توان گفت که در شعرِ عینی، از اول، بعضی نشانه‌های تصویر رئالیستی پیدا شده بود...

*

جامعهٔ رسمی به پابرهنگان شهر و آلفته‌ها با چشم تحقیر نگاه می‌کرد. عینی، گویا نمایش‌کارانه، قهرمان شعرش را از این طایفه گرفت و از طرف جامعهٔ رسمی اعتراف شدن [= اعترافِ] ارزش انسانیِ آن مردم عادی را طلب کرد. چنین انتخاب قهرمان یکی از پدیده‌های اعتراضِ اجتماعی، اعتراض ضد مقررات و عقیده‌های رسمیِ‌زمان بود. قهرمانی را که چنین خصلت‌ها، چنین روح و روان، چنین اعتراضِ اجتماعی دارد قهرمانِ نوی در ادبیات فارسی تاجیکی می‌توان دانست. این قهرمان نشانه‌ای از آن است که ادبیات، با تأثیر افکارِ معارف‌پروری، دموکراسی شدن داشت [در کارِ پیدا کردن خصلت دموکراسی بود] و کم و بیش خصوصیت‌های رئالیستی پیدا کرده استاده بود [= پیدا کرده بود.]

اندکی پیش‌تر از عینی و هم‌زمان با او، چند شاعر دیگر رو به طریقِ گفت‌وگویی [= گفت‌وگوی] عادیِ مردم آورده بودند و بعضی مشخصات زندگانیِ روزمرهٔ معمولی را کم و بیش به شعر داخل می‌کردند. این رویّه را در سروده‌های عبدالقادر خواجهٔ سودا، عبدالمجید مضطرب، قربان‌خان فطرت، محمدصدیق حیرت، احمدجان حمدی و دیگران می‌بینیم. ولی، ساده‌سرایی و عنصرهایی گفتارِ عادی، اگر خطا نکنم، در شعر هیچ‌یکی از آنها چنین نتیجه‌های [= نتیجه‌هایی] که در شعر عینی داد نداده است، به آن درجه نرسیده است که، برای پدید آوردن خصلت‌های مشخصِ انسان، برای تصویر منظره‌ای، وضعیتی و مکانی، زمینهٔ کافی آماده ساخته باشد. به هر حال، صدرالدّین عینی در ادبیاتِ معارف‌پروریِ فارسیِ تاجیکی یکی از آنهایی است که در شعر آنها دموکراسی شدن، دیدِ شاعرانه و مضمون‌آفرینی‌های تازه باعث پیدایش صفتِ نواِسْتِتیک (هنری نو) گردید و ادبیات را مضموناً و شکلاً دیگر کرد...

بعضی از علامت‌های دیگرِ شعر نو نیز از همان شعرهای نخستینِ عینی عرضِ وجود کرده‌اند. چنانچه گوناگون‌وزنیِ شعر در نوشته‌های آن وقتهٔ او به دید [به نظر] می‌رسد؛ چنانچه در قطعهٔ زیرین که به سال ۱۳۲٤/ ۱۹۰۷ تعلق دارد:

سبحان الله،
امروز به ما حادثهٔ صعب رسید،
گشتیم خراب
از خواهشِ چرخِ فلکِ دولابی
پرسند ز حال، آه بی‌پایان کش،
برگوی: بدحال
جنگیدن غجدوانی[۱] و کولابی[۲]،
این است جواب.

(۸، ۱۶۷)

خالِدهٔ عینی، دختر استاد و ترتیب‌دهندهٔ توضیحاتِ جلدِ هشتمِ کلیّاتِ وی، در توضیحات گفته است: «این قطعهٔ تاریخی یکی از نمونه‌های کوشش مؤلف در راهِ یافتن وزنِ نو می‌باشد.» (۸، ٤٧٦). عبدالقادر منیازاُف عقیده دارد که «وزن اساسی این رباعی مستزاد واقعاً هم بی‌سابقه می‌نماید» (از نامهٔ ا. منیازاُف به نگارنده). باید علاوه کنیم که این‌جا، در قافیه‌بندی و از بعضی جهت‌های دیگر نیز، رعایه نشدن قاعده‌های موجوده دیده می‌شود.

اگر این قاعده‌شکنی‌ها را بازگویی از نوجویی و نوانگیزی‌ها به شمار آوریم، باید بگوییم که استاد عینی از یکمین دورهٔ ایجادگریِ خود در ادبیات راه و روشِ نو آغاز نمود، که برای پیش‌بردِ ادبیات، برای سرعت‌افزاییِ روندهای اساسیِ ادبیاتِ روشنگری اهمیت بزرگ داشت.

جستارهای پرثمر ادبی، که باعث عمیق‌رفتِ [عمیق شدنِ] دموکراسیسم معارف‌پروریِ ادبیات فارسیِ تاجیکی گردیدند، محتوی اساسیِ دورهٔ یکمِ ایجادیّاتِ صدرالدّین عینی را تشکیل می‌کنند. دورهٔ یکمِ تحوّلِ ایجادیِ او از سنهٔ ۱۳۱۳/ ۱۸۹۵ تا ۱۳۲۳ـ۱۳۲۵/ ۱۹۰۵ـ۱۹۰۷ دوام یافت.

۱) غجدوان: نام تومنی (ناحیه‌ای) در ولایت بخارا و استاد عینی از این تومن بود.
۲) کولاب: نام شهری در ختلان، کوهستان‌های بخارای شرقی و تاجیکستان کنونی، که جوانانش، برای تحصیل، به مدرسه‌های بخارا می‌آمدند.



• صدرالدّین عینی در ملاقات با میرزا تورسون‌زاده، م. شاگادایف، محمدجان رحیمی و عبدالسّلام دهاتی

۲

از سال‌های ۱۹۰۵ـ۱۹۰۷، دورهٔ تازه‌ای در تحولات افکار استاد عینی آغاز یافت. این آغازْ همبستگی به انقلاب روسیِ سال ۱۹۰۵ دارد که، پس از آن، در روسیه، مطبوعاتی نسبتاً آزاد باشد جان گرفت. روزنامه و مجله‌های ترکیی که در کریمه، آذربایجان، تاتارستان و باشقیرستان و غیره چاپ می‌شدند. نشریه‌های فارسی از ایران، افغانستان، هند، مصر و دیگر کشورها به بخارا راه یافتند و منتظماً می‌رسیدند. صدرالدّین عینی، برای این‌که به نشریه‌های ترکی دست‌رس داشته باشد، به آموزش زبان ازبکی پرداخت. او خود گفته است: «یک دیوانِ ... نوایی را در دست داشتم وی را خوانده به یاد گرفتن زبان و شعر ترکی کوشش می‌کردم.» (۱، ٤٥)

نشریه‌های [نشریه‌هایی] که رویّه‌های متفاوت داشتند باعث گشاده شدن فکر جوانانِ حمیت‌مند می‌گردیدند و این جوانان، برای عملی کردن عقیده‌های احمد دانش، فعالیت سر کردند [= آغاز کردند]. روشن‌گری از نظریّه به عملیّه گذشت و [بانیان آن] معارف‌پروران جدید نام گرفتند؛ زیرا،

در سمرقند، بخارا، خجند و بعضی شهرهای دیگر ماوراءالنهر، مکتب‌هایی [= مدارسی] به نام «مکتب اصولِ صوتیه» و یا «مکتب اصول جدید» باز کردند. در بخارا، صدرالدّین عینی، عبدالواحد منظم، حامد خواجهٔ مهری و احمدجان حمدی، ۱۰ شوال ۱۳۲۶/ اکتبر ۱۹۰۸، چنین مکتبی تأسیس دادند و عینی، برای این مکتب‌ها، به نام تهذیب الصبیان و ضروریات دینیه و ترتیل القرآن، کتاب‌های درسی به طبع رسانید. سال ۱۹۱۰، همین جوانانِ غیرتمند جمعیتِ پنهان‌کاری به نام تربیهٔ اطفال به وجود آوردند. اگرچه حکومت‌داران، با تأثیر شور و غوغای علمایِ سوء، مکتب جدیدان را می‌بستند، این مکتب‌ها، نهانی و آشکارا، همیشه عمَل [فعالیت] داشتند.

از این وقت، یعنی از سال‌های ۱۹۰۵ـ۱۹۰۷، محتوی شعر صدرالدّین عینی دیگر شد. او از شعرِ عشقی دست کشید. به گفتِ خودش، حتی «از شعرِ عشق و عاشقی تنفر کَرد» و مکتب و معارف، فرهنگ و ترقیات زمانیِ وطَن و ملّت در سروده‌های او موضوعِ اساسی شد. البته، از احتمال دور نیست که، در این دوره هم، گاه عاشقانه‌ای سروده باشد. به گمان قوی، غزل ذیل، که شعر اجتماعی نیست، در همین دوره گفته شده است:

این ابرشِ دلکش چه بلا تیز خرام است
بادیست به رفتار ولی تیز لگام است
آهو به روش این همه چابک نتوان بود
طاووس به تابش نه چنین شعبده‌فام است
برقیست که از ابرجهیدست به جولان
یا بچهٔ شیریست که بیرون ز کنام است
آهویِ دونده‌ست ولی سخت غیور است
چون شیر غیور است ولی سست‌زمام است
کس ابر ندیدست چنین چُست و سبک‌رَو
کز جرئتِ او رویِ زمین جمله دو گام است
این یالِ سیاه است و یا دستهٔ سنبل
این سُمّ سفید است و یا نقرهٔ خام است

عینی چو به ره دید ز تیزیش ندانست
آیا به چه رنگ است، چه طرح است و چه نام است
(۸، ٤١)

از این تصویر پیداست که او اکنون طبع بلند و رنگین دارد. ولی چنین شعرها دیگر دلِ او را به خود نمی‌کشیدند. اکنون سروده‌های او عبارت از دو نوع سخن موزون‌اند که یکی پند و حکمت و دیگری شعرِ اجتماعی است. این دو نوع در یک جریان خلاقیت به وجود آمده‌اند و به هم آمیخته‌اند و جدای [= جدایی] ناپذیرند...

دورهٔ دوم فعالیت ادبیِ استاد عینی تا سال ۱۳۳۵/ ۱۹۱۷ ادامه یافت.

۳

ماه فوریهٔ سال ۱۳۳۵ق/ ۱۹۱۷م، در روسیه، انقلاب دوم روی داد و پادشاه را سرنگون کرده جمهوری تأسیس دادند. با تأثیر این واقعه، جدیدانِ آسیای میانه، ترکستان (سمرقند، خجند، استروشن، تاشکند) و بخارا نیز فعال‌تر شدند. جدیدانِ بخارا از اندیشهٔ انقلاب اجتماعی دور و فقط با فعالیت فرهنگی مشغول بودند. آنها از امیرْ اصلاحات درخواست کردند. اصلاحاتی که آنها می‌خواستند بیشتر اجازتِ مکتبِ اصول نو [= مدارس جدید]، که آن‌جا حساب، جغرافیا، تاریخ و دیگر علوم دنیوی نیز به برنامهٔ آموزشی درآمده است، اجازتِ چاپ روزنامه و مجله، کتاب درسی و غیره را در نظر داشت. امیر بخارا ۷ آوریل ۱۹۱۷ فرمان اصلاحات صادر کرد. جدیدان، ۸ آوریل، نمایشِ شادیانه و شکرانه برپا نمودند. از این که مردم پرچم برداشته و به کوچه‌ها برآمدند، امیر ترسید و عکس‌الحرکت آغاز نمود، نمایش را پراکنده و مردم زیادی را زندانی کرد. صدرالدّین عینی به تشکیل نمایش جدیدان راضی نبود و به نمایش نه برآمد. با وجود این، ۹ آوریل او را از حجرهٔ مدرسه دستگیر کرده ۷۵ دِرّه زدند. حکم ۷۵ دِرّه برابر حکم قتل بود، ولی عینیِ جان‌سخت، پس از ۵۲ روز معالجهٔ پزشکان بیمارستان روسیه، صحت یافت، به سمرقند (که تابع ترکستان روسیه بود) پناه برد و دیگر، تا آخر عمر، آن‌جا زندگی کرد.

پس از یک سال، سال ۱۹۱۸، در بخارا باز ارتجاع قوّت گرفت و در معرکهٔ جدیدکُشی هزاران تن کشته شدند. ازجمله، برادرِ عینی (برادرِ خُرد اول)، حاجی سراج، به قتل رسید. عینی، در کشته شدن او، مرثیه‌ای گفت که یکی از مشهورترین سروده‌های اوست. آخرین بند آن مرثیهٔ ترجیع‌بند این است:

یا رب آن خانهٔ بیداد و ستم ویران باد
یا رب آن محکمهٔ جورْ مزارستان باد
یا رب آن تخت که شد باعث بدبختیِ ما
ریزه‌ریزه شده با خاکِ سیه یکسان باد
یا رب آن تاج که زیبِ سرِ خون‌خواری شد
با سرِ صاحبِ خود زیبِ دهِ زندان باد
یا رب آن قصر که عشرتگهِ جلّادان است
پاره‌پاره شده در زیرِ زمین پنهان باد
یا رب آن زمره که امروز تحکّم دارد
دست‌بسته به درِ محکمه‌ها حیران باد
یا رب آن مفتی و آن قاضی و آن شاه و وزیر
سرنگون گشته به خون خودشان غلتان باد
کاین همه ظلم به دوران که بدین وحشت رفت
بهر آمادگیِ عشرتِ آن حضرت رفت

... انقلاب ۲ سپتامبر سال ۱۹۲۰ (۱۳۳۸ق) امارت بخارا را بر باد فنا داد؛ ولی فاش کردن استبدادِ امیران و امیریان و قباحت و جهالت علمای سوء، تا آخرِ عمر عینی، موضوعِ اساسیِ نوشته‌های او بود...

در آثار هنری عینی، در داستان‌ها و رمان‌های او، در شعرش (که پس از انقلاب خیلی کم نوشته است) همیشه، کم و بیش، نقشِ روشنگری هست. لکن مقاله‌های او بیشتر مضمون روشنگریِ معارف‌پروری دارند.

قِران سَعدین

رستم وهّاب‌زاده*



استادان صدرالدّین عینی و ابوالقاسم لاهوتی دو تن از خارقه‌های روزگارِ خویش هستند که روابط میان ایشان هم آن‌گونه که از نامه‌نگاری‌های این دو آشکار است، با حُسنِ صداقت و همّتی که در آن به خرج داده‌اند، از پدیده‌های نادر و آموزنده به نظر می‌رسد.

این دو شخصیتِ فاضل در آغاز قرن پُرحادثهٔ ۲۰ میلادی از بارزترین شخصیت‌ها و درخشان‌ترین چهره‌هایی هستند که با فضلِ دلبستگی و صداقتِ خویش، همچنین آگاهی‌های عمیق از فرهنگ و ادب مشترک تبدیل به نمادِ نورانی ادامهٔ روابطِ معنوی و ادبی مردم ورارود و ایران شده‌اند.

به جز از قریحه و دَهای فکری و ادبی، چند وجه مشترک میان این دو شخصیت وجود داشته و در مدّتی طولانی با وجود حوادث پُرشمار بنیادسوز تا واپسین نفس‌ها ادامه داشته است. این در حالی است که شدّت و وحشتِ این حوادث گاهی حتّی پدران، فرزندان و برادران را در دو

* ادبیّات‌پژوه و عضو فرهنگستان زبان و ادب فارسی.

جبهه رودرروی یکدیگر قرار داده است.

شاید نخستین وجه اشتراک این است که هم استاد عینی و هم استاد لاهوتی از عمقِ ضمیرِ جامعهٔ خود بیرون آمده و در قلب آن پرورش یافته و به این واسطه آمادهٔ پذیرفتن رسالت‌های بزرگ اجتماعی شده‌اند. چون در این خصوص می‌اندیشیم پاره‌ای از داستان منظوم سیاوش کسرایی «آرش کمانگیر» به یاد می‌رسد، آنجا که فرموده:

خَلق چون بحری برآشفته...
بُرش بگرفت و مردی چون صدف
از سینه بیرون داد

محیط خانوادگی و کودکی آنها نیز شباهت‌هایی دارد، چون هر دو در خانواده‌های میان‌حالِ پُرفرزند، پای‌بند به سنّت‌های کهن، پدرسالار، سختگیر، زحمتکش، مؤمن و هم‌زمان دارای قلبِ مهرورز، عشق و علاقهٔ فراوان به علم و ادب و عرفان، مادرانِ مهربان و پُرعاطفه، پرورش یافته‌اند. وقار، شهامت، اطمینان و عزّت نفس هر دو که به هر مناسبتی در محتوای نامه‌هایشان نیز بروز می‌کند، از همین سرچشمهٔ شاداب ریشه گرفته و بر همین ریشه‌ها استوار است.

عدالت‌جویی و حقّ‌طلبی را هر دو از پدران خود به ارث بردند و انگیزه و عامل اصلی دست زدن آنها به فعالیّت‌های پرشور و پُرتحرک و هم‌زمان پُرخطر اجتماعی و سیاسی نیز از همین جا ریشه می‌گیرد و از اهداف و آرزوهای محدودِ شخصی و نفسانی کاملاً عاری می‌باشند.

پای‌بندی آنها به برنامه‌ها و افکار انقلابِ سوسیالیستی نیز تنها به همین اهداف عالی آنها (تأمین عدالت اجتماعی و استقلال ملّی) مربوط است که در دوران ایشان این نوع از حرکت‌ها بخشی بزرگ از جهان را فرا گرفته بود. در اصل با توجه با نشانه‌های فراوان که از متن نوشته‌های ایشان برمی‌آید، نمی‌توان گفت که این برنامه‌ها و نظام‌های انقلابی برای آنها به مثابهٔ یک هدفِ محض، باورِ فکری بوده و جوهرِ فکر و اندیشهٔ آنها را

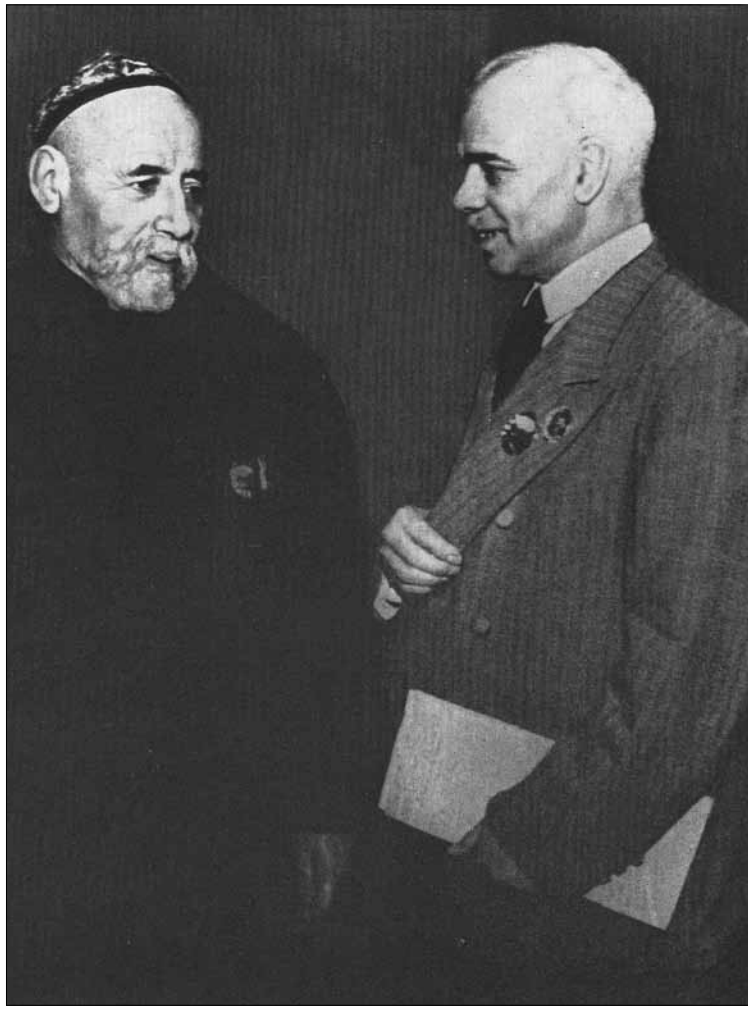

• ابوالقاسم لاهوتی و صدرالدّین عینی، ۱۹۴۱م

تشکیل داده باشد، زیرا بدون احساس تأمین عدالت اجتماعی، مساوات و حفظ ارزش‌های بشری، معنوی و ملّی این برنامه‌ها و نظام‌ها برایشان نمی‌توانست ارزشمند باشد.

از جمله دفاع هر دو از کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک (نوشتهٔ استاد صدرالدّین عینی) که این پافشاری و به مرحلهٔ نشر عمومی رسانیدن این تذکرهٔ نوین حاوی آثار و احوال صدها تن ادیبان فارسی‌زبان با شروع از استاد ابوعبدالله رودکی تا خود عینی و لاهوتی، یک جان‌بازی آشکار زیر تیغِ آختهٔ دشمنانِ این فرهنگ و ادب بود. کمترین بی‌تفاوتی به این فرهنگ و ادب و بی‌اعتنایی به این سنّت‌های گران‌ارزش یا وجود اغراضِ شخصی می‌توانست هر دو را از این اصرار و پایداری منصرف کند و عذر موجه نیز برایشان مهیا بود. امّا پُر واضح است که ایشان هیچ نوع نظام و ایدئولوژی را بدونِ گوهر پربهای هویّتِ معنوی و اصالتِ ملّی خود قبول ندارند.

چُنین موردها برای هر دو ادیب فاضل از آن پس نیز بارها پیش آمد و هر بار با سرافرازی از آزمون وفاداری به ملّت، تاریخ و هویّت خود بیرون آمدند.

مسئلهٔ حفظ سنّت‌های ادبی نیز که از آن گهگاهی در نامه‌های این استادان یاد می‌شود، برای هر دو تن جبههٔ مشترک بود. مسئله این است که در سال‌های اوّل پس از سرنگونی امارات بخارا تندروانی در میدان پیدا شده بودند که می‌خواستند با سوءاستفاده از برنامه‌ها و شعارهای انقلابی نه‌تنها آثار ادبی کلاسیکِ فارسی، بلکه نوع‌های ادبی و حتّی وزن عروض را نیز چون عنصر مانع‌ساز در راه رشدِ افکارِ انقلابی از میان ببرند که در نهایت نیشِ تیغِ ستیز به سینهٔ زبانِ فارسی‌تاجیکی هم می‌رسید.

استادان عینی و لاهوتی که تا این مدّت هم در قالب‌های سنّتی نظم و هم در اشعار نوآورانهٔ خود مضامین روز را به بهترین شیوهٔ بدیع سروده بودند، عملاً پاسخ این نوع ستیزها را می‌دادند. از این ماجراها یک قطعه شعر نقیضهٔ شاعرِ نسبتاً جوان آن سال‌ها، پیرو سلیمانی چون شاهد تاریخ باقی مانده است که به یک مدّعی «شعرِ نو انقلابی»، غلام علیزاده که زیر

سرلوحهٔ «شعرهای» بی‌وزن و بی‌قافیه و بی‌معنی خود می‌نوشت: «با هوای مخصوص» خطاب می‌کند:

ای شاعر «شعرهای مخصوص» تا کی بافی «هوای مخصوص»؟
عطّار نه‌ای، چه می‌فروشی بیهوده تو این دوای مخصوص؟
هرچند به تار و چنگ بستیم معلوم نشد نوای مخصوص
خواهی که ز شعر بهره یابی یا خَلق برد صفای مخصوص
از لاهوتی و زِ صنعت او عبرت گیر و غذای مخصوص

با نوآوری‌های آزموده و با اصالت و معتدل، غنی کردن ترکیب شعر معاصِر فارسی‌تاجیکی نیز کاری است، میان هر دو استادِ مشترک.

به باور ادیب و دانشمند گرامی، شمس لنگرودی در کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو، نخستین کسی که در ایران شعر نو سروده لاهوتی بوده است (سال ۱۹۰۰م.)، امّا ایشان بنا بر اشتغال پیوسته به شغلِ سیاست برای تکمیل و تصدیق نظری این پدیدهٔ ادبی نمی‌توانسته وقت بگذارد.

نخستین نمونه‌های شعر نو را استاد عینی هم در دههٔ اوّل قرن ۲۰م. تجربه کرده است و برگِ آغازین کتابِ نظمِ نوین تاجیک با شعر «مارشِ آزادی» استاد عینی شروع می‌شود که با تَرکیب کاملاً تازهٔ وزن، سال ۱۹۱۹م. چاپ شده است.

امّا وجوه مشترک بین افکار و آثار استادان عینی و لاهوتی فراتر از این مسائل است و به نهضت‌های آزادی‌خواهی مللِ مظلومِ شرق در مقابل استیلایِ غرب می‌رسد. شرکت لاهوتی در این حرکت‌های آزادی‌خواهی روشن است. در اشعارش نیز این موضوع بازتاب یافته است. از جمله:

قربان روشنایی و نور و صفای شرق
وان باغ دلکش و چمن دلکُشای شرق...
ای آن که شرق را به اروپا فروختی
ای بی‌شرف، بگو چه خریدی به جای شرق؟

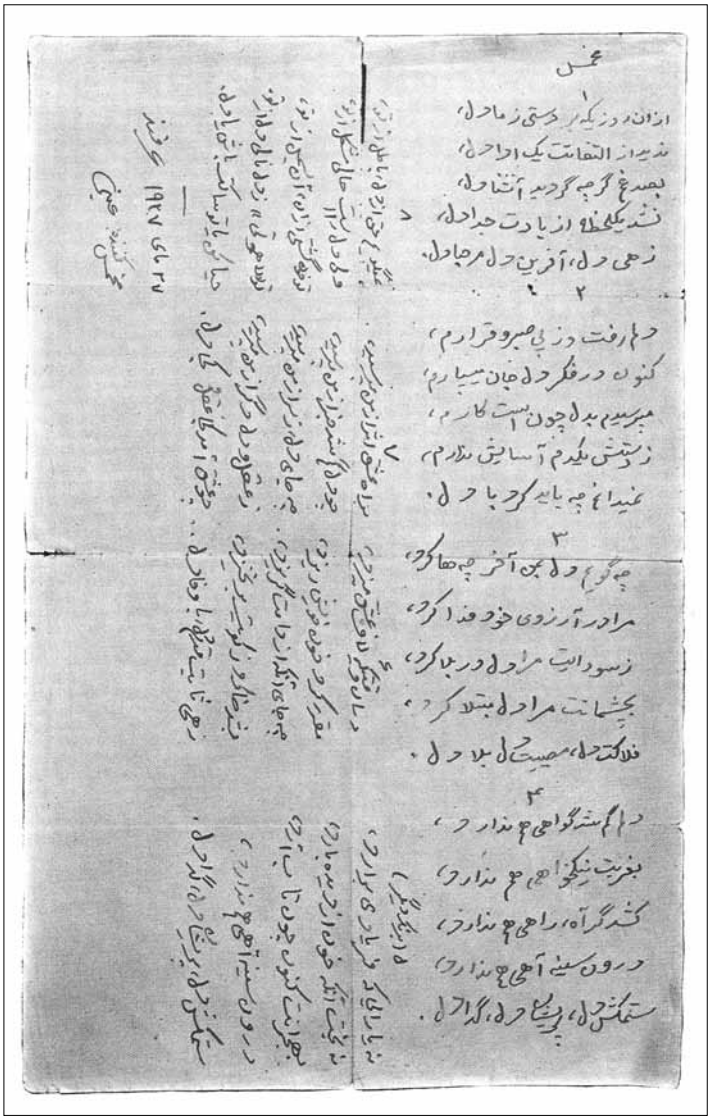

• دستخط صدرالدّین عینی ـ مخمّسی بر شعر ابوالقاسم لاهوتی، ۱۹۲۷م

استاد عینی هم به این موضوع به‌طور مخصوص توجّه داشته است. یکی از مقاله‌های ایشان با عنوان «مسألهٔ شرق» به شرح و بسط مفصل این موضوع اختصاص یافته، در فرجام نویسنده ابراز امید می‌نماید که گسترش حرکت‌های انقلابی برای آزادی کشورهای مظلومِ شرق از استعمارِ غرب مساعدت می‌کند. در این سلسله از مقاله‌های استاد عینی، یکی مخصوص حرکت‌های آزادی‌خواهی در ایران است. درجهٔ تأثّر و رقّتِ قلبِ نویسنده نسبت به «مسألهٔ شرق» در پارهٔ نظمی که در سرلوحهٔ مقاله نوشته است، آشکارا روشن می‌شود:

بی صبح شبی خواهم　　با تو غم دل گویم
من گریم و تو خندی　　تنها من و تنها تو

سرتاسر این مقاله از همین نوع احساسات دردمندانه نسبت به مظلومیّتِ شرق سرشار است. جالب است که حتّی محمد اقبال لاهوری که از سرآمدان جنبشِ فکریِ جهانِ اسلام در آن زمان است، همچنین در حلّ مسئلهٔ شرق (آزادی شرق از بندِ امپریالیزمِ غرب) نقشی به انقلابِ روس تعیین می‌کند و آن هم از نام سیّد جمال‌الدّین که روس را به ادامهٔ انقلاب خویش از مرحلهٔ «لا اله» به «لا اله الا الله» دعوت می‌کند:

باز می‌آیی سوی اقوامِ شرق　　بسته ایّام تو با ایّامِ شرق...
کهنه شد افرنگ را آیین و دین　　سوی آن دیر کهن دیگر مبین
کرده‌ای کارِ خداوندان تمام　　بگذر از لا جانب الا خِرام

گذشته از این، همان‌گونه که در اشعارِ انقلابی استاد عینی و لاهوتی می‌بینیم، موردِ خطاب اقبال نیز برزگر و رنجبر است:

خواجه از خون رگِ مزدور سازد لعلِ ناب
از جفایِ دهخدایان کشت دهقانان خراب
انقلاب!
انقلاب، ای انقلاب.

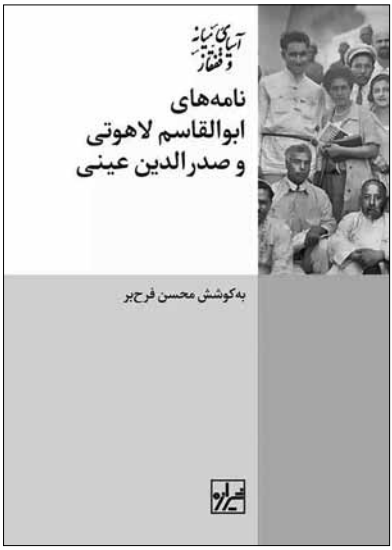

همین‌سان که دربارهٔ اقبال به اطمینان می‌توان گفت، در مورد استادان عینی و لاهوتی نیز به همان اندازه اطمینان می‌توان گفت که هرگز این اندیشه به تصوّر آنها راه یافته نمی‌توانست که در عوضِ انقلابی برایشان دلخواه، حاضر باشند آزادی و استقلال کشور خود و ملّت و آیین و سُنن خود را به گِرو بگذارند. بلکه برعکس در آن زمان محیطی ایجاد شده بود که هم‌سویی و استفاده از پیامدهای انقلابِ روس را یک فرصت و واسطه‌ای برای آزادی کشورهای خود از استعمار و نفوذ امپریالیزم جهانی می‌دانستند و این اندیشه خیلی گسترش یافته بود. اگر جایی خلاف این پیش آمد، غیر انتظارِ ایشان بود.

محبّت استاد عینی به ایرانِ باستان و جدید و محبّت استاد لاهوتی به تاجیکستان و عموماً قلمروی زبانِ فارسی‌تاجیکی ورارود مهمترین عاملِ همکاری، دوستی و برادری ایشان می‌باشد. در نخستین روزهایی که استاد لاهوتی، اوّلین دستگاهِ چاپ به حروف فارسی بر دوش، از مسکو به تاجیکستان آمد، این محبّت‌نامه را سرود:

ای امیـد دل رمیـدهٔ مـن قوّت قلب و نور دیدهٔ من
وطـن کار و خانهٔ عشقم طبع شعـر و ترانهٔ عشقم

دوران زندگیِ لاهوتی در تاجیکستان پُربارترین دورهٔ خلّاقیّت‌های ادبی ایشان بود و نام او در کنار نام استاد عینی چون یکی از پایه‌گذاران ادبیّاتِ نوینِ تاجیک ثبت شده است.

استاد عینی در پیشگفتار نمونهٔ ادبیات تاجیک (۱۹۲۶م.) شاید برای اوّلین بار در تعیین هویّت تاجیکان از اصطلاح «آری» (آریایی) استفاده می‌کند و اگر اشتباه نشود، تا زمانِ کسبِ استقلالِ سیاسی تاجیکستان، یعنی سال ۱۹۹۱م. دیگر در مأخذی این اصطلاح را به کار نمی‌بردند. او می‌نویسد:

«... رواج زبان و ادبیاتِ تاجیک در این جاها محض با سبب تسلّطِ سامانیان یا که مهاجرتِ ایرانیان نبوده، سبب حقیقی موجودیّتِ یک قومِ بزرگ به نام «تاجیک» که منسوب به عِرق آری است در این جاهاست.»

استاد عینی با وجود تلاشِ برخی از خاورشناسانِ غرضمند و سیاست‌زدهٔ بیگانه که می‌خواستند ادیبان و دانشمندان را بر اساس محلِ تولد و زندگی‌شان میان ایران و تاجیکستان قسمت کنند، همه را برای مردم فارسی‌زبان مشترک و برابر می‌شمرد. در ضمنِ نامه‌ای مفصل به فرزندِ خود کمال عینی در این خصوص ازجمله می‌نویسد: «من در آخر مقدّمهٔ سعدی [کتاب سعدی شیرازی] اثبات کردم که «سعدی خودش را تاجیک گفته است»[1]، امّا محض به خاطر عامّهٔ شرق‌شناسان من شاعرانی را که در ایران و خراسان روییده‌اند، «شاعرِ فارس- تاجیک» گفته عنوان دادم.»

صرف نظر از آن که استاد لاهوتی در حدودِ شوروی نسبت به ایران تبعیدی به شمار می‌آمد، طوری‌که از مضمون برخی نامه‌ها برمی‌آید، ایشان

۱) منظور این بیت سعدی شیرازی است:
شـاید که بـه پادشـه بگوینـد ترک تو بریخت خون تاجیک

با ایران به طورِ کلّی قطع رابطه ننموده، نه‌تنها خود با دانشمندان و نمایندگانِ ایران رابطه داشته، بلکه تا جایی به رابطهٔ استاد عینی نیز کمک می‌نموده است. در یکی از نامه‌ها ابوالقاسم لاهوتی در سال ۱۹۲۷م. از مسکو به صدرالدّین عینی می‌نویسد: «استادِ محترم عینی! نمایندگان ایران و مدیران روزنامه‌ها و وکیلان مجلس که [از ایران به مسکو] آمده بودند، بی‌اندازه از سودمندی نمونهٔ ادبیات تاجیک خرسند بودند و بارها در خصوص این کتاب و زحمت‌های شما در ترقّیِ ادبیّاتِ تاجیک بحث کردند.»[۱]

عاملِ دیگری که سببِ نامه‌نگاری پیوسته میان استادان عینی و لاهوتی شده است، نیاز مبرم به مشورت، نظرخواهی در مسائلِ ادبی، زبانِ اثر و مسائلِ سیاسی می‌باشد. استاد لاهوتی بارها در نامه‌های خود که در ضمن یک یا چند شعر تازه را به همراه دارند، تأکید کرده است که روا نمی‌داند، بدونِ مشورت و تصحیحِ استاد عینی آن را به چاپ بدهد و اوّلین خوانندهٔ این شعرها هم استاد عینی می‌باشد. به غیر از آن که ذوقِ شعری و سویهٔ ادبی استاد عینی از نظر استاد لاهوتی عیارِ عالی ذوقِ شعری، معرفتِ ادبی و محیطِ ادبیّات آن زمانِ ورارود بود، همچنین نزاکت‌های زبانِ فارسی رایج در این سامان را ادیب دیگری مانند صدرالدّین عینی نمی‌دانست. گاهی شده است که استاد لاهوتی روی واژه‌ای خاص و نزاکت‌هایِ معنایی آن پرسشی مطرح کرده است. این مسأله‌ها تنها به مقتضیّاتِ ادبی و علمی محدود نمی‌شد، بلکه به آن محیطِ آکنده از رقابت‌های سیاسی گروهی و شخصی کمترین امکان سوءتعبیر متنی، نوشته‌ای می‌توانست برای نویسنده پیامدهای اسفباری داشته باشد. وجود این خطر در هر قدم مشاهده می‌شد و بعدها نیز کسانی از خارجِ کشور که از نام ابوالقاسم لاهوتی اثری با نام زندگانی من جعل کردند، روی همین «نقطهٔ ضعف» ادبیّات انگشت گذاشته از زبان لاهوتی گویا «اقرار کرده» بودند که ایشان در آثار خود زیر پردهٔ استعارات و کنایات از نظامِ شوروی انتقاد کرده است. البتّه، لاهوتی

۱) مکاتبهٔ استاد عینی و استاد لاهوتی (منتخب)، صدای شرق، ۲۰۱۴، ش۱۲، ص۴۴.

113

رفیق شفیق شاعر جهان شمول انقلابچی، بالشویک لاهوتی!

من شما را بمناسبت جشن سی ساله‌گی فعالیت ادبی اتان صمیمانه تبریک مینمایم.

رفیق محترم!

شما را تنها شاعر جهان شمول انقلابچی گفتن کم است. شما آن استاد ادب و صنعتکار پربرکت هستید که با شعرهای انقلابی آتشبار خود در دماغ جوانان مختلف شمع ادبی را افروختید و حس شاعری را بیدار کردید، خصوصا جوانان نورس تاجیک — کارگر و دهقان زاده‌گان تاجیکستان را عملا و بی واسطه یاد دادید و تربیه کردید. من مثل یک نویسنده پیر تاجیک بقطار این جوانان تربیه دیده اتان خود را مقتدار شما میشمارم و رخصت دهید که با این وسیله دست اتان با احترام فشارم. امیدوارم که سالهای بسیار آثار ادبیه آبدار آتشبار شما چون نهر جاری بوده در این جویبار صدها نونهالان ادب — شاگردان رشید پروکتاری رسانید.

دوست دیرینه شما: ص. عینی.

20-ایون 1933 ستالین آباد.

• نامه‌ای از صدرالدّین عینی به ابوالقاسم لاهوتی، بیستم ژوئن ۱۹۳۳م

فوراً این اثر جعلی را تکذیب کرد، امّا ظاهراً این توطئه در سال‌های بعدی حینِ نقد و بررسی آثار او، خصوصاً داستانِ منظوم «پری‌بخت» که به وجود ابهامات و موهوم‌بیانی محکوم شده بود، بی‌تأثیر نبوده است.

به نظر می‌رسد که خطرِ تعبیر و تفسیرِ غرضمندانه از متنِ اثرِ ادبی، یکی از عامل‌های اساسی فقرِ هنری نسبی متن‌های ادبی گردید، زیرا ادیب این زمان می‌کوشید که در نوشتهٔ او مجاز، استعاره، کنایه و انواعِ دیگر صنایع ادبی که باعث چندمعنایی کلمه و عبارات می‌گردند، هر چه کمتر باشد.

در نامه‌های استادان عینی و لاهوتی به یکدیگر اگرچه جزئیات زیادی نیز مورد بررسی قرار می‌گیرد که جنبهٔ شخصی و خصوصی دارند، احساس می‌شود که ایشان همهٔ موازین را مراعات می‌نمایند که در صورت نشرِ وسیع این نامه‌ها مشکلی پیش نیاید و بیش از این حتماً به نوعی در میانِ کلام بر پایبندی خود به نظامِ موجود و سیاست‌های جاری تأکید می‌نمایند که این تأکیدها نیز تدبیری پیشگیرانه در برابرِ توطئه‌های احتمالی است.

صرف نظر از همهٔ حوادثِ روزگار، انقلاب‌ها، گرایش‌ها، تحوّلاتِ غیر قابل پیش‌بینی نشان شکوه و جاودانگی فرهنگ و ادبِ مشترک ماست که در هر دوره‌ای و مرحله‌ای شخصیت‌هایی را به میدانَ آورده و سرنوشت و رسالتی را بر آنها مقدّر کرده که برای بقایِ این فرهنگ و ادب و دوامِ پیوندهای آن جان‌نثاری کنند.

سیاست ملّی نظام حاکم در قرن گذشته و برنامه‌های آن در راستای رشدِ توسعهٔ «فرهنگ شکلاً ملّی و مضموناً سوسیالیستی» (حالا بگذریم از آن که با چه اهدافی بود) که امکانات مالی، معنوی و سیاسی را برای انتشار، آموزش و تبلیغ مهم‌ترین آثارِ علم و ادبِ پیشین فراهم ساخت، تنها با کوشش و جانفشانی چنین شخصیت‌های دلاور و دوراندیش می‌توانست از انحراف‌ها ایمن بماند و نتیجه بدهد.

در چنین لحظهٔ حسّاس و سرنوشت‌ساز، به حکم سرنوشت و تاریخ در کنار استاد صدرالدّین عینی، بنیادگذار فرهنگ و اَدبیّاتِ نوین تاجیک، حاضر شدن شاعرِ نامور هم‌زبان و هم‌دل و شخصیتِ بانفوذ در دایره‌های



• از راست: ابوالقاسم لاهوتی، صدرالدّین عینی و نیکلای تیخونوف در سالگرد علیشیر نوایی، ۱۹۴۸م

عالیِ سیاسی آن زمان، استاد ابوالقاسم لاهوتی را تنها به تعبیر «قِران سعدین»[۱] می‌توان بیان کرد.

کتاب نامه‌های این دو استاد بزرگوار دستورِ کار و پیکار میهن‌پرستانه، بشردوستانه و صادقانه می‌باشد.

۱) قِران سعدین: در نجوم نزدیک شدن دو ستارهٔ سعد مانند مشتری و زهره در یک بُرج را گویند؛ به هم نزدیک شدن؛ نزدیک شدن دو چیز به یکدیگر؛ کنایه از دوستی و صمیمیت دو فرد به یکدیگر.

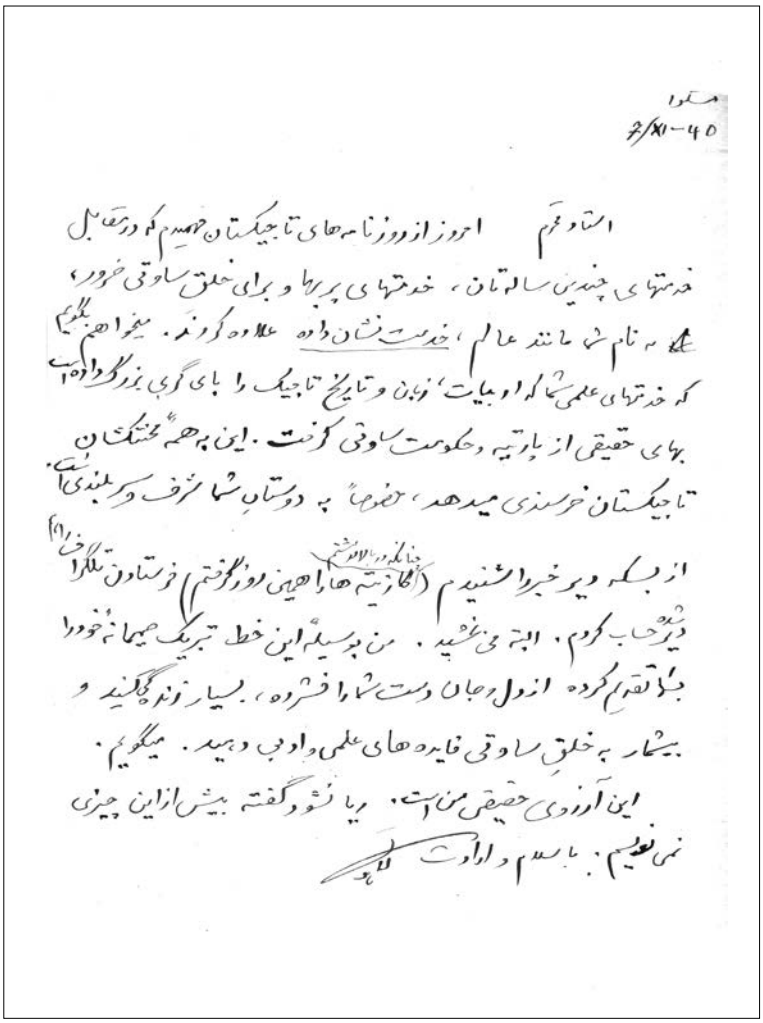

مسکو
7/XI-40

استاد محترم امروز از روزنامه‌های تاجیکستان فهمیدم که در مقابل
خدمتهای چندین ساله‌تان، خدمتهای پربها و برای خلق ساوتی ضرور،
به نام شما مانند عالم، خدمت نشان داده علاوه کردند. میخواهم بگویم
که خدمتهای علمی شما که ادبیات، زبان و تاریخ تاجیک را پای گرمی بزرگ داده است
بهای حقیقی از پارتیه و حکومت ساوتی گرفت. این به همهٔ محنتکشان
تاجیکستان خرسندی میدهد، خصوصاً به دوستان شما شرف و سربلندی است.
از بسکه دیر خبر را شنیدم (چنانکه در بالا نوشتم کازیته‌ها را همین روز گرفتم) فرستادن تلگراف (۱)
دیر شده حساب کردم. البته می‌بخشید. من بوسیلهٔ این خط تبریک صمیمانهٔ خود را
بشما تقدیم کرده از دل و جان دست شما را فشرده، بسیار زنده گی کنید و
بیشمار به خلق ساوتی فایده‌های علمی و ادبی دهید. میگویم.
این آرزوی حقیقی من است. ریا نشود گفته بیش از این چیزی
نمی‌نویسم. با سلام و ارادت لاهوتی

• نامه‌ای از ابوالقاسم لاهوتی به صدرالدّین عینی، هفدهم نوامبر ۱۹۴۰م

استاد عینی و نقش او در خودشناسی ملّی تاجیکان

شریف‌مراد اسرافیل‌نیا*



در تاریخ هر ملّت خُرد و بزرگ شخصیت‌هایی هستند که در تقدیر و سرنوشت ملت خود نقش به‌سزای دارند و در دوران تقدیرساز تاریخ به میدان آمده با جسارت و زحمت خود ملت را از نابودی می‌رهانند و به راه سازندگی و رشد هدایت می‌نمایند. استاد صدرالدّین عینی در تاریخ ملت ما همین نقش را بازیده است.

زندگی‌نامهٔ استاد عینی شبیه به سرنوشت ملت تاجیک است ـ دست جفای تاریخ ملت تاجیک را بارها سرکوب کرده و از پا انداخته ولی نتوانسته نابود کند واز بین ببرد. تاریخ انسانیت شهادت می‌دهد که در دنیا مانند ملت تاجیک کم ملّتی می‌توان یافت که ضربه‌های جانکاهی از جانب خونخوارترین چهره‌های منفور تاریخی چون اسکندر مقدونی، قتیبه، چنگیز، تیمور لنگ، بلشویسم، پانترکیسم و غیره بر پیکرش خورده و باز زنده مانده باشد. کشورشناس روس، باول‌اف، بعد از بررسی اوضاع سیاسی و اجتماعی تاجیکان در ابتدای قرن بیست (١٤ هجری) نوشته

* استاد دانشگاه بین‌المللی زبان‌های خارجی تاجیکستان.

بود: «ما اکنون شاهد احیای ملّتی جان‌سخت و خلّاق و بااستعداد هستیم... تاجیکان از همهٔ اقوام دیگر سخت‌جان‌ترند. قدری فرصت کافیست که دوباره جان بگیرند و احیا شوند.»

هرچند دست جفای تاریخ در همهٔ دور و زمان بر سر ملت تاجیک و سرزمین او بوده و پیوسته دستخوش روزگار ناخوش قرار می‌گرفته، ولی یزدان پاک در هر موردی از بین خودِ این قوم ابرمردانی برمی‌گزیده که این مردم در قعر چاه گمنامی قرارداشته را دوباره بر سر فعالیت و سازندگی می‌آورده‌اند.

تاجیکان بعد از زوال دولت ادب‌پرور سامانیان نزدیک به هزار سال زیر ظلم و استبداد اجنبیان قرار داشتند و یگانه سلاح نجات‌بخش ایشان همانا زبان فاخر و کیش برحق و عقل و خرد والایشان بوده است. قره‌خانیان و غزنویان و خوارزمشاهیان و تیموریان و شیبانیان و اشترخانیان و منغیتیان و بلشویکان که به زور و نیرنگ سرزمین تاجیکان را تصرّف کرده بودند آخرالامر نزد خرد و معرفت و زبان ناب و دین راستین تاجیکان سر تعظیم فرود آورده ساختار دولت‌داریشان را طبق ساختار دولت سامانیان و زبان کارگزاری را به زبان فارسی به راه ماندند. هیچ یکی از این سلاله‌ها که در وطن تاجیکان حکومت کرده‌اند بدون دخالت این قوم نتوانسته‌اند نظام دولت‌داری‌شان را ثبات بخشند و مجبور بودند از بزرگان این قوم به حیث وزیر و مشاور و ندیم و پیشکار استفاده برند. این سلاله‌ها که همگی از دودمان ترک و مغولند همین‌گونه مناسبت را با تاجیکان بیش گرفتند. اما دخالت بیگانگان و تعصب روحانیان تاجیک به جایی رسید که در عهد منغیتیان به قول احمد دانش از علامت اسلام همین عمامه‌ها بر سر است و از شعائرمان همان اذان در مناره و روحانیان و حاکمان جهت میل جاه و ریاست احکام قرآن را به تأویل تغییر داده از شریعت محمدی فرسخ‌ها دور رفتند. در این دوره بزرگمردی چون علامه احمد دانش ظهور کرد و مردم را از جهالت و بی‌امانی و فساد امرا و وزرا آگاه کرد ولی حیف که در آن محیط نه گوش سخن‌شنو بود و نه دیدهٔ اعتبار.

انقلاب شوروی و ظهور پانترکیسم و بلشویسم و شوونیسم روسی در ابتدای عصر بیست به آن آورده رساند که ممکن بود خلق تاجیک نه‌تنها از وطن و فرهنگ و زبان خویش دور ماند بلکه همچون خلقیت هویت



• صدرالدّین عینی

ملی خود را گم کند و نابود شود. اگر چنگیزیان، تیموریان و دیگر دودمان آنها ثروت و زمین ما را به یغما بردند، بولشویکان روس خواستند شعور و نحوهٔ تفکر ما را دگرگون سازند و معرفت و روحانیت ما را از بین ببرند. پانترکیستان با پشتیبانی بلشویکان عزم داشتند هویت ملّی ما را نابود کنند و با از بین بردن زبان ما یعنی هستی ملت ما نه‌تنها وطن بلکه فرهنک و تمدن و معرفت و روحانیت مارا صاحب شوند. با لطف دگربارهٔ یزدان در این دوره برای ملت تقدیرساز سخن‌گستری به اسم صدرالدّین سیدمراد خواجه عینی به میدان آمد و با جسارت رستمانه و با نشر مقالات علمی و ادبی خویش ثابت ساخت که در سرزمین ماوراءالنهر و خراسان که اشغالگران روس آن را آسیای میانه نام دادند از زمانی که تاریخ واقعه‌ها را ثبت می‌کند خلق معظمی با نام تاجیک زندگی کرده و تمدّن و فرهنگ و علم و ادب این سرزمین محصول تفکر نمایندگان این ملّت است.

برخلاف خواسته‌های پانترکیسم و شوونیسم روسی با تلاش استاد عینی و فداییان ملت تاجیک چون شیرین‌شاه شاه‌تیمور و چنار امام‌اُف و

نصرت‌الله مخصوم و عبدالرّحمان حاجی‌بایف که قربانی تیرباران استالینی شدند، در قسمت کوهستانی سرزمین تاجیکان که در گذشته بخارای شرقی می‌نامیدند جمهوری سوسیالیستی تاجیکستان تشکیل شد. بلشویکان با تلاش پانترکیست‌ها تاجیکان را از مراکز فرهنگی‌شان چون بخارا و سمرقند و تاشکند و فَرغانه و خوارزم و ترمذ جدا کردند تا فرهنگ و زبانشان را فراموش سازند. تاجیکان یک ده کوچک با نام دوشنبه را پایتخت قرار دادند و در مدت کوتاه آن را بخارای ثانی ساختند. در جرگهٔ این سازندگی استاد عینی قرار داشت.

علامه عینی (به تعبیر استاد سعید نفیسی) بنیادگذار ادبیات نوین تاجیک است که آن را ادبیات معاصر تاجیک و یا ادبیات شوروی تاجیک می‌نامند. او با تقاضای زمان نوکانی و دگرگونی کلّی به ادبیات تاجیک وارد ساخت و به دریای ادبیات تاجیک مجرای نو بخشید که بیخ و بنیاد این نوکانی را وقوع‌گویی تشکیل می‌داد و چنین آثار ادبی را در ادبیات‌شناسی شوروی با نام ادبیات رئالیستی یاد کرده‌اند.

استاد عینی در ابتدای سدهٔ بیست مکتب ادبی و علمی‌ای بنیاد گذاشت که پایه بر افتخار ملّی داشت و این مکتب او تا کنون ادامه دارد. او شاگردان بسیاری هم در رشتهٔ ادبیات و هم در بخش علم تاجیک تربیت کرد که بعدها آنها این مکاتب او را ادامه دادند. بزرگ‌ترین نویسندگان و شاعران و دانشمندان تاجیک چون ساتم الغزاده و جلال اکرامی و میرزا تورسون‌زاده و باقی رحیم‌زاده و عبدالسّلام دهاتی و دانشمندانی مانند عبدالغنی میرزایف و خالق میرزازاده و سیروس بهرام و محمّدجان شکوری و رسول هادی‌زاده و شریف‌جان حسین‌زاده... با افتخار خود را شاگرد مکتب بزرگ استاد عینی می‌دانند. تأثیر مکتب استاد عینی به‌ویژه در رشد و گسترش ادبیات قزاق و ادبیات ازبک و ادبیات ترکمن و ادبیات قرقیز بسیار چشمگیر است، به طوری که سخنوران نامور این ملّت‌ها از جمله م. اویزوف و س. موقنوف و چ. آیتماتوف و م. حسین و غ. غلام و ب. کربابایوف... بارها بر آن تأکید کرده‌اند. دانشمند بزرگ ایران استاد سعید نفیسی در انجمن



• نخستین نشان ملّی جمهوری تاجیکستان شوروی

نویسندگان شوروی تأکید کرده بود که تأثیر آثار استاد عینی در شکل‌گیری واقع‌گرایی و مردم‌گرایی در ادبیات فارسی‌زبان ایران و افغاستان و شبه‌قارهٔ هند بسیار است. ادیب و دانشمند شهیر ایران پرویز ناتل خانلری در مقالهٔ خود که در مجلهٔ سخن (۱۳۲٤، سال دوم، رقم ۸) به نشر رسیده است از استاد عینی یاد کرده، خدمت او را در گسترش زبان و ادب فارسی در ردیف نظامی گنجوی و امیرخسرو و خاقانی قرار داده است.

استاد عینی نه‌تنها بنیادگذار ادبیات نوین تاجیک، بلکه بنیادگذار ادبیات‌شناسی و زبان‌شناسی و تایخ‌شناسی و فرهنگ‌شناسی و صنعت‌شناسی و لغت‌شناسی نوین تاجیک است. هیچ ساحه‌ای از علم ادب و فرهنگ و مدنیّت تاجیک را که در ابتدای عصر ۲۰ در حال شکل‌گیری تازه بود بدون سهم به‌سزای استاد عینی تصور کردن غیرممکن است. و امروز ما برای این وطن که اسمش تاجیکستان است و با این زبان فاخر که با آن تکلّم می‌کنیم و با طفیل آن با هم‌زبانان ایران و افغانستان و نمایندگان دیگر کشورها که به فارسی صحبت می‌کنند مشکل زبانی نداریم، نزد روح پرفتوح استاد عینی وام داریم.

زمان استقلال که دوران نوین در تاریخ تاجیکستان است ما برای تحکیم خودشناسی ملّی و تحقق راستین تاریخ ملت و آثار بزرگان علم و ادب ملّت بیش از همه و بیش از همه به آموختن آثار ماندگار استاد عینی نیاز داریم. آثار انسان‌ساز این سخن‌گستر بزرگ ملت ما را، علی‌الخصوص نسل جوان، در روحیهٔ سازندگی و افتخار ملی تربیت می‌نماید.

کتابنامه

۱. عینی، صدرالدّین؛ کلیّات، ۱۱ جلد، دوشنبه، ۱۹۶۳ـ۱۹۸۵.
۲. شکوریی بخارایی، محمّدجان؛ روشنگر بزرگ، دوشنبه، ۲۰۰۶.
۳. شکوریی بخارایی، محمّدجان؛ نگاهی به ادبیات سدهٔ ۲۰ تاجیک، دوشنبه، ۲۰۰۳.
۴. اسرافیل‌نیا، شریف‌مراد ـ عینی، صدرالدّین؛ دانشنامهٔ زبان و ادب فارسی. جلد هفتم، با سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران، ۱۳۹۷، ص.۲۲۷ـ۲۳۳.

برخی سرچشمه‌های نادر «نمونهٔ ادبیات تاجیک» اثر صدرالدّین عینی

مطلوبهٔ میرزایونس*



نمونهٔ ادبیات تاجیک استاد صدرالدّین عینی را به‌حق «شناسنامهٔ ملّت تاجیک» نامیده‌اند. این اثر، که نشر آن در تأسیس جمهوری تاجیکستان نقش مهم داشت، از سه قسمت تشکیل شده و بیش از ۲۲۰ شاعر حوزهٔ ادبی فرارود را در بر می‌گیرد. در دوران نو، این نخستین اثر تذکره‌مانند بود که با روش خاص تدوین یافته، مُرَتِّب سرچشمه‌های مورد استفادهٔ خود را ذکر کرده است. برخلاف شیوهٔ تذکره‌نویسیِ پیشین، استاد صدرالدّین عینی از توصیفات مبالغه‌آمیز خودداری کرده، غالباً اطلاعات بسیار مجمل و مشخص را دربارهٔ سال تولّد و وفات شاعر می‌آورد و نمونه‌ای از اشعار او را ثبت می‌کند. تنها در برخی موارد این اصول را رعایت نمی‌کند، مثلاً در مورد احمد دانش.

در نمونهٔ ادبیات تاجیک روش یگانهٔ ترتیب مواد، مانند ترتیب تهجی (جداسازی حروف)، زمانی یا جغرافیایی، به چشم نمی‌رسد. مجموعه، چنان‌که گفته شد، به سه قسمت جدا شده است. قسمت اول سال‌های ۳۰۰ـ۱۲۰۰ هجری، قسمت دوم ۱۲۰۰ـ۱۳۴۳ هجری و قسمت سوم

* استاد دانشگاه دولتی باباخان غفوراُف، خجند، جمهوری تاجیکستان.

۱۹۰۵ـ۱۹۲۵ میلادی را در بر می‌گیرد. ابتکار مؤلف در آن ظاهر می‌شود که او ترتیب آوردن مواد را آزادانه برگزیده و جای‌جای نظر خود را بر برخی مطالب شرح می‌دهد.

نوآوری استاد صدرالدّین عینی در آوردن منابع مورد استفاده نیز دیده می‌شود. ایشان در پایان «نمونه» فهرست منابع را با توضیحی مختصر وابسته به بخش‌های اثر درج کرده است. در قسمت اول ۲۱ منبع، در قسمت دوم ۲٤، و در قسمت سوم ۱۸ منبع جای داده شده است. در پایان فهرستِ دو قسمت نخست، نویسنده تأکید می‌کند که «غیر از اینها از چندین بیاض و مجموعه‌های دست‌نویس، که جامعشان معلوم نیست، استفاده شده است» [۱، ص.٤۱۰]. در پایان فهرست، مؤلف مجموع منابع را چنین ذکر می‌کند: «جمع منابع سه قسمت ٦۳ عدد، بیاض و مجموعه‌ها نیز تقریباً ۱۷ عدد مطالعه شد. به این حساب جمع‌الجمع منابع ۸۰ عدد می‌شود، غیر از پاره‌ها و مکتوب‌ها» [۱، ص.٤۱۳].

در شمار منابع قسمت نخست که از نمونهٔ ادبیات ایران میرزامحسن ابراهیمیِ چاپ باکو آغاز می‌شود، تذکره‌هایی چون آتشکده لُطف‌علی‌بیک آذر، خزانهٔ عامره غلامعلی‌خان آزادی بلگرامی، تذکرهٔ دولتشاهی دولتشاه سمرقندی، بهارستان عبدالرّحمان جامی، مجالس‌النفائس علی‌شیر نوایی، قاموس‌الاعلام شمس‌الدین سامی‌بیگ عثمانی، نامهٔ خسروان صادق‌خان حَشمَتی بخارایی، تاریخ‌نامه‌هایی چون تاریخ سیّدراقم راقمی سمرقندی، تاریخ مقیم‌خانی محمّدیوسف منشی و چندین اثر عرفانی و ادبی دیگر، ازجمله دیوان‌ها و مجموعه‌ها، ردایف‌الاشعار و شرح‌ها آمده است. در میان این بخش فهرست، برخی آثار نیز به نظر می‌رسند که برای خوانندگان هم‌روزگار چندان آشنا نیستند. از جملهٔ آثار نادر این بخش نمونهٔ ادبیات ایران میرزامحسن ابراهیمی است، که با تلاش ادب‌پژوه کوشای تاجیک سبحان اعظم‌زاد به اهل ادب معرفی شد. معلوم می‌شود که استاد عینی در بیش از ۱۵ مورد به این منبع رجوع کرده است [۲، ص.۱٦۸]. باید دانست که مصنف این تذکره، شاعرانی از آسیای میانه را نیز معرفی کرده است.

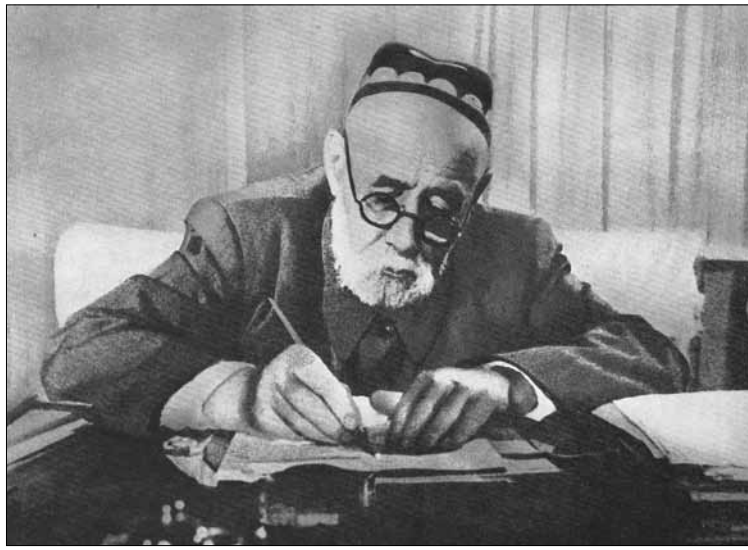

• صدرالدّین عینی در سال‌های پایانی عمر

یکی از منابع نادر قسمت نخست نمونهٔ ادبیات تاجیک مجموعهٔ عبدالمطلب‌خواجه فَهْمی است. تذکرهٔ فَهْمی یکی از سرچشمه‌های ناشناختهٔ ادبیات اواخر سدهٔ ۱۹ به‌شمار می‌رود. ارزش این تذکره پیش از هر چیز در آن است که استاد صدرالدّین عینی آن را به‌عنوان منبع نمونهٔ ادبیات تاجیک در ذکر مشربی نَمَنگانی و صوفی‌اللهیار کَتّه‌قورغانی استفاده کرده است [۱، ص.۱۲٦ـ۱۲۷].

در این تذکره دربارهٔ سی‌ویک ادیب اطلاعات داده شده است.

تا روزگار ما دو نسخه از تذکرهٔ فهمی محفوظ مانده است. نسخهٔ نخست در انستیتوی شرق‌شناسیِ آکادمی علوم جمهوری ازبکستان تحت شمارهٔ ۱/۱۳۳۱، و نسخهٔ دیگرِ تذکرهٔ فهمی با شمارهٔ ۹۵۲ در خزانهٔ دست‌نویس‌های آکادمی علوم تاجیکستان نگهداری می‌شود.

از میان ۳۱ شاعر، ۱۱ تن متعلّق به سده‌های گذشته‌اند و چُنان‌که می‌بینیم، تذکره با ذکر نامِ میرزا عبدالقادر بیدل آغاز می‌شود و پس از او حافظ شیرازی، عبدالرحمَان جامی، علی‌شیر نوایی و دیگران آمده‌اند. با

آنکه رسول هادی‌زاده این نسخه را تنظیم‌شده می‌شمارد، به نظر ما نظم ثابتی نه بر اساس تهجی و نه بر اساس ترتیب زمانی در آن دیده نمی‌شود [۷].

از لحاظ محتوا، تذکرهٔ فهمی را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد: بخش نخست ۱۱ شاعر گذشته و بخش دوم پادشاهان، ادیبان و دانشورانی که در سدهٔ ۱۹ زیسته‌اند.

معلوم می‌شود که مجموعهٔ فهمی شامل تذکره و متن مجموعه اشعار شاعران، رساله‌ها، مطایبه‌ها، حکایت‌ها و تاریخ‌هاست، و در تذکره اطلاعات تازه‌ای وجود دارد که در تذکره‌های دیگر دیده نمی‌شود. اینکه استاد عینی در نمونهٔ ادبیات تاجیک دو مقالهٔ آن را نقل کرده است، از ارزش برجستهٔ آن حکایت می‌کند. به همین سبب این تذکره را به خط سیریلیک برگردانده و منتشر کردیم [٦].

در بخش منابع قسمت دوم نمونهٔ ادبیات تاجیک از میان ٢٤ منبع گوناگون، تذکرهٔ واضح، تذکرهٔ منظوم صدری ضیا، تذکرهٔ افضل مخدوم پیرمستی، تذکرهٔ حاجی نعمت‌الله محترم، حاجی عظیم شرعی بخارایی، دیوان و مجموعه اشعار اسیری خجندی، سپندی سمرقندی، طغرل، فیّاضی خجندی، وصلی سمرقندی، میرزا هادی سمرقندی، آثار احمد دانش، میرزا سراج حکیم بخارایی، شاهین، میرزا صادق منشی، کینجه علی و دیگران با شرح و توضیح مختصر آمده است.

در میان این منابع، تذکرهٔ حاجی عبدالعظیم شرعی نیز ذکر شده است که تنها یک نسخهٔ ناقص از آن تا امروز باقی مانده است. این تذکره بسیار نادر است و با اهتمام الهام ایشان‌زاده در سال ۲۰۱۵ در خجند به خط سیریلیک منتشر گردیده است. در این تذکره دربارهٔ ۱۰ شاعر، نویسنده و عالم مشهور اواخر سدهٔ ۱۹ و اوایل سدهٔ ۲۰ حوضهٔ ادبی بخارا اطلاعات آمده است. رسول هادی‌زاده بر این نظر است که این تذکره در اصل کامل بوده، اما تنها یک باب آن باقی مانده است [۷]. چون تذکره آغاز و پایان ندارد، نامش نیز دقیق نیست. صدری ضیا آن را تذکرةالشعرا، صدرالدّین


همه رنجبران دنیا یکشوید!

جمع کننده: صدرالدین عینی.

نمونهٔ ادبیات تاجیک

۳۰۰ ـ ۱۲۰۰

هجری.

۱۹۲۵ ـ م میلادی ۱۵ ـ م مارت. سمرقند

بایگاه ادبیات مرکزی خلق اتحاد جماهیر شوروی سوسیالستی
مسکو ـ ۱۹۲۶

• نخستین چاپ کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک، ۱۹۲۶م

عینی در نمونهٔ ادبیات تاجیک و احمد گلچین معانی در تاریخ تذکره‌های فارسی آن را تذکرةالفضلا نامیده‌اند. تذکره در دههٔ ۱۸۸۰ تألیف شده، ولی معلوم نیست متن کامل آن چند باب داشته است، زیرا جز یک نسخهٔ ناقص هیچ نسخه‌ای باقی نمانده و آن نیز در خزانهٔ دست‌نویس‌های شرقیِ فرهنگستان علوم ازبکستان به نام ابوریحان بیرونی تحت شمارهٔ ۳۳۹۶ نگهداری می‌شود. تذکره به قلم شاعر و خطاط میرزا عبدالواحد منظِم کتابت شده است.

چون تذکره ناقص است، گفتن دربارهٔ ساختار آن دشوار است. تقسیم‌بندی باب‌ها نظم خاصی ندارد. با «بیان الف» در ذکر ابوالفضل سیرت بلخی آغاز شده، و با ذکر شمس‌الدین شاهین پایان می‌یابد. در این تذکره دربارهٔ این اشخاص اطلاعات آمده است: قاضی مولانا میر ابوالفضل‌مخدوم سیرت بلخی، ملا اکمل‌خواجه تاشکندی، شیخ نقشبندی مجددی پیشاوری، ایشان صوفی‌خواجه‌آخوند مفتی بخارایی، ملا میرظهورالدّین مخدوم بخارایی، ملا عبدالقادر خواجهٔ بخارایی، ملا میراحمد مخدوم اوراقی مهندس دانش،

خطاط بخارایی، میرزا جهانگیر مجنون ایرانی، ملا رحمت‌الله قاری واضح، ملا شمس‌الدّین‌مخدوم شاهین.

از این ۱۰ تن، شرعی نمونهٔ اشعار ٦ تن را ذکر کرده، و از ٤ تن ـ شیخ نقشبندی مجددی پیشاوری، ایشان صوفی‌خواجه‌آخوند مفتی بخارایی، ملا میرظهورالدّین مخدوم بخارایی و شمس‌الدّین شاهین ـ نمونه نیاورده است. دربارهٔ میر ظهورالدین‌مخدوم بخارایی نوشته است که اشعار فارسی و عربی دارد، امّا شاید به سبب دسترس نبودن آنها در تذکره درج نشده باشد. از اکمل‌خواجه تاشکندی تنها اشعار عربی، و از صودا و واضح علاوه بر اشعار فارسی یک شعر ترکی، و از سیرت، احمد دانش و مجنون ایرانی تنها اشعار فارسی ثبت شده است. بدین ترتیب تنها دو تن ـ مجددی پیشاوری و ایشان صوفی‌خواجه به عنوان فضلا و علمای دین در کتاب آمده‌اند.

صدرالدّین عینی در نمونهٔ ادبیات تاجیک در سه مورد تذکرهٔ شرعی را یاد کرده است. جالب آنکه او در تذکرهٔ خود برای این شاعر و تذکره‌نویس باب جداگانه‌ای (شمارهٔ ٦۹) تخصیص داده، و از تذکرهٔ صدری ضیا دو غزل شرعی را نمونه می‌آورده که هر دو بیت تخلّص ندارند. استاد عینی خبر می‌دهد که حاجی عظیم در آغاز «سامی» تخلّص می‌کرده، امّا چون میرزا عظیم بوستانی نیز همین تخلّص را برگزید، تخلّص خود را به «شرعی» بدل کرد [۱، ص.۲٥٦]. این یگانگی تخلّص در آغاز فعالیّت ادبی سبب برخی اشتباهات نیز شده است. چُنان‌که استاد عینی هنگام نام بردن از تألیفات سامی با تکیه بر تذکرهٔ محترم تذکرةالفضلا را نیز ذکر می‌کند که در اصل تألیف شرعی است [۱، ص.۲۳۳].

صدرالدّین عینی در مقالات «داملا ابوالفضل سیرت ـ علم بخارا» [۱، ص.۲۲۹]، «حاجی عظیم شرعی بخارایی» [۱، ص.۲٥٥ـ۲٥٦]، «قاری رحمت‌الله واضح بخارایی» [۱، ص.۳۳۷] از تذکرهٔ شرعی بهره برده و در هر مورد به آن اشاره کرده است.



• مقالهٔ صدرالدّین عینی دربارهٔ معنی کلمهٔ «تاجیک». این مقاله به درخواست کمال عینی و بنا به وصیت صدرالدّین عینی به صورت دستنوشته به کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک اضافه شده است.

بدین‌گونه معلوم می‌شود که استاد صدرالدّین عینی در اثر خود بیش از ۸۰ منبع معتبر به‌کار برده است که برخی از آنها تا امروز به چاپ رسیده و در دسترس عموم‌اند. از جمله تذکره‌های واضح، محترم، صدری ضیا. برخی دیگر، مانند تذکره‌های فهمی و شرعی، تازه تدوین و چاپ شده‌اند. امّا چندین اثر دیگر هنوز در دسترس نیستند که یافتن و تدوین و چاپ آنها برای شناخت بهتر این دوره از ادبیات سودمند خواهد بود.

پی‌نوشت

- عینی، صدرالدّین. نمونهٔ ادبیات تاجیک. ـ دوشنبه: ادیب، ۲۰۱۰. ـ ۴۴۸ ص.
- اعظم‌زاده، سبحان. نمونهٔ ادبیات ایران ـ منبع نمونهٔ ادبیات تاجیک/ در کتاب سبحان اعظم‌زاد: جوهر عینی ـ خُجَند، ۲۰۲۳. ـ ص.۱۶۳ـ۱۷۴.
- واضح، قاری رحمت‌الله. تُحفَت‌الاحباب فی تذکرةالاصحاب. ـ دوشنبه: دانش، ۱۹۷۷. ـ ۲۲۵ ص.
- محترم، حاجی نعمت‌الله. تذکرةالشعراء. ـ دوشنبه: دانش، ۱۹۷۵. ـ ۳۶۹ ص.
- صدرضیاء، شریف‌جان محقق. تذکرهٔ اشعار. ـ تهران، ۱۳۸۰. ـ ۴۲۸ ص.
- فهمی، عبدالمطلب‌خواجه. تذکرهٔ فهمی. تهیهٔ متن و پیشگفتار از مطلوبه میرزا یونس. ـ خُجند: خراسان، ۲۰۲۵. ـ ۱۹۶ ص.
- هادی‌زاده، رسول. ادبیات تاجیک در نیمهٔ دوم قرن نوزدهم. ـ دوشنبه: دانش، ۱۹۶۸. ـ ۲۹۴ ص.
- شرعی، حاجی عبدالعزیم. تذکرةالشعراء. تهیهٔ الهام ایشان‌زاده ـ خُجَند، ۲۰۱۵. ـ ۲۲۸ ص.

بیدل و بیدل‌خوانی در «یادداشت‌ها»ی استاد صدرالدّین عینی

نورعلی نورزاد*



استاد صدرالدّین عینی در کنار این‌که به‌عنوان بنیان‌گذار ادبیّات دورهٔ جدید تاجیکستان شناخته شده است، تحوّل ادب‌پژوهی معاصر تاجیک نیز با نام او پیوند می‌گیرد. به‌ویژه، خدمات او در تحقیق و بررسی زندگی و میراث ادبیِ میرزا عبدالقادر بیدل، نه‌تنها در حوزهٔ ادبیِ تاجیکستان، بلکه در آسیای میانه، افغانستان، ایران و هند پذیرفته شده، و از اثر ارزشمند و مشهور او با نام میرزا عبدالقادر بیدل بیشترِ پژوهشگران صاحب‌نام این کشورها و مناطق بهره جسته و به دیدگاه‌های این دانشور محترم استناد کرده‌اند.

جستارهای انجام‌یافته روشن ساخت که خدمت استاد صدرالدّین عینی در شناخت زندگی و میراث ادبی بیدل با نگارش کتاب مذکور پایان نمی‌یابد؛ بلکه در خانهٔ این علامهٔ بزرگِ مردم تاجیک نسخهٔ دست‌نویس دیگری از کتاب او با نام میرزا عبدالقادر بیدل: وطن، زمان، ترجمهٔ حال، آثار و فلسفهٔ او محفوظ است که متن آن کاملاً با کتاب دیگرِ مورد نظر تفاوت دارد. علاوه بر این، نسخهٔ دست‌نویسی با شمارهٔ ۱۳۹«ا» وجود دارد که در صفحهٔ نخست

* استاد دانشگاه باباجان غفوراُف خجند، جمهوری تاجیکستان.

آن چنین نوشته شده است: «میرزا عبدالقادر بیدل. (شرح یک قطعهٔ بیدل. با دست‌خط عینی)». هنگام مطالعهٔ آن روشن گردید که در این دفتر شرح یک قطعه و چهار پاره و بیت دیگرِ شاعر موجود است که از سوی استاد عینی صورت گرفته و تاکنون به چاپ نرسیده است.

البته، متن‌شناسیِ آثار عینی و شروح موجودِ مذکور موضوع بحث دیگری است، ولی از این اشارات آشکار می‌شود که در مجموع کارنامه‌های دیگری از جانب استاد عینی در شناخت بیدل و آثار او انجام یافته که هنوز به‌صورت کامل تحقیق و معرفی نشده‌اند. به تعبیر دیگر، در آثار دیگرِ استاد عینی با تحقیق‌ها، اشارات و مطالبی روبه‌رو می‌شویم که خدمات این دانشمند نامدار و ادیب بزرگ کشور را در معرفت شعر و اندیشهٔ میرزا عبدالقادر بیدل معرفی می‌کنند.

یادداشت‌های عینی، با آن‌که نمونه‌ای برجسته از آثار خاطره‌نویسی در ادبیّات معاصر تاجیک بوده، و ادامهٔ سنت‌های این گونهٔ متداول نثر کلاسیک را در ادبیّات معاصر تاجیک از سوی این ادیب پُرکار بازگو می‌کند، از جهت دربرگیریِ کارنامه‌های نویسندهٔ آن در معرفی مجالس و محافل بیدل‌خوانی، شناخت میزان معرفت اشعار شاعر در قلمرو فرارود، جایگاه ابوالمعانی در میان تاجیک، به‌عنوان منبعی مهم می‌تواند خدمت کند.

در نظرِ اوّل، مرور به محتوای اثر یادداشت‌ها نقش و جایگاه مهمّ خودِ مؤلّفِ اثر را در معرفتِ شعرِ بیدل و فراگیریِ اشعار او مقرّر می‌کند. استاد عینی در مواردِ ضروری خود برای تأییدِ نظرات خویش و تفسیرِ حال و هوای خود به ابیاتی از بیدل رجوع می‌کند. ازجمله، جایی راجع به شرح یک لحظه از زندگی پُر از غم و کلفتِ خویش چنین می‌نویسد: «آرزو می‌کردم که کاری شود همهٔ این غم و کلفت‌ها، هرچند چند دقیقه هم باشد، از یادم برآید و من اندکی روی آسایش را ببینم، و با خواهش این آرزو بیت زیرینِ یک غزلِ بیدل را، که پدرم در این‌گونه موارد بسیار می‌خواند، به یاد آوردم و با آوازِ پستِ حزین زمزمه کردن گرفتم:

ای‌فراموشی،کجایی‌تابه‌فریادم‌رسی! باز اندوهِ دلِ غم‌پرورم آمد به یاد!»

(۱، ص. ۱۶)

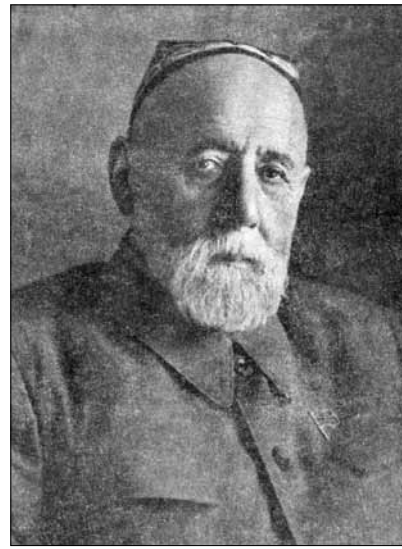

• صدرالدّین عینی

از این اشارت استاد عینی نکتهٔ دیگری هم روشن می‌شود، که او هنوز از آوانِ کودکی به‌وسیلهٔ تربیتِ پدر با شعر و اندیشهٔ میرزا عبدالقادر بیدل آشنایی پیدا کرده است. به تعبیر دیگر، نه‌تنها خودِ او، بلکه اهلِ خانواده، به‌ویژه پدرش ـ سیّدمرادخواجه ـ از جملهٔ بیدل‌خوانان و بیدل‌رسانان زمان خویش بوده‌اند و استادِ اوّلینِ عینی در مکتبِ بیدل‌خوانی و بیدل‌شناسیِ وی همین حضرتِ قبله‌گاهش بوده است.

همین بیدل‌خوانی‌های عینی در نزد پدر شاید عاملی گشته است که او هنوز از آوانِ خردسالی نه‌تنها به محافلِ بیدل‌خوانی که در بخارا و دیگر شهرهای کهنِ فرارود نفوذ داشتند، شرکت می‌کرده است، بلکه در مباحث شرح و بسطِ ابیاتِ جداگانهٔ شاعر با جسارتِ تمام حضور داشته است. ازجمله، از یکی از چنین محفل‌های بیدل‌خوانی و شارحان آن، که اکثرشان ملّایانِ مدارس این شهر بوده‌اند و بررسی‌های وی بر پایهٔ متن‌شناسیِ اشعار سخنور است، چنین یادآور می‌شود:

«از چه باشد، دهِ سوکتَره [زادگاه استاد عینی در بخارا] از دهِ محلّهٔ بالا به نظرِ من بهتر نمود. چون‌که از درونِ آن جویِ کلان می‌گذشت و زرافشان هم نزدیک بود. تا در آن روزها در آن ده حالتِ نویی را دیدم که از آن پیش نبود: از آشنایانِ امام و خطیبِ دهِ ما ـ ملّا شاه نامِ دروازی ـ آن تابستان به پیشیِ امام آمده مانده است. او ملّایی به ختم نزدیک‌رسیده بوده، به ادبیّات هم هوس داشته است. آن وقت‌ها امامِ ده بیش‌تر بیمار بوده، کم‌تر بیرون می‌آمد و ملّای مهمانِ او ـ ملّا شاه ـ با ملّابچه‌های مدرسهٔ آن‌جا در ایوانِ مسجد مشغولی می‌کرد. مشغولیِ او از درس‌های رسمی زیادتر با ادبیّات بود. طلبه‌ها را به گردِ خود جمع نموده بیدل‌خوانی می‌کرد.

من از این حال خبر یافتم و هر روز در وقتِ بیدل‌خوانیِ ملّای دروازی رفته، در حلقهٔ او می‌نشستم. در دستِ او یک دیوانِ منتخبِ دست‌خط بیدل بود که از آن غزل‌ها را بیت‌به‌بیت خوانده به طلبه‌ها معنی‌داد و شرح می‌کرد.

یک روز یک غزلِ بیدل را که با بیتِ زیرین سر می‌شود، به خواندن درآمد:

ای خیـالِ قامـتـت آهِ ضـعیـفـان را عـصا
بر رخت نظّاره‌ها را لغزش از جوشِ صفا

وقتی که به بیتِ زیرین رسید، به این طریق خواند:

نشئهٔ صد خم شراب از چشمِ مستت غمزه‌ای
خون‌بهای صد چُو من از جلوه‌هایت یک ادا

طبیعی است که چگونهٔ خوانده بود، همان‌گونه معنی‌داد کرد. در من معنیِ کلمهٔ «چو من» به آن بیت نمی‌چسبیدگی برین نمود. آهسته خم شده به کتابِ در پیش گشاده نظر کردم که در حقیقت در نسخهٔ آن کلمهٔ به شکل «چو من» نوشته شده است.

اما درحال به خاطرم رسید که باید نسخه خطا باشد و آن کلمه به شکل «چمن» باشد (درحقیقت یک وقت نسخهٔ دیگری را دیدم که «چمن» نوشته شده است)، اما اظهار کردنِ این فکرِ خود را در پیشِ کلان‌سالان مناسب ندیدم.



• تصویرسازی احمد دانش از چهار عنصر بیدل دهلوی: یک نقاش هندی چهرهٔ بیدل را نقاشی می‌کند.

بیدل‌خوان ادامه کرد و بیتِ زیرین را به این طریق خواند:

تیغِ مژگانت به آبِ ناز دامن می‌کشد
چشمِ مخمورت به خونِ ناک می‌بندد حنا

و به طرزِ آن‌چه خوانده بود، شرح داد و نظر به شرحِ او باید درونِ ناک پُرخون باشد.

ملّا بهرام نام یک طلبه، که از همسایه دیههٔ ما بود، به این معنی‌داد راضی نشد و گفت: «در خانهٔ ما یک درختِ ناک [گلابی] هست، هر سال حاصل می‌دهد. اما هیچ‌گاه ندیده‌ام که درونِ میوهٔ آن پُرخون یا سرخ خون‌مانند باشد». اما ملّا شاه به این راضی نشد و گفت:

ـ در دروازِ ما چنان ناک‌ها هستند، که اگر به دُمچهٔ یکی از آن‌ها کارد رسانی، چنان‌که گلوی خروس را بریده باشی، خون جوشیده برآمده دستانت را خون‌آلود می‌کند.

من در دلِ خود گفتم: «خوب است که مانند گلوی بریده‌شدهٔ گوسفند از ناک‌های درواز خون فوّاره نزده برنمی‌آمده است؛ وگرنه دست و دهان و سر و روی ناک‌خوران با سَلفه و جامه و کفش و مهسی‌هایشان پُرخون می‌شد.

امّا من گمان کردم که باید نسخهٔ اصلی «ناک» نبوده «تاک» باشد و از مناظرهٔ ملّا بهرام جسارت پیدا کرده این فکرِ خود را به داملّای «بیدل‌شناس» اظهار نمودم.

امّا او این دفعه مگر زُعم و یک‌رهگی کرده نشستن را مناسب ندید که گفت:

ـ ممکن است که در اصل «تاک» باشد و کاتبِ بی‌سواد «ناک» نوشته ما را در خطا انداخته باشد.

ملّا بهرام در این مطالعه نیز بحث کرده ادعا نمود که «تاک» نیز خون ندارد. اما داملّا با ادبیّات‌شناسی سنتی خود توضیح داده او را قبول نمود و گفت:

ـ به اصطلاح شاعران، خون تاک ـ شراب است[1].

اگرچه در چنین بیدل‌خوانی‌ها با اشتباه بودن نسخه و خواندن نادرست داملّا بسیار سوءتفاهم‌ها به وجود می‌آمد ـ با وجود این، آن کار در آن ده یک سرگرمی تازه بود. من آن حال را تا آن وقت نه‌تنها در آن ده، بلکه در مدرسهٔ میرعرب بخارا نیز ندیده بودم.» (۱، ۱۹۵ـ ۱۹۶)

مورد دیگر نیز برای تفسیر حال و هوای خود به چنین شیوه‌ای مراجعه نمودن میرزا عبدالقادر بیدل چنین توصیف شده است که به مطالعهٔ او از جاهای تأثیرگذار کتاب نوادرالوقایع احمد دانش مربوط است: «جاهایی که بر من اثرگذار بودند در نوادرالوقایع آن جاهایی بودند که من آن حوادث را در زندگی دیده بودم و از آن احوال دل‌تنگ می‌شدم، امّا هرگز اصلاح کردن و اصلاح شدن آن احوال در خاطرم نمی‌گذشت و گمان می‌کردم که «دنیا همین‌طور می‌رود، چه باید کرد؟» و خود را با این بیت بیدل، که همان وقت زبان‌زد همهٔ از دنیا دل‌تنگ‌شدگان بود، تسلی می‌دادم:

زندگی در گردن افتاده است، بیدل، چاره چیست؟
شاد ـ باید زیست، ناشاد ـ باید زیست»
(۱، ۵۴۸)

این شیوهٔ شناخت در جای دیگر نیز چنین مشاهده می‌شود که توسط یادآوری یک بیت بیدل استاد عینی از زبان یکی از چهره‌های دوران خود، ملّا امان، حال و هوای روزگار خود را به شرح و تفسیر می‌کشد:

«ملّا امان قدری خاموش ایستاده، نفس خود را درست گرفته و تأثیر سخنان خود را سنجیده دید که همگی همگان گوش داده به شنیدن سخنان او آماده‌اند، دوباره ادامه داد:

ـ مشغولیّت بسیار بزرگ شما، که به احوال حاضر ما وابستگی شدید دارد، شکایت و نالهٔ شما از احوال زمان است. اما، اگر دقت کرده باشید، نه به خودتان و نه به مردم هیچ فایده‌ای نداشتن این کارتان را خود می‌فهمید. چنان‌که به ناله و زاری بیوه‌زن‌های همسر مرده و فرزند به زندان افتاده هیچ کس توجه ندارد، از این کار شما هم آبروی هیچ بدکردار کم نمی‌شود. آری، اگر نصیحت بیدل را، چنان‌که حاضر یکی از شما در بیت‌برک خواند، که گفته است:

با سخت‌دلان شعار خود سختی کن! بـــردار بـه آهـــن، آهـنـی دفتـر را!

به عمل آورده، گرگ‌های آدم‌خوار را توبهٔ گرگانه می‌توانستید داد، در آن وقت به مردم فایدهٔ بزرگ می‌رساندید. افسوس که حاضر این کار از دست شما نمی‌آید.» (۱، ٤٩٦)

مسلم است که بیدل‌خوانی و بیدل‌رَسی و پیروی از شعر بیدل در پایان قرن نوزدهم فرارود میزان و معیار شناخت اصل ادبیّات و سرودن شعر بوده است. این میزان و معیار محدود به اهل خاص و آن‌هایی که در مدارس (مدارس در اینجا به معنی مکاتب دینی است، که حتّی آنجا نیز هم‌زمان با کتاب مقدس قرآن و احادیث نبوی دیوان‌های حافظ و بیدل را چون فنّ آموزشی می‌خواندند) تحصیل می‌کرده‌اند، نبوده، بلکه حتّی دهقان و هنرمند تا اهل معارف و دربار و خدمات دیگر همه بیدل‌خوان و بیدل‌دان بوده‌اند. در محافل شعری اگر اهل سخن به شرح و تفسیر بیدل مشغول شده و مردم روزگار خود را بر پایهٔ سروده‌های ابوالمعانی شرح و تفسیر می‌کنند، اهل موسیقی نیز بیشتر اشعار شاعر را به آهنگ درآورده و در نشست‌ها و مراسم شادی و بزم‌های نشاط خود می‌خوانده‌اند.

از این رو، در شناخت چنین مجالس و در کل میزان معرفت افراد مختلف از طبقات اجتماعی مردم بخارا نقش سرچشمه‌ایِ یادداشت‌های استاد عینی مهم است. او جایی راجع به درجهٔ بالای معرفت افراد مختلف، ازجمله جفت‌ران ـ کسی که برای کشت زمین مشغول است ـ چنین بیان نظر می‌کند: «جفت‌رانانی که دورتر از خرمن‌گاه من زمین می‌کردند، در هوای صوت عشّاق، که وی را صوت بزرگ هم می‌گویند، یک غزل بیدل را آغاز کرد و در اوج آن هوا جفت‌رانان دیگر، که دورتر از وی کار می‌کردند، به او یاری دادند. من با شنیدن آن غزل در آن سرود، بدون آن که صدایی برآورم، درون‌درون دل مصیبت‌منزل خود را قدری خالی کردم و در این جا به طرز نمونه نقل کردن سه بیت آن غزل را، که به احوال آن شب من بسیار موافق بود، مناسب دیدم:

دلیل کاروان اشک‌ام آه سرد را مگذارم
آثارپروردهٔ داغم حرف صاحب‌درد را مگذارم
رفیق وحشتم غیر داغ دل نمی‌باشد
در این غربت‌سرا خورشید تنهاگرد را مگذارم...
فلک عمری دور از دوستان می‌دارم، بیدل
به روی صفحهٔ افق بیت فرد را مگذارم
(۱، ۱۱۷)

اینجا روشن می‌شود که هنر تنها محدود به پیشه‌وران حرفه‌ای نبوده، بلکه اکثر مردم عوام نیز اشعار بیدل را نه‌تنها برای تسلّای دل خود از روی دیوان او می‌خوانده‌اند، بلکه با موسیقی اجرا می‌کرده‌اند که این امر نیز به محبوبیت کلام ابوالمعانی میان تمامی مردم فرارود تأکید می‌نماید. جای دیگر استاد عینی با همین شیوه از همان سنّت رایج خواندن اشعار بیدل در مکاتب و مدارس دینی یادآور می‌شود و هم‌زمان به وجود اصطلاحات خاص زمان خود در کلام شاعر تأکید می‌کند:

«از زیر دسترچهٔ مسکالی که جورابک بر روی کله‌پوشهٔ کندال به سرش بسته بود، عرق جاری شد، زُهی کلان یقهٔ جامهٔ شاهی‌اش را تر کردن گرفت و یحیی‌خلجا یک سکوت کرده، به او سؤال داد: ...»

ـ خوجه‌ئین، شما سواد دارید؟

ـ کم‌کم خوانده و نوشته می‌توانم، ـ جورابک در حالی که با روسری‌اش عرق صورتش را پاک می‌کرد، با غرور و سختی پاسخ داد.

ـ بیدل را خوانده‌اید؟ ـ یحیی‌حاجی دوباره سؤال کرد.

ـ در مدرسه خوانده بودم.

ـ معنی شعرهای بیدل را می‌فهمید؟ ـ گویا یحیی‌حاجی سؤال کرد و بدون اینکه منتظر پاسخ جورابک بماند گفت:

ـ نه، نمی‌فهمید! اگر مرده باشد ـ مرحوم و اگر زنده باشد ـ حتّی معلّم مدرسه‌تان هم بیدل را نمی‌فهمد، امّا بیدل شعرهای همه‌فهم دارد که شما آن‌ها را ندیده‌اید یا دیده باشید هم خود را ندیده می‌گیرید. چون آن‌گونه شعرهای بیدل به شما ضرر می‌رسانند...

یحیی‌حاجی برای لحظه‌ای سکوت کرد و دوباره ادامه داد:

ـ بیدل در یکی از شعرهای عامه‌فهمش گفته است:

کیسه هیچ کس ندید پُری تا نکرد ارتکاب کیسه‌بری

یحیی‌حاجی پس از خواندن این شعر به جورابک روی برگرداند و به شریف‌جان‌مخدوم نگاه کرد و گفت:

ـ من به رئیس و میرشبِ بخارا حیرانم که یک بیچارهٔ پای‌به‌راه را به جرم کیسه‌بری دستگیر کرده، تعزیر و زندانی می‌کنند. و حال آنکه اگر کار کیسه‌بری عادی موفق شود، پنج یا ده سکهٔ کسی را از کیسه‌اش برمی‌دارد. بسیار پیش می‌آید که به دست آن‌گونه کیسه‌بَر به جای سکه نوسکده بیفتد، که در بازار سریع چهار پول نمی‌خرند، امّا به آن‌گونه کیسه‌برهایی که بیدل دویست سال پیش بر پیشانی آن‌ها علامت کیسه‌بری زده و از این پیشه صدها هزار طلا یافته‌اند، کاری ندارند. نه‌تنها کاری ندارند، بلکه حتّی به آن‌ها احترام هم می‌گذارند.» (۱، ۲۷۶ ـ ۲۷۷)

نکتهٔ قابل توجه آن است که در اینجا استاد عینی از زبان چهرهٔ اثر خود، معرفت شعر بیدل را میزان معرفت جامعه و معیار تعیین سطح سواد

طبقات مختلف، ازجمله مدرسین مدارس، می‌شمارد که این امر به مقام و جایگاه شعری اندیشهٔ میرزا عبدالقادر بیدل در جامعهٔ روزگارش در فرارود تأکید می‌کند.

از شرح و تصحیح همان بیتی که ذکرش به عنوان نمونه‌های سادهٔ سروده‌های بیدل رفت، جای دیگر استاد صدرالدّین عینی چنین یاد می‌کند:

«من بیت مشهور بیدل را که در «عرفان» می‌گوید:

کیسه هیچ کس ندید پُری تا نکرد ارتکاب کیسه‌بری

به یاد آوردم و تصحیح آن را پذیرفتم و بلافاصله به حجره‌ام رفتم و قندی که همان روز به من به قول نصرالدّین‌مخدوم هدیه آورده بود را گرفتم و بردم.» (۱، ۷۵)

مشخص و روشن است که در فرارود آن روزگار، مدرسهٔ پیروان بیدل در کنار محافل بیدل‌خوانی نفوذ داشت که شاعرانی چون نقیب‌خان تغرالی احراری، ظفرخان جوهری استروشنی، تمهیدی سمرقندی، هادی سمرقندی، شیدا، شوخی و تاش‌خوجهٔ اسیری خجندی و امثال آن در این مدرسهٔ نیرومند سخنوران ذوق خود را آزموده‌اند.

استاد عینی نیز خود یکی از پرورده‌های این مدرسه در شعر فارسی است که در سروده‌هایش حتی تجربهٔ بیدل در بحور کم‌آزمودهٔ غزل فارسی را ادامه داده است. از این نگاه، یادداشت‌های او می‌تواند به عنوان یک منبع مهم در معرفت چنین مدرسهٔ بزرگ و زمینه‌های تحوّل شعر فارسی در این دوره، به‌ویژه تجربیات هنری شاعران، خدمت کند.

ازجمله، دربارهٔ چنین تجربه‌ای، محمّدصدیق حیرت نام شاعر، که مجموع اشعار بازمانده از او تنها از طریق همین کتاب یادداشت‌ها فراهم و منتشر شده است، در یک تحقیق به یک غزل بیدل چنین توضیح داده است:

«در پایان گفتگو، که ما برای رفتن اجازه پرسیدیم، شریف‌جان مخدوم یک غزل نُه‌بیتی به تقلید از بیدل، که به پدرش منسوب بود، به حیرت داد و فرمود که آن غزل را به صورت مخمّس درآورد.



• روی جلد کتاب میرزا عبدالقادر بیدل نوشتهٔ صدرالدّین عینی

ما برای رفتن به کوچه بیرون رفتیم. «این آزمون است» ـ گفت حیرت. و در روز دوم آن غزل را مخمّس کرده آورد و به من سپرد که به شریف‌جان مخدوم برسانم.

شریف‌جان مخدوم بعد از دیدن آن مخمّس به قوّت شعری حیرت قائل شد و او را یکی از نادران دوران شمرد.

من در اینجا سه بند آن مخمّس را به عنوان نمونه نشان دادن مناسب دیدم:

رفیق وحشتم، از دانش و الفت به فرسنگم
خرددست و گریبانم، به نام و ننگ در جنگم
مپرس، ای دوست، از تحقیق حالی حیرت‌هنگم
«به تقلید جنون زـ آن دشمن ناموس و فرهنگم*
که شاید آن پری‌رو از سر شوخی زند سنگم».

بیا، ای جان، که جان بر لب رسید از بهر تشریفات
سراپا گشتم شوق و امید از بهر تشریفات

به چشم خون‌فشان بردم نوید از بهر تشریفات
«مصّفای منظر کردم سفید از بهر تشریفات
بیا، بنشین به چشمم، گر ملالی از دل تنگم»

دویدم هر طرف چون باد در کوی هوس عمر
شدم نالان راه بی‌حاصلی پیموده‌ام عمر
مبادا هرزگرد یأس چون من هیچ کس عمر
«زی بس بی‌مطلبی زـ این گونه افسوس چون جراس عمر
نشد روشن، چه می‌گویم، ندانم در چه آهنگم»

سبک مصرع‌هایی که حیرت در این مخمّس همراه کرده، مخالف سبک خود اوست. او شعر را بسیار ساده و بدون طمطراق می‌نوشت، امّا از آن‌جا که شعر مخمّس شده با سبک بیدل نوشته شده بود، او مجبور شده است که در مخمّس سبک همان شعر را پیش گیرد.

کمال مهارت حیرت در این است که به تقلید موفق شده است. زیرا نوشتن چیزی به سبک غیر سبک خود بسیار دشوار است» (۱، ٤١٠ ـ ٤١١)

اصل مسئله این است که اینجا گفتگو از یکی از چنین محافلی است که طبق سنت‌های رایج در منزل شریف‌جان مخدوم صدر ضیا (پدر استاد زنده‌یاد محمّدجان شکوری بخارایی) برگزار می‌شده است. استاد عینی مدتی هنگام تحصیل در مدرسه‌ای در خانهٔ مرد روشن‌ضمیر بخارا، که تا مقام قاضی این شهر بزرگ رسیده بود، زندگی هم کرده است. شاعران در چنین محافل جوابیه‌هایی از خود نیز قرائت می‌کرده‌اند که این یکی از نمونه‌های آن‌ها به عنوان «مشت از خروار» است که استاد عینی در این اثر ارزشمند خود یاد کرده است.

قاری نورالله، که وظیفهٔ آشپزی عبدالخلیل مخدوم را انجام می‌داد، یک جوان عجیب بود. پدر او یک مرد پیر و قشلاقی بود که در یکی از بُنی‌های بخارا خدمت می‌کرد. قاری نورالله پسر یگانهٔ او بود و در بستر ناز پدر و مادر پرورش یافته بود. پدرش با هر دشواری که باشد، پوشاک او را بسیار خوب تأمین می‌کرد، امّا خوراکش از حجرهٔ عبدالخلیل‌مخدوم بود که در

اینجا وظیفهٔ آشپزی و حجره‌داری را انجام می‌داد؛ او صدای خوبی داشت، شش‌مقام را مطابق قاعده نمی‌توانست بخواند، امّا چندی از صوت‌ها را بد نمی‌خواند، و از غزل‌های هلالی، جامی، حافظ و بیدل کلاسیک‌ها چندی را یاد گرفته بود، که هنگام آواز آن‌ها را می‌خواند. (۱، ٤٥٦)

چنانکه گفته شد، در کنار محافل بیدل‌خوانی به شیوهٔ شرح و تفسیر، مجالسی هم بودند که در آنها اهل موسیقی حضور می‌یافتند و اشعار بیدل را در هوای موسیقی «شش‌مقام» می‌خواندند، و در یادداشت‌ها یاد شده است. معروف‌ترین نمایندهٔ اهل موسیقی روزگار استاد عینی در ایّام تحصیل در مدرسهٔ بخارا، خواجه ابوالعزیز است، که نویسنده از اوّلین آشنایی خود با او یاد کرده و به‌ویژه توجّه خاص خود را به اشعار بیدل چنین ذکر می‌کند:

«هرچند قاری کمال و قاری نجم در هنگام دمگیری‌های حاجی گاهی غزل‌خوانی کنند هم، اساساً او با نواختن دوتار و خواندن غزل‌های آب‌دار، رشکوار بلبلان گلزار بود. حاجی آن شب کاملاً از شعرهای کلاسیک خواند. از آن جمله، یک غزل لیریک با ردیف «نُز» بیدل را سرود، که یک بیتی‌اش در یادم مانده و برای یادگاری آن شب در اینجا یاد می‌کنم:

چشم مستش آینهٔ نُز، ابروی مشکی نُز محض
این چه طوفان است، ای رب، نُز بر بلای نُز؟

همچنین از لیریک‌های کمال خجندی چند غزل خواند که از یک غزل با ردیف «نتوان کرد» سه بیت در خاطرم نقش بسته بود که آن‌ها را نیز برای یادآوری آن مجلس در اینجا نوشتن مناسب دیدم:

... گر تیغ زند دشمن و گر طعن زند دوست
قطع از تو و سودای تو قطعاً نتوان کرد
در دولت خوبی به گدایان دری خویش
لطفی بکن امروز، که فردا نتوان کرد
دردی ز تو در جان کمال است، که آن را
الّا به وصال تو مداوا نتوان کرد

این بود اوّلین ملاقات و آشنایی من با حاجی ابوالعزیز.» (۱، ٤٧٧)

به طور کلی، از این بحث و بررسی‌های انجام شده می‌توان به چنین نتایجی رسید که اثر ارزشمند یادداشت‌های صدرالدّین عینی در کنار ادامهٔ بهترین سنت‌های یادداشت‌نگاری ادبیّات کهن فارسی، در خود مسائل فراوانی را دربارهٔ خود ادبیّات و مسائل معرفت شعر فراهم آورده است که آن را به عنوان یک منبع مهم معرفی می‌کنند. این اثر بی‌تردید مخزن بی‌نظیر معرفت اشعار بیدل، مجالس بیدل‌خوانی و محافل موسیقی با حضور اهل هنر و اجرای سرودها بر متون غزلیات شاعر می‌باشد که به طور کلّی آن را به عنوان منبع معرفت کلام و افکار این سخن‌ور معنی‌شناس به ما می‌شناساند.

از طریق مطالعهٔ این کتاب ما با روزگار ایام زندگی عینی آشنا می‌شویم، که زمینه‌ها و عوامل پیوند خود او را با شعر و اندیشهٔ بیدل تعیین می‌کند. در عین حال، از طریق این اطلاعات، در این اثر ما به مطالبی دست می‌یابیم که در قلمرو فرارود نه‌تنها مردم خاص به شعر بیدل توجه داشته و آن را حفظ و شرح و تفسیر می‌کرده‌اند، بلکه کل جامعه علاقه و محبت ویژه‌ای به معرفت اشعار شاعر داشته و کلام و اندیشهٔ او میزان دانش، معرفت ادبی، سخن‌شناسی و سخن‌وری بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. صدرالدّین عینی، یادداشت‌ها (چهار قسمت)، دانشنامهٔ ملی تاجیک، ۲۰۰۹. ۶۸۰ ص.

۲. صدرالدّین عینی، میرزا عبدالقادر بیدل: وطن، زمان، ترجمهٔ حال، ابداع و فلسفهٔ او. نسخهٔ دوم چاپ‌نشدهٔ مؤلف، محفوظ در آرشیو او در شهر دوشنبه.

۳. میرزا عبدالقادر بیدل. شرح یک قطعهٔ بیدل، با دست‌خط عینی، با شمارهٔ 139a.

جستار و پژوهش صدرالدّین عینی راجع به زادگاه و مدفن رودکی**

قیام‌الدّین ستّاری*

سهم صدرالدّین عینی در تحقیق جریان زندگی استاد ابوعبدالله رودکی سمرقندی خیلی بزرگ است زیرا جست‌وجو و تحقیق ایشان دربارهٔ ترجمهٔ حال رودکی در زمانی آغاز شده بود که هیچ‌گونه آثار علمی و کتاب معتمدی در این موضوع در جمهوری تاجیکستان وجود نداشت. او در اثر نخستین ادبیّات‌شناسی خود نمونهٔ ادبیات تاجیک (مسکو، ۱۹۲۶) دربارهٔ رودکی مختصراً معلومات داده، من‌بعد در نتیجهٔ کوشش و جستارهای چندین‌ساله این کار را به درجهٔ کشفیّات علمی رسانید.

یکی از خدمت‌های بزرگ صدرالدّین عینی در علم رودکی‌شناسی معیّن کردن زادگاه اصلی و دریافت مدفن رودکی به شمار می‌رود. چُنانکه معلوم است در بین تذکره‌نویسان قرن‌ها باز در مسئلهٔ جای تولّد، وفات و تربیت رودکی اختلاف وجود داشت. یک زمرهٔ مؤلفان سرچشمه‌ها، وطن رودکی را بخارا و گروه دیگر سمرقند دانستند.

---

* پژوهشگر ادبیّات معاصر تاجیکستان.

** نویسه‌گردان: محسن فرح‌بر.

صدرالدّین عینی در اوّل به معلومات مختلف سرچشمه‌ها دچار آمده، در کتاب نمونهٔ ادبیات تاجیک او را «بخاری و به روایتی سمرقندی» گفته و در پایان باب به رودکی «ممکن است که با نام رودک هم در بخارا و هم در سمرقند قریه باشد» گویان در شک مانده است. سپس، عینی در اطراف بخارا تفتیش برده، از دیههٔ رودک نشانی نمی‌یابد. حال آنکه اکثر نام دیهه‌هایی که در قرن دهم میلادی در اطراف بخارا موجود بودند، تا امروز عیناً یا با کمی تغییرات نام خود را نگاه داشته‌اند. «در این صورت، ـ می‌نویسد صدرالدّین عینی، ـ هیچ ممکن نبود که در زمان سامانیان دیهه‌ای با نام رودک باشد و از آنجا پایه‌گذار ادبیّات فارس و تاجیک، استاد رودکی برآمده، در جهان غلغله انداخته باشد و آن دیهه در زمان آخر بی‌نام و نشان برهم خورده باشد.

از این لحاظ عینی قرار می‌دهد که دیههٔ رودک را از نواحی سمرقند جست‌وجو کند. «در این میان، ـ می‌نویسد او، ـ در سال‌های ۱۹۳۹ـ۱۹٤۰، به مناسبت نزدیک آمدن دههٔ ادبیّات و فرهنگ تاجیک در ماه آپریل سال ۱۹٤۱ در شهر مسکو، دوباره دربارهٔ رودکی و دیههٔ رودک تحقیقات جدّی‌تر به کار برده شد. زیرا این استاد بزرگ، چُنان‌که سردفتر ادیبان و شاعران فارس و تاجیک به شمار می‌رود، این‌چُنین، در هنر و موسیقی این قوم هم یک استاد زبردست است.

در تحقیقات آخرین صدرالدّین عینی به معلومات کتاب الانساب سمعانی وامی‌خورد که قدیمی‌ترین منبعی است که دربارهٔ رودکی و دیههٔ رودک معلومات می‌دهد. مؤلف اثر مذکور تاجُ‌السلام ابوسعد عبدالکریم بنِ ابوبکر سمعانیِ مروزی (۱۱۱۳ ـ ۱۱٦۹م) بوده، روایت خود را دربارهٔ رودکیَ و قریه رودک از زبان ابوسعید ادریسی نقل می‌کند. ادریسی بنا به گفتهٔ سمعانی، استرآبادی بوده، تا وفات خود در سمرقند اقامت کرده است. او تاریخ هر دو شهر (استرآباد و سمرقند) را نوشته، در آخر ماه ذی‌الحجهٔ سال ٤۰۵ هجری در سمرقند وفات کرده است. ترجمهٔ معلومات سمعانی این است: «بنج دیهه‌ای است، از دیهه‌های رودک که در ناحیهٔ سمرقند واقع است. این دیهه را بنج‌رودک هم می‌گویند و این دیهه قطب (مرکز) رودک است. ابوسعید ادریسی حافظ گفته است که قبر ابوعبدالله رودکی در آنجا مشهور است و این قبر در پشت باغ بنج‌رودک است، زیارت کرده می‌شود و من زیارت کردم».

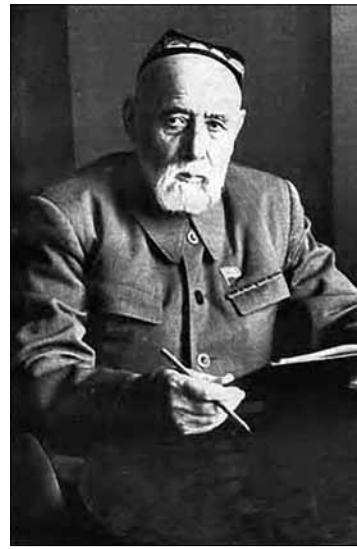

• صدرالدّین عینی

اهمیّت گفته‌های سمعانی که از زبان ادریسی می‌آورد، خیلی باارزش است، چون‌که او کسی است که سال‌های زیاد در سمرقند زندگی به سر برده، آن نواحی را خوب می‌دانست و تاریخش را نوشته و بعد ۴۰ ـ ۵۰ سال وفات رودکی قبر شاعر را زیارت کرده بوده است. به قول صدرالدّین عینی: «این مدّت آن‌قدر مدّتی نیست که در خصوص قبر مانند رودکی یک آدم جهان‌شمول و یا دربارهٔ رودک و بنج‌رودک که جای تولّد و وفات اوست، اشتباهی روی دهد». از این رو، معلومات سمعانی فکر عینی را که رودک باید از نواحی سمرقند باشد، پرقوّت می‌کند و او چند وقت در اطراف این شهر پژوهش می‌کند، امّا با نام رودک دیهه‌ای نمی‌یابد. سپس، دایرهٔ تحقیقات صدرالدّین عینی کوهستان پنجکنت جمهوری تاجیکستان قرار می‌گیرد که در زمان امارت بخارا و در دورهٔ حکومت تزاری روسیه در تقسیمات مأموری یک مضافات سمرقند حساب می‌یافت. در اثرهای تاریخی و سرچشمه‌های قدیمه نیز کوهستان پنجکنت (پنجَکت، پنجِکت) به شکل «بنجَکَت» یا خود «بُن‌جیکَت» نوشته شده، یکی از ناحیه‌های سمرقند حسابیده می‌شد.

از این رو، چُنانچه صدرالدّین عینی در مکتوبش به ابوالقاسم لاهوتی می‌نویسد: «من با پرس‌وکاو از اطراف سمرقند به این نام‌ها دیهه‌ای نیافتم و به طریق هزل به دهاتی گفتم که آخر دیهۀ رودک از پنجکنت یافت می‌شود. این سخن ظاهراً هزل باشد هم، به عقیدۀ خودم جدّی بود و بنابراین به همین اساس تحقیقات به کار بردم».

صدرالدّین عینی یک‌ـدو بار شخصاً به پنجکنت رفته، جای به شهر نزدیک را تفتیش می‌کند، امّا از دیهه‌های پنج‌رود و رودک اثری نمی‌یابد. او در راه پژوهش اصول ساده و آسان را پیش می‌گیرد که موافق آن هر شخص از کوهستان پنجکنت به سمرقند آمده را پرس‌وجو می‌کند. این‌گونه پژوهش صدرالدّین عینی یک سال دوام کرده و نهایت تصادفاً ماه آگوست سال ۱۹٤۰ در وقت تعمیر منزلش از دیار نام مردکار [کارگر روزمزد] از دیهۀ فراب پنجکنت بوده نام دیهه‌های پنج‌رود و رودک را می‌پرسد و به مقصد نائل می‌گردد. موافق گفتۀ دیار، در طرف‌های آن‌ها رودک نام دیهه‌ای هست، امّا خود ندیده، بلکه بابای او که یوسف نام دارد، دیده بوده است. به غیر از این، او شهادت می‌دهد که در قریبی دیهه‌شان دو قریه: یکی با نام پدرود و دیگری پنج‌رود موجود است. روز دیگر آن مردکار فرابی یک رفیق خود را می‌آورد که او هم معلومات دیار را تصدیق کرده، دربارۀ رودکی بعضی روایت‌ها خلقی را نقل می‌کند.

من، ـ می‌نویسد صدرالدّین عینی، ـ به یک صورت ناگهانی به مقصد رسیده بودم. از این معلومات به من یک حالت عجیب، یک نشئه از عادت بیرون روی داده بود که به هیچ زبان تصویر کردن آن ممکن نبود، من هیچ باور نمی‌کردم که این معلومات را در بیداری شنیده‌ام و گمان می‌کردم که مرا خواب ربوده است و از کمال آرزو خبرهای عاید به رودکی را در خواب شنیده ایستاده‌ام». در حقیقت، این تصادف به قول خود صدرالدّین عینی: «در عالم علم و ادبیّات یک کشفیّات کلانی» به‌وجود آورد. این نشئه و کیفیّت سروربخش به استاد صدرالدّین عینی روی‌داده، برحق، حاصل زحمت‌های چندین‌ساله و پژوهش‌های بردبارانۀ او در رشتۀ رودکی‌شناسی بود.

عینی برای باز هم انیق [دقیق] و روشن فهمیدن این قضیه به منشی اوّل کمیتهٔ حزبی ناحیهٔ پنجکنت شراف محمدی‌یِف نامه نوشته، از او خواهش می‌کند که دربارهٔ دیهه‌های رودک و پنج‌رود معلومات صحیح ارسال نماید. بعد از دو ـ سه روز شراف محمدی‌یِف شخصاً به خانهٔ عینی آمده، اطلاعات مذکور را **پرّه** تصدیق می‌کند.

اکنون به یافت شدن زادگاه اصلی ابوعبدالله رودکی شک و شبهه‌ای نمانده بود. فقط موافق نبودن کلمهٔ «پنج‌رود» به متن عربی سمعانی که به‌طرز «بنج» و «بنجرودک» نوشته شده است، کم‌تر خلل [آسیب] می‌رسانید. این ناموافقی نیز از طرف عینی حلّ‌وفصل کرده شد. از بس‌که در الفبای عربی آواز «پ» موجود نیست، از این سبب در الانساب سمعانی نام‌های پنج و پنج‌رودک به شکل بنج و بنجرودک ثبت یافته است.

شکل پنج‌رود گرفتن پنج‌رودک را عینی از جهت تحلیل زبانی چنین شرح می‌دهد: «از روی قاعدهٔ عمومی زبان تاجیکی هرگاه جملهٔ اضافه‌دار نام خاص شود، قطع اضافه می‌کند. چُنانچه، «دخترِ خانه» یک ترکیب اضافه‌دار است که از وی هر دختری را که در خانه باَشد، فهمیدن ممکن است، امّا هرگاه این ترکیب را در حقِّ خادمهٔ خانه کار فرمودن خواهند، با قطع اضافه «دخترخانه» می‌گویند و از این کلمهٔ مرکب تنهای دختری که خادمهٔ خانه است، فهمیده می‌شود. به همین قیاس است، آنچه که ما دربارهٔ کلمهٔ «پنج‌رودک» حرف می‌زنیم.

کلمهٔ پنج‌رودک نام دیهۀ معیّن است که مردم با قطع اضافه «پنج‌رودک» گفته‌اند و رفته‌رفته در تلفّظ کوتاهی پیدا کرده، «پنج‌رودک» و «پنج‌رود» شده است، وگرنه در دیهۀ پنج‌رود حاضره پنج عدد رود (نهر) نیست که این نام از وی گرفته شده باشد».

باید تذکّر داد که سمعانی در جای دیگر اثرش مسافت بین دیهۀ مذکور و سمرقند را دو فرسنگ می‌گوید. حال آنکه مسافت حاضره بین دو محلِّ نامبر شده، تقریباً ده فرسنگ می‌آید. صدرالدّین عینی در این خصوص چیزی نگفته است. رودکی‌شناس معروف عبدالغنی میرزایف در سر این نکته ملاحظه رانده،



1 16

1 رفیق محترم استاد لاهوتی!

می بخشید که با مانعه‌های گوناگون، به شفقت نامه‌های گوناگون شما تا حال جواب نوشته نتوانستم.

از همه پیشتر رخصت دهید به تبریک و اظهار شادمانی که بمناسبت بمن داده شدن نام «خادم خدمت نشان داده علم» کرده اید عرض تشکر صمیمانه نمایم.

هدیهٔ زرینه هم در وقت خودش رسیده بود. الحق «آدینه» و «یتیم» مرا خوش پذیرائی کرده اید. خودم هم «آدینه» را یکی از میوه‌های پیشپزک چارباغ حیات خود و «یتیم» را یکی از بهترین اثرهای زمانی خود میشمارم.

هدیهٔ زرینه را در روزنامه هم خواندم. معلوم میشود که کارکنان ریاکسیه این خوش پذیرائی شما را نپسندیده‌اند و بجای «یتیم» و «آدینه» کلمهٔ «فقیرک وینه» را گذاشته اند...

شعر و مکتوبی که بنام خانواده فرستاده بودید، در وقت خود رسیده بود. او تا حال عرض تشکر نکرده است: «من تنها یک چیز نارزنده نوشتم و بمقابل آن از طرف پدر معنوی‌ام این همه مهربانی دیدم. اما شرم میدارم که تشکر کنم. هر وقت یگان چیز دیگر نویسم، آن معناً عرض تشکر میشود. حالا که در نهم کلاس مکتب روسی خوانده استاده‌ام، نمیتوانم که چیز نوی نویسم» میگوید.

دربارهٔ مقالهٔ یوسفی تأثر خود را اظهار کرده اید. منهم در وقت خواندنم آن مقاله را متأثر شده بودم. شعر لیریکی که به این مناسبت با آن مکتوب فرستادید، حقیقتاً به اوج اعلای لیریکی برآمده است.

• صفحه‌ای از نامهٔ صدرالدّین عینی به ابوالقاسم لاهوتی دربارهٔ کشف مدفن رودکی، بیست و چهارم نوامبر ۱۹۴۰م

چُنین می‌نویسد که در وقت نوشتن مسافت بین سمرقند و پنج‌رودک در کتاب الانساب سمعانی شاید سهو کاتب روی داده باشد، زیرا در الفبای عربی طرز نوشتن «دو» و «ده» خیلی نزدیک است و در نتیجه بی‌دقتی روی دادن چُنین سهو حالت طبیعی است. در عین حال صدرالدّین عینی دربارهٔ محض همان قریه اشاره کردهٔ ادریسی بودن قریهٔ پنج‌رود در مقالهٔ خود دلیل‌های قطعی آورده است که در این باره حتّی شبهه کردن هم ممکن نیست.

صدرالدّین عینی می‌خواهد که به این کشفیات علمی رنگ رسمی دهد. بنابراین، او به پایتخت جمهوری تاجیکستان، شهر استالین‌آباد (دوشنبهٔ کنونی) نامه نوشته، تشکیل هیئت علمی را تقاضا می‌کند. به زودی هیئت علمی اعزامی از طرف شعبهٔ آکادمی علوم اتحاد شوروی در تاجیکستان لطف‌الله بزرگ‌زاده و از جانب وزارت معارف تاجیکستان مورّخ ه. گررتسکی تشکیل کرده شده، راهبر هیئت علمی صدرالدّین عینی تعیین می‌گردد.

اعضای هیئت اعزامی مذکور ۲۲ سپتامبر سال ۱۹٤۰ به سمرقند به نزد صدرالدّین عینی می‌آیند و او متن عربی کتاب سمعانی را ترجمه کرده، با همراهی دیگر معلومات به ایشان می‌دهد و خودش از سبب رنجوری به ناحیهٔ پنجکنت رفته نمی‌تواند.

هیئت علمی اعزامی ۲۳ سپتامبر سال ۱۹٤۰ با کمک شراف محمدی‌یف و باستان‌شناس محلّی محمودزاده به دیههٔ پنج‌رود رفته، قبر رودکی را می‌یابند و از زبان هم‌دیه‌گان شاعر افسانه‌های بسیاری دربارهٔ شخصیّت او نوشته می‌گیرند. بعد از پژوهش دیههٔ پنج‌رود و آرامگاه رودکی مورّخ ه. گریتسکی به استالین‌آباد (دوشنبه) برمی‌گردد، امّا لطف‌الله بزرگ‌زاده به دیههٔ متروک رودک شینگ رفته، از آنجا هم از زبان مردم روایت‌های بسیاری را نوشته می‌گیرد.

با همین کشفیّات بزرگ صدرالدّین عینی در رشتهٔ رودکی‌شناسی به‌طور علمی و رسمی تصدیق می‌یابد، امّا چنانی که صدرالدّین عینی به ابوالقاسم لاهوتی می‌نویسد: «امّا وقتی که گریتسکی با مُخبرِ رادیوی مسکو مصاحبه کرده است، همهٔ این کشفیات را به خود نسبت داده است. به قولِ اوزبکان «تیّار آشگه بَکاول» (باورچی آشِ تیّار).[1]».

۱) ضرب‌المثل ازبکی: مُفت‌خور و آماده‌خور.



• صفحه‌ای دیگر از نامهٔ صدرالدّین عینی به ابوالقاسم لاهوتی دربارهٔ کشف مدفن رودکی، بیست و چهارم نوامبر ۱۹۴۰م



• آرامگاه رودکی در پنجکنت (عکس از: کامران صفراُف)

این پژوهش انجام‌دادهٔ صدرالدّین عینی دارای ارزش بلند علمی بوده و نوشته‌های عینی دربارهٔ رودکی در علم خاورشناسی جهان منبع‌های اساسی برای بررسی و تحقیقات دربارهٔ آن شخص جهانی ما، آدم‌الشّعرا ابوعبدالله رودکی سمرقندی پذیرفته شده‌اند. این جهت مسئله را دانشمندان خاورشناس شرق و غرب اهل علم و ادب اتّحاد شوروی، ایران، چک، افغانستان، ایتالیا، فرانسه و غیره که با فرهنگ و ادب فارس و تاجیک سروکار داشتند، در آثار علمی خود شرح و توضیح داده‌اند».

خلاصهٔ کلام، ما مقالهٔ خود را با این پاره شعر بازار صابر، شاعر معروف تاجیک، حُسن انجام می‌بخشیم که حقیقت را افاده می‌کند:

این حقیقت می‌کند چشـم مرا هر بار تر
کس نبود در پنج‌رود از رودکی گمنام‌تر...
گرچه طبع رودکی شعر زکی ایجاد کرد
آفریـن بر طبع عینی، رودکی ایجاد کرد!

شهادت‌نامهٔ تاجیکان

شاه‌منصور شاه‌میرزا*



استاد صدرالدّین عینی، بنیان‌گذار ادبیات نوین تاجیک، شخصیت چندبعدی ـ شاعر، مترجم، مورّخ، نویسنده، روزنامه‌نگار، محقّق، نخستین رئیس فرهنگستان علوم تاجیکستان و قهرمان تاجیکستان است که مصداقش را در تاریخ ادبیات هر قوم و ملت کمتر می‌توان مشاهده کرد.

الفبای سواد را از پدر آموخت و در ۱۲ سالگی ساکتری، روستای زادگاهش را به نیّت تحصیل در بخارای شریف ترک نمود. ۱۶ سال در مدارس بخارا، میرعرب، عالم‌جان، بدل‌بیک، حاجی‌زاهد و کوکلتاش تحصیل علوم دینی کرد.

نخستین اشعارش را با تخلّص‌های سفلی، محتاجی، جنونی سرود و با شعرا و روشنفکران آن روز بخارا آشنا شد. آشنایی او با شریف‌جان مخدوم صدر ضیا، قاضی‌القضات بخارا (پدر مرحوم محمّدجان شکوری بخارایی) و احمد دانش و کتاب معروف او، نوادرالوقایع در همین زمان اتّفاق افتاد که به نوشتهٔ خود استاد عینی، این کتاب در بیداری فکری او و هم‌روزگارانش نقش عظیم داشت.

---

* ادب‌پژوه تاجیک.

عینی پس از ختم تحصیل کتاب‌هایی برای مدارس دینی بخارا، ازجمله ترتیل‌القرآن و ضروریات دینیه را تألیف نمود و پس از باز شدن مکاتب اصول جدید کتاب آموزشی تهذیب‌الصبیان را نگاشت.

عینی در تشکّل مدارس جدید همراه با میرزا عبدالواحد منظم و دیگر دوستانش جهت تعلیم و تربیت و تأمین کتب درسی تلاش زیاد کرد. کوشش‌های عینی و یارانش جهت تأسیس مدارس جدید خوشایند امیر بخارا نبود و او را بازداشت و به ۷۵ ضربه شلّاق محکوم نمود.

استاد سال ۱۸۹۵ اوّلین شعر خود را با عنوان «گُل سرخ» (مراسم نوروزی مردم بخارا) و با تخلّص عینی که دارای ٤٥ معنی می‌باشد، انشا کرد که این نخستین قدم او به عرصهٔ ادبیات محسوب می‌گردد:

راز دل می‌گفتم ار یک مرهمی می‌داشتم
شکوه‌ها می‌کردم از غم همدمی می‌داشتم
از تماشای گلِ سرخ از چه می‌ماندم جدا؟
گر به کف چون اهل عالم درهمی می‌داشتم

در همین زمان بود که برادر او، سراج‌الدّین، به خاطر شرکت در جنبش‌های بیداری از سوی عاملان امیر بازداشت و به قتل رسید و عینی در رسای او مرثیهٔ جان‌گدازی سرود که درواقع اوّلین سرود انقلابی او محسوب می‌گردد و در این سروده بر علیه ظلم و تعدّی حکّام بی‌کفایت شدیداً می‌تازد:

خواهم، آن خانهٔ بیداد و ستم ویران باد!
خواهم، آن محکمهٔ جبر مزارستان باد!
خواهم، آن تخت که شد باعث بدبختی ما
پاره‌پاره شده با خاک سیه یکسان باد!
خواهم، آن مفتی و آن قاضی و آن شاه و وزیر
سرنگون گشته به خون خودشان غلتان باد!



• روی جلد مجموعهٔ اشعار انقلابی، ۱۹۲۳م

در سال‌های بعد استاد عینی با مطبوعات فارسی‌زبان آسیای میانه همکاری می‌کند و این همکاری او را به یکی از پیشگامان عرصهٔ مطبوعات تبدیل می‌نماید. استاد در روزنامه‌های این خطّه، به‌ویژه روزنامهٔ بخارای شریف، نخستین روزنامهٔ فارسی‌زبان در آسیای میانه، مقاله و یادداشت‌هایی می‌نگارد. ازجمله در یکی از نوشته‌هایش که «قوم تاجیک و روزنامه» عنوان داشت، بر مهم بودن نقش روزنامه برای جامعه تأکید می‌کند و می‌نویسد: «روزنامهٔ هر قوم و ملّت زبانِ ایشان است. هر قومی که روزنامه ندارد، گویا زبان ندارد. قوم بی‌روزنامه مثل آدم بی‌زبان درد و رنج و آرزو و آمال خود را گفته و برایَ متّحدی و یکدلیَ سعی و تلاش کرده نمی‌تواند. اکنون که قوم ما زبان برآورده است، می‌تواند همهٔ دردهایش را به روزنامهٔ خود نویسد، از احوال عالم باخبر شود و درد دلش را به واسطهٔ روزنامه‌اش که با زبان تاجیکی است، به هر کس وا نماید».

استاد عینی بنیان‌گذار داستان کوتاه و بلند نو و رمان نیز است. او اوّلین داستان و رمان‌های [فارسی]تاجیکی را نگاشت و بعدها آثار فراوانی خلق

کرد، ازجمله آدینه، مکتبِ کهنه، مرگِ سودخور، داخونده، یتیم، جلّادان بخارا، غلامان.

عینی مورّخی ورزیده نیز بود و آثار ارزشمندی در زمینهٔ تاریخ منغیتیان، آخرین سلاله‌ای که در بخارا حکومت می‌راند، کتاب‌های تاریخ امیران منغیتیهٔ بخارا، مواد عاید به تاریخ انقلاب بخارا را نوشت.

در زمینهٔ ادبیات‌شناسی و نقد ادبی نیز دست چیره‌ای داشت و راجع به احوال و آثار رودکی، فردوسی، ابن سینا، سعدی، بیدل، کمال خجندی، واصفی، علیشیر نوایی رساله‌های پرباری تألیف نمود و نیز در تصحیح متون، ازجمله تصحیح و حواشی بوستان سعدی، دیوان واصفی و برخی از آثار میرزا عبدالقادر بیدل تحقیقات فاخری انجام داد که این آثار ازجمله کتب مرجع برای دانشمندان داخلی و خارجی محسوب می‌شوند.

در این میان مهمترین اثری که عینی تهیه و تدوین نمود، تذکرهٔ نمونهٔ ادبیات تاجیک بود که سال ۱۹۲۶ در مسکو منتشر شد و حاوی احوال و نمونهٔ آثار نزدیک به سیصد شاعر تاجیک است و این کتاب پاسخ به آنانی بود که موجودیّت خلق تاجیک را در آسیای میانه انکار می‌کردند. استاد عینی با نشر این اثر گرانبها مشتی بر دهان بدخواهان قوم تاجیک زد و با آوردن نمونهٔ اشعار آنها با زبان فارسی‌تاجیکی ثابت نمود که این ملّت ریشه‌های عمیق در این مرز و بوم دارد و تاریخ و ادب این خطه را بدون حضور آنان نمی‌توان تصور نمود. این کتاب با نمونهٔ اشعار استاد رودکی آغاز می‌یابد.

استاد سعید نفیسی در اهمیت این کتاب نوشته است: «عمده اهمیت این کتاب آن است که یک عدّهٔ بسیار کثیر از شعرای متأخّرین و معاصرین ترکستان را به ما معرفی می‌کند که بدبختانه، در این اواخر به واسطهٔ انقلابات و قطع روابط ادبی ما با ترکستان از ایشان خبر درستی نداشتیم و در تذکره‌های اخیر ذکری از ایشان نمی‌رود. برای هر کسی که در ادب فارسی کار می‌کند، لازم است که یک نسخه از کتاب را با خود داشته باشد